بسم الله الرحمن الرحيم

روایتگر

آستارای دیروز

احد ساسانی

به نام خدا

عنوان: روایتگر آستارای دیروز
نویسنده: احد ساسانی
مشخصات نشر: انتشارات مقدم دو میم
با مدیریت سیدرضا سیدی مقدم
حروفچین و صفحه‌آرا: جعفر عرفانی
خط روی جلد کتاب: الحاج کریم صمدزاده مقدم
خوشنویسی بسم الله: استاد کریم صمدزاده مقدم
عکس روی جلد: رامین بشرویه
شابک

انتشارات مقدم
دو میم

9786229474358

۹۷۸-۶۲۲-۹۴۷۴۳- ۵-۸
چا پ اول: ۱۴۰۲
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
کلیه حقوق مؤلف و ناشر محفوظ است.

۱۳۴۲

سرشناسه : ساسانی، احد، ۱۳۳۰–

عنوان و نام پدیدآور : روایتگر آستارای دیروز/

نویسنده احد ساسانی.

مشخصات نشر : تهران : مقدم دو میم ، ۱۴۰۲

به مدیریت سیدرضا سیدی مقدم

مشخصات ظاهری : ۱۸۵ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ سم.

شابک : 978-622-94743-5-8

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : داستان دیروز آستارا

Astara (Iran)

موضوع : آستارا--تاریخ

Astara (Iran)--History

رده بندی کنگره : DSR۲۰۷۱

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۲۳۶۶

شماره کتابشناسی ملی : ۹۲۴۸۲۴۷

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

تقدیم به روح پدر و مادر مرحومم؛ به دو ستارۀ غروب‌کرده‌ام و عبادتگاه جانم؛ به خورشید و ماهی که از آسمان عمرم رو به غروب نهادند، ولی هنوز ویران دلم به یادشان چون آتشکده‌ای متروک است. به دو شمعی که خاموش شدند و شبستان جانم را برای همیشه تاریک گذاشتند. به شادروان پدرم که در سال ۱۳۳۸ شمع جانش به سردی گرایید و به نازنین مادر در خاک خفته‌ام که سال ۱۳۸۳ مهر از من برگرفت.

تقدیم به پدران و مادران رنج‌کشیده زادگاهم که در نقطۀ صفر مرزی و مقارن با جنگ جهانی دوم شاهد گرد و خاک چکمه‌های خصمانه سالدات‌های ارتش سرخ شوروی بودند. به پدرانی که به جرم مرزنشین بودن، تجاوز و ستم‌های بی‌حد فرقۀ دمکرات پیشه‌وری و حمایت آشکار ارتش سرخ شوروی و قحطی و انواع بیماری‌های مسری و ظلم‌های مضاعف غائله آذربایجان را متحمل بودند و با ایستایی، مقاومت و مردانگی، ناملایمات دوران سخت را سپری کرده، آرامش و زیبایی و مهربانی را به فرزندانشان و نسل‌های بعدی ارزانی و هدیه کردند تا امروزه شاهد شکوفایی و بزرگی نام آستارای زیبا و آستارایی‌های سترگ با فرهنگی غنی و آمیخته از علم و ادب و انواع هنرهای ابداعی در رده‌های ما فوق تصور باشیم.

با غنیمت شمردن فرصت پیش‌آمده درود فرستم به روح پاک شهید سرهنگ ظهیرنیا و چهارده تن یاران سلحشور سرجوخه و ژاندارم که در دفاع از مرز و آب و خاک شهرمان؛ آستارای عزیز در شهریور ۱۳۲۴ دلاورانه جنگیده و ایستادگی کرده و مظلومانه و غریبانه به شهادت رسیدند. که شهید اسرافیل مرادیان فرزند آستارا نیز جزو این شهدا بودند. روانشان شاد، یادشان گرامی و ابدی.

احد ساسانی

تابستان ۱۴۰۲

تقدیر و تشکر

با اغتنام از فرصت، بدین‌وسیله از دوست و برادر بزرگوارم جناب آقای سیدرضا سیدی‌مقدم مدیرمسؤل محترم انتشارات مقدم (دو میم) و نویسنده بیش از ۱۵ جلد کتاب از جمله «شهرمن آستارا»، نهایت تشکر و قدردانی می‌نمایم که در چاپ و نشر مکتوب حاضر و دو مؤلفه قبل «یادها و فریادها» و «سیلوانا»، خالصانه و عاشقانه زحمت کشیده و راهنمایم بودند.

همچنین از آقای جعفر عرفانی که در صفحه‌آرایی و ویراستاری این مکتوب، دلسوزانه و با حوصله قبول زحمت کرده و زحمات طاقت‌فرسایی را متحمل شدند، تشکر و قدردانی می‌نمایم.

فهرست مطالب

معرفی نویسنده ۱
یادداشتی از شاعره پرآوازه سرکار خانم نسرین توانایی ۲
سخن نویسنده ۳
پیشگفتار ۵
فصل اول: روایتگر آداب و سنن نیاکان و ظلم‌های جبر زمانه بر فرهنگ و آثار و هویت تاریخی آستارا ۷
چرا تعریف از گذشتهٔ آستارا برای عدهٔ کثیری خوشایند است؟ ۸
احترام و کاربردی ریش‌سفیدان و معتمدان شهر و خانه‌های انصاف ۸
زبان اهالی آستارا و گویش آنان ۱۰
رسم و رسوم و سنت‌های حسنه ۱۱
مراسم چهارشنبه‌سوری و عید ۱۲
نوع تغذیه خانواده‌ها و فرزندان در آستارای قدیم ۱۵
وضعیت بهداشت و زندگی ساده اهالی ۱۶
مشاغل و امرار معاش و تفریحات و سرگرمی اهالی ۱۹
وفور نعمت و فراوانی در شهر و روستاها ۲۱
سیری در دهه اول ماه محرم در آستارای دیروز ۲۲
اوضاع مسجد غربا (امام رضای غریب(ع)) که در آن زمان به مسجد اردبیلی‌ها معروف بود ۲۴
وضعیت حمام‌ها در آستارا ۲۶
ارابه‌های اسب‌کش و گاری دستی و درشکه ۲۷
سرنوشت تنها سینمای آستارا که عاقبت بخیر نشد ۳۰
اتفاقی نادر در رودخانه مرزی آستاراچای ۳۲
پیشروی غیرمنتظره دریا ۳۲
سرنوشت تخته بازار ۳۴
آیا بازار ساحلی تا آخر در ید جوانان بومی آستارا باقی ماند؟ ۳۵
شکار و شکارچی ۳۶
داستان غم‌انگیز انهدام و تصرف بی‌رحمانه برکه‌های طبیعی شهر از مصب رودخانه مرزی تا سفیر امید (قصهٔ گفت‌وگوی وزغ پیر با لاک‌پشت) ۳۸
وضع بیمارستان‌های قدیمی آستارا ۴۱
استفادهٔ جوانان از مزایای دریا ۴۲
استفاده بانوان از دریا ۴۴
علل نابودی شهر و ایجاد خسارات جدی به آستارای دیروز و بروز این همه مشکلات عدیده در شهر و شهرستان ۴۴
تصرف بی‌رحمانه املاک بایر و فراوان شهر توسط ادارات و افراد سودجو ۴۶
سابقهٔ استقرار گروهان اسواران ارتش در کوی بندر ۴۸
خاطره‌ای از باغ ملی و بستنی سنتی معروف مرحوم فیضی ۴۹
خاطراتی به یادماندنی از رودخانه مرزی شهر (آستاراچای) ۵۱
موقعیت ساختمان و محوطه گمرک قدیمی آستارا ۵۳
میرزاپاشا بهزادی ۵۵

مرحوم جلیل حسینی رکورددار شهردار آستارای دیروز ۵۵
افتتاح شاه‌لوله گاز ۵۶
اوضاع اهالی آستارای شوروی سابق ۵۷
ساکنین قدیمی خیابان معروف حکیم نظامی ۵۹
آستارا شهری فرهنگی و ادیب‌پرور ۶۱
استاد حاج کریم صمدزاده؛ بنیان‌گذار اولین انجمن خوش‌نویسان آستارا در سال ۱۳۶۲ ..... ۶۲
استاد خوش‌نویسی؛ مرحوم میرزاجبار بشرویه ۶۳
برگزیده‌ای از شعر اکبر اکسیر ۶۴
شعری سپید از شاعره پرآوازه آستارا: خانم نسرین توانائی برگزیده از کتاب «دیروزهایی که شعر شدند» ۶۵
معرفی شاعر برجسته آستارا؛ منصور سفیدگر حسینی ۶۶
فصل دوم: گزیده‌ای از مقالات انتقادی، اجتماعی و فرهنگی مدنی نویسنده مندرج در نشریات محلی آستارا در سال‌های گذشته ۶۸
تاریخ تابعیت آستارا به آذربایجان شرقی ۷۰
محیط تفریحی اهالی در روز سیزده به در سال ۷۱
میدان طیاره معروف به «طیاره‌میدانی» ۷۲
روابط همسایه‌ها با هم در دوران قدیم ۷۴
رسومات ایام عید ۷۵
خاطراتی از دوچرخه آن دوران ۷۷
نگرشی در آداب و سنن به جامانده از نیاکان ۷۸
فریاد مردگان آرامستان شهرمان ۸۴
مدرک‌گرایی ۸۶
بیت‌المال یا باطل‌المال ۸۸
جوانان بومی در حسرت کار ۸۸
تعریض یا تعرض جاده! مسئله این است ۹۰
آرامشمان چه شد؟ ۹۱
کارگران بلاصاحب ۹۲
ترافیک روان ۹۳
معضل آب‌گرفتگی ۹۴
هشدار جدی در حفظ منابع طبیعی شهر ۹۵
کاربرد کارت‌های مرزی ۹۶
اهمیت نشریات محلی ۹۶
با استاد کاظم خوش‌خبر آشنا شویم ۹۷
شهر فاضلاب‌های سرگردان ۹۹
شیخ هابیل نمادی از اعتماد و نمودی از شادی ۱۰۳
سیری اجمالی در نشریات محلی ۱۰۵
ایجاد محیط تفریحی جوانان و بازنشستگان ۱۰۸
روح هنر و ارزش هنرمند در شهر ۱۱۳
گل بود به سبزه نیز آراسته شد! ۱۱۷

علل ناکارآمدی مدیریتی ۱۱۷
میراث بلاوارث ۱۱۹
آیا در قانون مدنی، حقوقی برای شهروندان منظور شده است؟! ۱۲۱
گل بود به سبزه نیز آراسته شد (اندر احوالات پروژهٔ رستوران و تالار دریای ساحل مخیری)... ۱۲۲
گذری در روادید مرزی ۱۲۵
رودخانهٔ مرداب؛ از دیروز تا امروز ۱۳۰
رکورد تأخیر در اجرای همایش شکسته شد! (اندر حواشی برگزاری همایش شعر «شقایق‌های حیران») ۱۳۲
علاج واقعه، قبل از وقوع باید کرد ۱۳۳
باغ ملی تاریخی آستارا و دیگر هیچ! ۱۳۵
تجربهٔ تلخ مدیریت آب در آستارا ۱۳۷
آگراندیسمان پل بازارچه ساحلی ۱۳۹
حق و حقوق شهروندان از شهرشان چه قدر است؟! ۱۴۲
آیا خرد آدمی قابل معامله است؟ ۱۴۵
قصهٔ شهر توریستی و مسافران آفتابه به دست! ۱۴۹
آستارا در حسرت پزشک متخصص و تجهیزات بیمارستانی ۱۵۲
تصاویر ۱۵۵
متن و شعری از سعدی (علیه‌الرحمه) ۱۷۴

معرفی نویسنده

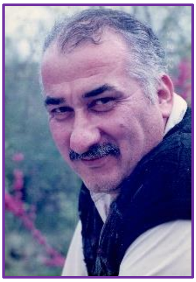

احد ساسانی فرزند بیوک، زادهٔ دی‌ماه ۱۳۳۰ آستارا. دورهٔ ابتدایی را در دبستان داریوش و مدتی نیز در تهران نزد برادر بزرگش (جمشید)، آموزگارِ اداره فرهنگ مدرسه بندار رازی مشغول تحصیل بود. دوران متوسطه دبیرستان را در مدرسه محمدرضای سابق ادامه داد و به دلیل علاقهٔ وافر به نظامی‌گری، به محض اخذ دیپلم در خرداد ۱۳۴۸ وارد دانشکدهٔ نظام ژاندارمری شده و در سال ۱۳۷۶ بازنشسته شد. پس از بازنشستگی، بلافاصله طی حکمی از جانب ریاست کانون بازنشستگان نیروهای مسلح ایران به سِمَت مسئول کانون بازنشستگان (ن. م) آستارا و تالش انتخاب شد و هجده سال با عشق و علاقه در این سمت به همکاران بازنشسته نیروهای مسلح و مستمری‌بگیران و جانبازان خدمت و در سال ۱۳۹۳ با این نیرو خداحافظی کرد.

پس‌از بازنشستگی، مجدد در منزل به مقاله‌نویسی انتقادی در امور اجتماعی، فرهنگی و هنری شهر ادامه می‌داد و گاهی در جلسات دعوت‌شدهٔ فرمانداری به عنوان معتمد و ادارات و فراجا در محل حضور می‌یافت.

در این مدت به اصطلاح اسلحه بر زمین گذاشته و قلم بر دست گرفته و هر آنچه دل تنگش در طول دوران شاق و طاقت‌فرسای خدمتی می‌خواست روایتگر شد. تا این‌که پس از تألیف دو جلد کتاب منتشره به یاری پروردگار متعال و تشویق دوستان فرهیخته کتاب سوم با نام «روایتگر آستارای دیروز» به مرحله چاپ رسید. امید که مورد اقبال مخاطبان گرانسنگ قرار گیرد.

یادداشتی از شاعره پرآوازه سرکار خانم نسرین توانایی

به نام او ...

همه چیز از سیلوانا شروع شد.

«سیلوانا» بخشی در شمال‌غربی و سی کیلومتری اورمیه در دامنهٔ ارتفاعات بلند مشرف به خط مرزی ایران و ترکیه. بخشی دیگر از خاک مظلوم خاکمان که تبدیل به کتابی با همین عنوان، و شد سرفصل آشنایی‌مان با شما.

راستش تا روزی که کتاب ارزشمندتان را به دست گرفتم، علاقه‌ای به کتاب‌های مستند در خود ندیده و چنان مأنوس با این دست کتاب‌ها نبودم اما با شروع به خواندن سیلوانا بدون آن‌که گذر زمان را احساس کرده باشم خود را در صفحه ۱۳۲ کتاب یافتم. درست هنگامی که هنوز رخت عزای افسر مهندسی حیدرزاده و دو سرباز یخ‌زده در کولاک و شهادت هم‌سنگرانتان در پایگاه دربند را به تن داشتم، هنوزمحو زیبایی بی‌بدیل ماکویی بودم که از زبان قلم پردردتان توصیف می‌شد، هنوز ذهنم درگیرعاقبت سالدات فراری و ماجرای دزدی ازمنزلتان و یادگیری تفاوت رنگ چفیه‌های کورد بودم، هنوز به تماشای دخترکی پنج ساله‌ای که با خود تمرین مصاحبه دختر شهید احد ساسانی را می‌کند نشسته بودم و شاهد ضجه‌ها و دل‌نگرانی‌های همسرتان که سربازی بود بدون هیچ درجه و ترفیع و سمتی که پیوسته دل‌گرمتان می‌کرد برای خدمت به خاک مقدسمان ایران. چنین شد که با سیلوانا شناختمتان و بدون این‌که پدر و مادر مشترکی را صاحب شده باشیم، شدم خواهرتان. درست مثل یک خواهر تنی که هر زمان برادرش در نظر او سربازی شجاع، باوجدان، بی‌باک و جان برکف خواهد بود و بی‌شک تا حافظه یاری‌ام کند از شما یک قهرمان یاد خواهم کرد؛ قهرمانی که جانش را مانند صدها و شاید هزاران سرباز با هر درجه و مقامی در طَبَق اخلاص گذاشتند تا خاکی راکه در طول تاریخ با خون آبیاری شده بود از دست اجانب نجات دهند.

برادر عزیز؛ جناب سرهنگ ساسانی بزرگوار امروز چه خوشبخت من که مفتخرم تا چند جمله‌ای که همه نشئت‌گرفته از اعماق وجودم هست در سومین کتاب گرانسنگتان به یادگار داشته باشم. لذا به پاس همهٔ خدمات و زحمات شما و سربازان شجاع در مسیر حفظ تمامیت ارضی وطنمان ایران، ایستاده و دست بر سینه به ساحت یک‌یکتان ادای احترام می‌کنم و از یکتای واحد سلامتی و سربلندی برای شما و آزادی و اقتدار برای ایران مظلوممان خواستارم. در پناه او باشید.

نسرین توانائی
آذر ماه ۱۴۰۱

سخن نویسنده

قصد دارم آرزوی دیرینهٔ خود را پیرامون آستارای دیروز و آنچه بر سر شهر زیبای آستارا و نیاکان، گذشته بدون سانسور و بی‌تعارف روایتگرش باشم و این مهم بارها توسط دوستان و علاقه‌مندان فرهیخته از من درخواست شده بود تا سیری اجمالی در خصوص آداب و سنن آستارای دیروز داشته و راجع به اوضاع و احوال زندگی پدران و داشته‌ها و کاستی‌هاشان دستی بر قلم سائیده و روایتگر باشم تا نسل‌های آینده و حال تا حدودی آگاهی داشته باشند. امیدوارم بزرگان دلسوز و علاقه‌مندان و نویسندگان عزیز هر آنچه به یاد داشته و از پدران و مادران شنیده‌اند مکتوب کنند. و به قول شاعر طنزپرداز شهرمان اکسیر عزیز در کتاب «آستارای من سارای من»، هر گامی که برای ثبت آداب و رسوم و اصطلاحات محلی و... برداشته شود مسلماً بعد از چهل پنجاه سال تبدیل به اثری ماندگار و تاریخی خواهد شد. در غیر این صورت از یادها خواهد رفت و حسرت آن نصیب ما سهل‌انگاران خواهد شد.

در این فصل بنا دارم به حقایقی پنهان و ناگفته و تصرف و تظلم‌های معمول در طول زمان و در حق خاک عزیز و زمین‌های بکر موجود این شهر بی‌دفاع و مردم بافرهنگ و خصوصیاتی انسانی آرام، پرداخته به آداب و سنن و رسوم حسنه نیاکان اشاره داشته و قضاوت و تفاوت با آستارای امروز را به مخاطبان اندیشمند و ژرف‌اندیش بسپارم.

شرح وقایع و حقایقی که در طول دوران خود، شاهد و ناظر بوده و شنیده‌هایی که از پدران و مادران به یاد داشتم تا روایتگر و روشنگری حقایقی برای نسل‌های حال و آینده و جوانان عزیز بوده و قیاس شود پیشینیان، این شهر را با همهٔ موجودی بکر، خالصانه تحویل

نسل های بعد از خود داده و حال بسنجیم که آیا برای نسل حاضر به غیر از شرمساری، نعمت و برکتی باقی مانده؟
لذا در این مقوله به مطالبی که چه بسا تاکنون مطرح نشده پرداخته ان‌شاءالله آگاهی عزیزان از شرح مطالب ناشنیده خالی از لطف نخواهد بود. امید که مورد رضایت و توجه عزیزان مخاطب قرار گرفته باشد.
سال هاست که این شهر مورد هجمه و یورش اشخاصی از استان‌های هم‌جوار حتی سایر استان‌های کشور قرار گرفته و متأسفانه نسل آستارایی های اصیل به طور محسوس تقلیل یافته و طوایف متعددی به جهت امتیازهای موجود شهر از نظر طبیعی و تجاری و زیبایی‌های بکر موجود به ویژه حُسن اخلاق و برخورد انسانی شهروندان به این شهر مهاجرت کرده حتی به وصلت و خویشاوندی قومی نیز منجر شده. عدهٔ زیادی از شهروندان نیز بنا به علل فراوان و کسب فیض و دانش به دیار غریب و فرنگ هجرت کرده‌اند. متأسفانه امروزه به‌گونه‌ای شده که در یک خیابان کیلومتری به سختی می‌توان به آستارایی های اصل برخورد کرد و همین علل موجب شده تا به مرور فرهنگ و آداب اصلی و سنن مانده از نیاکان به قهقرا کشانده شود با ازدیاد و جهش نسل جدید نیز این آداب و شناخت‌های اصلی مغفول مانده و نسل‌های بعدی و جوانان، شناخت و اطلاعات کمتری از اقوام و فامیل و سنن خود دارند.

پیشگفتار

سپاس آفریننده بی‌همتا را که با تمامی فراز و فرود زندگی و انواع حوادث و اتفاقات فراروی به طور معجزه‌آسایی از مرگی یقین و کمین‌کرده نجات یافته و عمری دوباره بر من عطا فرمود. خرسند و شاکرم از این‌که با اغتنام از فرصت به‌دست‌آمده کوتاه پس از تألیف دو جلد کتاب «یادها و فریاد» و «سیلوانا»، کتاب سوم نیز در مرحلهٔ چاپ قرار گرفت. از این‌که به کَرَم و لطف پروردگار متعال مجال یافتم تا آرزوهای دیرینه قلبی نهفته در دل را قبل از آن‌که در سینه باقی بماند و به خاک رفته و مدفون گردد، در این مقوله به بازگویی حقایقی پنهان پرداخته و آنچه در طول دوران بر سر آستارای دیروز مستولی شده مشتمل بر دو فصل در اختیار مخاطبان گرانقدر قرار دهم و از این باب خرسند و شاکر هستم تا نسل‌های حاضر و آینده ولو کمترین آگاهی به دست آورده باشند.

فصل اول: روایتگر آداب و سنن نیاکان و ظلم‌های جبر زمانه بر فرهنگ و آثار و هویت تاریخی آستارا

فصل دوم: گزیده‌هایی از انواع مقالات انتقادی در حیطهٔ اجتماعی و مدنی و فرهنگی نویسنده مربوط به سال‌های ۱۳۹۱ به بعد آستارا مندرج در نشریات محلی «یاشام»، «کدخدا»، «آستارای فردا»، «خط آخر» و «پیک آستارا».

نگاهی حسرت‌بار و دغدغه‌مند نویسنده و همسر مهربانش در کرانه استیل ماندگار به گذشته و مرور خاطرات تلخ و شیرین ایامی دور به بلندای نیم قرن زندگی مشترک پرفراز و نشیب

فصل اول
روایتگر آداب و سنن نیاکان و ظلم‌های جبر زمانه بر فرهنگ و آثار و هویت تاریخی آستارا

۱ـ تکدانه‌های ارزشمند موجود در بافت‌های ابنیه تاریخی بخشی از هویت تاریخ معماری هر شهر محسوب می‌شود.
۲ـ بافت‌های قدیمی شهرها به واسطه دیرینگی، بناهای ارزشمند تاریخی و معماری آمیخته با هنر ارتباط گسترده‌ای با فرهنگ یک جامعه دارد.

چرا تعریف از گذشتهٔ آستارا برای عدهٔ کثیری خوشایند است؟

من همیشه مدت‌هاست که در مناسبت و مقالات خود با شور و حال خاصی از گذشته خود و خاطرات دور شهر زیبایم عاشقانه تعریف کرده و خود نیز به التذاذ می‌رسم. جالب این‌که اکثر مستمعان و دوستان نیز از نوشته‌ها و گفته‌ها و تعاریفم حمایت کرده و پیگیر ادامهٔ این روند می باشند. در طول این مدت خواستم علل و انگیزهٔ خوشایندها و تعاریف از دوران گذشته توسط شنوندگان و خوانندگان مقالات را بیابم. شخصاً به این نتیجه رسیدم اگر اوضاع کشور و زندگی روزمره‌مان به مراتب بهتر و با پیشرفتی معقولانه و متهورانه‌تر پیش رفته و بهانه‌ای برای تعاریف از گذشته نمی‌گذاشت، مسلماً بازگویی این گونه مکررات از دیروز خوشایند امروزیان نمی‌شد و به داشته‌ها و یافته‌های امروزی بر خود بالیده و لب به تعریف و تمجید گشوده می‌شد اما انگار هر آنچه بر گذشتهٔ زندگی خود ورق می‌زنیم با همهٔ کاستی‌ها و کمبودهای موجود اولیه بازهم آسایش و راحتی و سادگی پدران‌مان و وفور نعمت را حسرت و افسوس می‌خوریم که چه نعماتی از کف داده و آرزوی به دست آوردنشان را داریم.

احترام و کاربردی ریش‌سفیدان و معتمدان شهر و خانه‌های انصاف

بزرگان خانواده‌ها و پدران اصولاً در شهر از احترام و ارزش والایی برخوردار بودند. جوانان احترامی ویژه قائل بوده حتی اختلافات احتمالی همسایه‌ها نیز به دست بزرگترها و پدران مرتفع می‌شد. در همهٔ محافل و مجالس احترام به ریش‌سفیدان شهر از اوجب واجبات بود. در مجالس همیشه جای مخصوصی برای این عزیزان

حفظ می‌شد. با تشکیل خانه‌های انصاف در شهر و روستاها توسط دادگاه‌های محل تشکیل‌دهندهٔ این شورا همانا از معتمدین و ریش‌سفیدان محلی بود که اجازه نمی‌دادند تا اختلافات فی‌مابین اهالی به دادگاه کشانده و با درایت و احترام موجود میان اهالی در محل حل و فصل می‌شد و مصالحه برقرار می‌کردند. کمترین اختلاف و تنش در انتخاب اعضای موجود خانه‌های انصاف مشهود نمی‌شد. انصافاً این بزرگان به رتق و فتق امور جاری پرداخته و صلح و آشتی برقرار می‌کردند.

علت این‌که روابط اکثر قریب به اتفاق اعضای خانواده‌ها توأم با عطوفت و مهربانی و گذشت بوده و پدران از احترام ویژه‌ای برخوردار بودند، زمانی بود که معنویات ارزش والایی داشت اما متأسفانه از زمانی که مادیات از درب وارد خانه شد، معنویات از پنجره‌ها رخت بربست و این‌گونه شد که علایق و احترامات و کوچک و بزرگی‌ها کاملاً کم‌رنگ و بی‌احترامی و خشونت‌ها جایگزین شد.

بزرگان خانواده‌ها و پدران اصولاً در شهر از احترام و ارزش والایی برخوردار بودند. جوانان احترامی ویژه قائل بوده حتی اختلافات احتمالی همسایه‌ها نیز به دست بزرگترها و پدران مرتفع می‌شد. در همهٔ محافل و مجالس احترام به ریش‌سفیدان شهر از اوجب واجبات بود. در مجالس همیشه جای مخصوصی برای این عزیزان حفظ می‌شد. با تشکیل خانه‌های انصاف در شهر و روستاها توسط دادگاه‌های محل تشکیل‌دهندهٔ این شورا همانا از معتمدین و ریش‌سفیدان محلی بود که اجازه نمی‌دادند تا اختلافات فی‌مابین اهالی به دادگاه کشانده و با درایت و احترام موجود میان اهالی در محل حل و فصل می‌شد و مصالحه برقرار می‌کردند. کمترین اختلاف و تنش در انتخاب اعضای موجود خانه‌های انصاف مشهود

نمی‌شد. انصافاً این بزرگان به رتق و فتق امور جاری پرداخته و صلح و آشتی برقرار می‌کردند.
علت این‌که روابط اکثر قریب به اتفاق اعضای خانواده‌ها توأم با عطوفت و گذشت بوده پدران از احترام ویژه‌ای برخوردار بودند، زمانی بود که معنویات ارزش والایی داشت اما متأسفانه از زمانی که مادیات از در، وارد خانه شد، معنویات از پنجره‌ها رخت بربست و این گونه شد که علایق، احترامات و کوچک و بزرگی‌ها کاملاً کم‌رنگ و بی‌احترامی و خشونت‌ها جایگزین شد.

زبان اهالی آستارا و گویش آنان

این شهر از دیرباز یکی از شهرهای باسواد و فرهنگی شناخته شده بود. اهالی شهر آستارا از خانواده‌های متشخص و آرام با اخلاقی ملایم بوده و با مَنِش و روحیه مطلوب نوع‌دوستانه با هم مراوده داشتند. دارای حُسن سلوک و رفتاری مبانی آداب و ظاهری بسیار مرتب و آراسته با لباس‌های فاخر و مدرن در اجتماع تردد داشتند.
بانوان و دانش‌آموزان و مدیران مدارس با لباس‌های یکنواخت و زیبا به مدارس می‌رفتند. زبان اصلی اهالی ساکن در این شهر، ترکی مخصوص به خود بوده که هنوزهم با همان لهجه شیرین و سلیس ترکی مختص به خود گویش دارند و این شهر سال‌ها در تقسیمات کشوری جزءِ آذربایجان شرقی قرار داشت که این لهجه با زبان ترک‌های آذربایجان شرقی و غربی و اردبیل کاملاً مغایر و متفاوت است. موضوعی که باید مورد توجه قرارگیرد، هجمه و هجرت انواع طوایف مختلف از اقصانقاط کشور از یک طرف و کاهش قابل توجه شهروندان آستارایی‌های مقیم قدیم به جهت هجرتشان به سایر کشورها و استان‌های کشور از سوی دیگر، موجب گردیده تا نفوس

اهالی اصلی تقلیل یافته و در اقلیت قرار گیرند. موضوعی که مدت‌هاست توجه‌ها را جلب نموده، اینکه دانش‌آموزان دختر مدارس این شهر به وقت ورود مقامات به صورت گروهی با لباس‌های زیبا و مبدل محلی به طور سلیقه‌ای به استقبال رفته و دسته‌های گل اهدا می‌نمایند در حالی که از دوران قبل چنین روشی متداول نبوده و پوشش دانش‌آموزان با لباس‌های مدرن فرم مدارس کاملاً مشخص بوده و تصاویر موجود به جامانده مؤید مغایرت‌ها می‌باشد. به یاد دارم زمانی که شاه سابق به طور رسمی به این شهر سفر کرده بود، یکی از دانش‌آموزان دختر با لباس فرم و زیبای مدرسه در مقابل بیمارستان سابق شیر و خورشید آستارا دسته گل هدیه نمود، لذا مشخص نیست انگیزهٔ تدوین این روش سلیقه‌ای که بوده و بازگوکننده چه هدفی بوده و مبتکر آن نیز چه کسی است در حالی که همهٔ دانش‌آموزان با لباس مخصوص فرم ابلاغی مدارس تردد می‌نمایند نه این لباس‌ها.

رسم و رسوم و سنت‌های حسنه

مراسم عروسی: جشن عروسی در آستارا کاملاً ساده و کم‌هزینه بود و با حضور اقوام و دوستان حتی بدون دعوت شکل می‌گرفت. اکثر مراسم در حیاط منازل برپا می‌شد و ادوات ضروری مثل صندلی و میز (پاوارتگه)، ظروف و قاشق و چنگال هم از همسایه‌ها عاریه می‌شد. صندلی قدیمی گرد یکنواخت (اِستول) که صاحبانش آن‌ها را علامت‌گذاری و تحویل می‌دادند. ریخت‌وپاش‌ها و هزینه‌های زاید از جمله تزئینات آن‌چنان و فیلمبرداری، هزینهٔ سالن و غیره در کار نبود. تصاویر توسط عکاسان محلی با دعوت قبلی بود اما مراسم

کاملاً شاد و صمیمی و در میان شادمانی اهالی محل و اقوام برگزار می‌شد. نوازنده‌های محلی در همهٔ عروسی‌ها یکنواخت و شرکت‌کننده‌ها هم، آهنگِ مخصوص رقص خود را تقاضا می‌کردند: مثل: تاجری، اوزون دَرَه، قزاقی، خالاباجی، هیواگولی و هدایا و کله‌قند در مجمع و روی سر کارگران حمل می‌شد. نوازنده‌ها نیز مرحومین: آبی، منوچهر، امید و شفی بودند.

مراسم چهارشنبه‌سوری و عید

هفتهٔ آخر اسفندماه هر سال، جوانان هر خانواده که دور از خانواده و در سایر شهرستان‌ها بودند با شور و حال و عشق خاصی و هر یک با لباس‌های مد روز و فاخر، خود را به آستارا می‌رساندند. خانواده‌ها بی‌صبرانه مقابل گاراژ کاروان و جهان‌نما ماهوتی منتظر رسیدن اتوبوس‌های حامل نور چشمان خود لحظه‌شماری می‌کردند. از یک هفته مانده به پایان سال به ویژه چهارشنبه‌سوری، بچه‌ها با استفاده از هفت‌ترقه و بمب دستی کوچکِ دست‌ساز و وسیله‌ای به نام آچار با محتویات زرنیق و گوگرد کبریت که به تیر برق و بتنی سفت زده می‌شد ایام شادی تشکیل می‌دادند. در طول این مدت سرگرمی‌های ترقه‌بازی با کمترین خطر و بدون دخالت و حضور مأموران انتظامی انجام می‌شد و همهٔ اهالی ایامی کاملاً شاد و بی‌دغدغه برای خود برپا می‌کردند. در همهٔ کوچه‌ها به خصوص جلوی گاراژ، جوانان و کودکان با تخم مرغ‌های رنگی مشغول بازی و برد و باخت تخم مرغ بودند. در لحظهٔ غروب آتش‌بازی و پریدن از روی آتش‌های تهیه‌شده از کاه با تکرار شعر معروف این سنت (زردی من از تو، سرخی تو از من) ایام شاد و چهارشنبه‌سوری زیبایی داشتند و در شب آن روز هم جوانان به

قاشق‌زنی و انداختن شال در منازل اقوام و آشناها هدایایی از صاحب خانه دریافت می‌کردند. کشور همسایه هم برای همکاری همزمان فشفشهٔ منور به هوا پرتاب می‌کردند.

ظهور تَکم‌خوانی نیز از چند هفتهٔ قبل، نوید فرا رسیدن عید نوروز را داده و این سنت دلچسب موجب شادی اهالی نیز بود. البته تکم‌خوان‌ها هر سال از حوالی استان اردبیل مراجعه می‌کردند که چند سالی است برخی از چهره‌های اطراف آستارا نیز به آن‌ها اضافه شده.

ایام تعطیلات عید، همهٔ اقوام و فامیل‌ها با فرزندان و خانواده به دیدارهم رفته و عیددیدنی بسیار شادی صورت می‌گرفت. بزرگترها به فرزندان هر خانواده اسکناس نو تدارک‌دیده عیدی می‌دادند و این روش در بعضی اقوام هنوزهم رایج است و ادامه دارد.

آتیل ماتیل چرشنبه* بختیم آچیل چرشنبه**

آخئر چرشنبده ئِوی بَزَردیک
دامین سرسین لَرینده داش دوزردیک
بَزَرَک قویوروب نخود اَزَردیک
یومورتانی رنگه بویان وئراردئخ
دامداکهنه سوپورگه یاندئراردئخ
ایندی چارشنبه‌میز دونوب زَهَرَه
میلیارد میلیارد پولارگئدیر هَدَره
ئِله بیل کی دوشمن دولوب شَهَره
هر قاپیدان بیر جوره بمب آتیلیر
تَرَقه سَسینَن قولاخ تو تو لور
نه آت قالیب نال بندیمیز نالیا
نه باجا وار کی بیری شال سالّیا
نه حاجی وار یوخسولا پول یولّیا

شهریاریم قوربان اولوم روحو وا
قدیم رسم‌لَری وئردیک بیز سو وا
قَر قه سالئب کهلیک یرینده یو وا
قدیم قایدا اگل گوتوردن خبر یوخ
سن دیـیَن رسم‌لَریندن بیر خبر یوخ
(برداشت از فضای مجازی. نام شاعر مبهم بود)

***

رسم بسیار خوشایند و انسانی که در آن دوران مرسوم بود این‌که همسایه‌ها به خانواده‌هایی که معزا هستند، چند روز اول غذا تهیه می‌کردند و تحویل خانوادهٔ عزادار می دادند تا این خانواده فقط غم و غصه فقدان عزیزشان را داشته باشند. متأسفانه امروزه این سنت حسنه کلاً فراموش شده هیچ، همهٔ اقوام و همسایه‌ها از دور و نزدیک در خانهٔ عزا خراب‌شده و روزها این خانواده نمی‌داند که غمِ از دست دادن عزیزشان را داشته یا به فکر پذیرایی و جابه‌جایی و خورد و خوراک مهمانان ناخوانده باشند. کاش روش قدیمی و انسانی گذشته از سر گرفته شود.

یکی از سنت‌های بسیار پسندیده که در آن دوران مرسوم بود و این روش موجب مودت و صمیمیت میان خانواده‌ها و شهروندان می‌شد این‌که در ایام عید برای هر محل نوبت بازدید و عیددیدنی تعیین می شد و اهالی اعم از آشنا و غریبه طبق برنامهٔ زمان‌بندی‌شده وارد منازل شده و دید و بازدیدها صورت می‌گرفت. در هر خانه اتاق پذیرایی و میز مخصوصی یا روی زمین پر از شیرینی و میوه برای پذیرایی مهمانان آماده بود. متأسفانه امروزه همسایه‌های دیوار به دیوار از هم کاملاً بی‌خبرند و به هم غریبه. شاعر چه خوب گفته:

بیگانگی نگر که من و یار چون دو چشم
همسایه‌ایم و خانه هم را ندیده‌ایم

رسم بسیار مطلوبی که رایج بود خانواده‌های معزای همان سال طی تهیه لیستی در یک روزِ معین قبل از عید با تهیه میوه و شیرینی و چای در مسجد محل، مراسم اجرا و همهٔ اهالی در این مراسم شرکت می‌کردند و فاتحه می خواندند که هنوز این مراسم حسنه ادامه دارد.

نوع تغذیه خانواده‌ها و فرزندان در آستارای قدیم

تغذیه اکثر مردمان شهرها و روستاها در دوران گذشته اغلب مشابه بوده، مفید، پرکالری و بنا به فراخور حال اقلیمی و کشت و زرع محلی، مردم از تغذیه‌های محصولات عمده بهره‌مند می‌شدند. جوانان و دانش‌آموزان، بیشتر از محصولات رایج مثل: باقلا، نخود، گردو و سیب زمینی استفاده می‌کردند و از محصولات مضر امروزه مانند: انواع تنقلات غیرمفید، پفک، چیپس و غیره که کلاً مضر است خبری نبود. این روش تغذیه در سلامت فرزندان بسیار مفید و مؤثر بود. باغ‌های اطراف آستارا که اصولاً هر شهروند دارای باغ صیفی‌کاری، جالیزی و شالیزار بوده، میوه‌های فصلی به بازار شهر عرضه می‌شد و انواع میوه‌های درختی موجود در اکثر حیاط منازل در پشت‌بام‌ها و داخل کاه نگهداری شده و در فصل زمستان و دور همی‌های خانوادگی و همسایه‌ای مصرف می‌شد. انواع میوه‌ها مثل: گلابی، سیب، ازگیل، بِه، هلو، هندوانه و خربزه در شب‌نشینی‌های همسایه‌ها و بهره‌مندی از باقالی پخته، تخمه آفتابگردان و انواع میوه‌های فصلی، شور و حال خاصی داشت که این رفت و آمدها صمیمیت‌های دلگرم‌کننده و نتیجهٔ بسیار مطلوبی در ایجاد روابط حسنه میان فرزندان و همسایگان داشت.

همین تغذیه سالم و سلامتی وجود موجب شده بود زادوِلد نسل‌های آن دوران بیشتر پرانرژی و قوی بار آمده؛ طوری که قد و قواره جوانان و دانش‌آموزان آن دوره کاملاً مشخص و متمایز بود اما سوءتغذیه و استفاده از محصولات بی‌محتوا، غیرموجه و مواد شیمیایی اکثر کارخانه‌ها در تغذیه نسل‌های بعدی تأثیر منفی داشته. گاهی مقایسه می‌کنم فرزندان عزیز دوران دبیرستانی آستارای دیروز را با امروز که از نظر رشد هورمونی و استفاده از مرغ و اقلام مصنوعی و قد و قواره کاملاً مغایر هم نمایان است. به حمدالله این رویه به مرور زمان، با آگاهی علمی خانواده‌ها و رعایت اصول بهداشتی و تغذیه‌ها تا حدود زیادی نسل‌های بعدی از رشد مقبولی برخوردار شدند.

در تأئید این عقیده، زمانی بود که موقع تعطیلی مدارس دبیرستانی با نظاره دانش‌آموزان دبیرستانی و مقایسه با دانش‌آموزان این مقطع در دیروز باور نمی‌شد که این عزیزان در مقطع تحصیلاتی متوسطه باشند.

وضعیت بهداشت و زندگی ساده اهالی

با توجه به نفوس کم آمار اهالی که زمانی هشت هزار نفر سپس دوازده هزار نفر در تابلو ورودی شهر نمایان بود، ازدحام و ترافیک فعلی در شهر مشهود نبوده و مردم با آرامش نسبی روزگار می‌گذراندند. وفور نعمت در شهر به ویژه انواع آبزیان دریایی، ماهی سفید و پرندگان شکاری و میوه‌ها ملموس بود. طیور و دام در بیشترِ منازل موجود بود و نگهداری می‌شد. احشام صبح‌ها از منازل خارج می‌شدند و غروب بازمی‌گشتند. قصابان قدیمی، گوسفندان فراوانی داشتند که به دست چوپانان مخصوص خود می‌سپردند و اهالی هیچ کمبودی

از این نظر نداشتند. قصابان، دام‌های خود را برای ذبح به کشتارگاه شهر (سلاخ‌خانه) مستقر در خارج از شهر، پشت هتل ابوالفضل فعلی هدایت می‌کردند. خانواده‌ها روزهای دوشنبه، مرغ و خروس خود را داخل جعبه و زنبیل می‌گذاشتند و به شعبه‌ای از اداره کشاورزی مستقر در ساختمان قدیمی جنب پارک معلم برده و واکسینه می‌کردند. مایحتاج ضروری هر خانواده بیشتر توسط خودشان تهیه و نگهداری می‌شد. نیازی به رفتگر و ماشین حمل زباله نبود. اکثر خانواده‌ها آشغال‌های خود را در چاله‌های تعبیه‌شده حیاط خودشان دفن می‌کردند.

سرویس‌های بهداشتی با فاصلهٔ معین از چاه‌های آب که در بیشترِ منازل موجود بود بومی‌سازی‌شده با حفر چاله و استفاده از شاخه‌های انعطاف‌پذیر نوعی درخت محلی سبدهای بافته‌شده بزرگ که از روستاهای اطراف برای فروش به بازار آستارا حمل می‌شد احداث شده و سکوی کف مربوطه نیز با استفاده از تخته درست می‌شد. البته این روش از بهداشت کامل برخوردار نبود. به‌تدریج با گذشت زمان این روش منسوخ شد و با استفاده از سنگ بلوک و آجر سرویس بهداشتی مطلوبی احداث می‌شد. آب لوله‌کشی در شهر نبود و اهالی برای آبیاری باغچه‌های خود با «قوقاچا» از چاه آب کشیده و باغچه‌شان را سیراب می‌کردند. البته حُسن این کار، فعالیت بدنی بود که خانم خانه و آقایان بهره‌مند می‌شدند. خانه‌هایی که اغلب درخت مو (انگور) داشتند همسایه‌ها با مراجعه برگ مو لازم برای پختن دلمه می‌بردند. فروش برگ مو، اصلاً معنا نداشت.

با این توصیف، اهالی زندگی بی‌دغدغه و ساکتی داشتند. صبح‌ها دم دمای ظهر از اکثر خانه‌ها صدای دل‌نواز ساتور تخته به گوش می‌رسید

که هنوز هم از خاطره این صدای آرام‌بخش به خوبی یاد می‌کنم. این یعنی سبزی و گوشت تازه؛ یعنی زندگی سالم. اکثراً از روغن حیوانی و آب کردن دنبه گوسفندی استفاده می‌شد. شاید هم سببِ طول عمر پدران، استفاده از همین اغذیه سالم باشد که حتی تا بیش از نود سال هم عمر داشتند. مرگ و میر جوان بی‌معنی بود. خبری از چرخ گوشت و غیره نبود. زندگی اکثراً یکنواخت و فواصل طبقاتی بسیار ناچیز حتی در حد کمتر از انگشتان دست بود. سوخت گرمایشی اهالی بیشتر هیزمی بود که توسط اسب (بی‌ات یوکی) از روستاهای اطراف حمل می‌شد و با قیمت پنج تومان به فروش می‌رفت. نفت هم در مغازهٔ نفت‌فروشی شیخ‌زاده محل فعلی پاساژ ولیعصر با تلمبه دستی قدیمی پخش می‌شد. مادران در هوای سرد صبح زود با گذاشتن گلوله پارچه آغشته به نفت زیرِ هیزم‌ها بخاری هیزمی را روشن می‌کردند و صدای سوخت اول بخاری که آتش از درِ کوچک بیرون می‌زد بسیار دل‌انگیز بود. البته بنزین وسیله بار شترها حمل می‌شد و در انبارهای بزرگ شیخ‌زاده موجود در محله بندر که بعدها کلاً تخریب شد نگهداری می‌شد. آستارا تا مدتی فاقد برق بود. اهالی از فانوس و چراغ زنبوری و گردسوز و سه فتیله استفاده می‌کردند که بعداً توسط شهرداری و اداره برق موتور برق بزرگی خریداری و در سالن اداره برق فعلی مستقر کرده بودند و شهروندان به سیم‌کشی در منازل خود پرداختند. صدای مخصوص موتور برق در طول شب تا صبح طنین‌انداز و به نوعی خوشایند بود.

به طور کلی، در این شهر از ساختمان‌های چندطبقه خبری نبود و صدای آرام‌بخش امواج دریا تا صبح گوش‌نواز بود و لالایی تلقی می‌شد.

موضوع قابل تأمل این‌که اکثر خانواده‌ها عزیزان متوفی خود را در حیاطشان غسل و شست‌وشو داده برای تدفین در آرامستان مهیا می‌کردند. رسمی که بنا به ازدیاد جمعیت قابل تجدیدنظر بود این‌که اهالی مقابل بیمارستان تجمع کرده پس از ساعت‌ها جنازه را تحویل می‌گرفتند و به اتفاق به منزل صاحب عزا حمل کرده و پیاده با توجه به بُعد مسافت از منزل تا آرامستان فاتحه‌گویان در هوای گرم یا سرد برای ادای فریضهٔ نماز میت حرکت کرده پس از غسل، کفن و تدفین و نثار فاتحه مجدداً تا منزل صاحب عزا رفته و در مقابل درب فاتحه خوانده می‌شد که با در نظر گرفتن ترافیک خیابان‌ها و مشغلهٔ کاری اهالی و کارمندان اداری امروزه این سنت مقبول به نظر نمی‌رسد و جایز است برای صرفه‌جویی در وقت، روحانیون محترم و امام جمعه نیز در این مقوله تبلیغ کنند تا با اعلام قبلی اهالی فقط برای اداء نماز میت در آرامستان حاضر شوند.

مشاغل و امرار معاش و تفریحات و سرگرمی اهالی

با توجه به سطح بالای سواد، شهرستان آستارا رتبهٔ اول را داشت. اکثر جوانان به شغل شریف معلمی روی آورده و حدود نود درصد جوانان به استخدام آموزش‌وپرورش درآمده ضمن این‌که بسیاری نیز در دانشگاه‌ها مشغول ادامه تحصیل بودند. به یاد دارم در سال ۱۳۵۳ با یکی از رفقای نظامی‌ام به آستارا سفر کرده بودیم. در خیابان به وقت دیدار دوستان و معرفی به ایشان اظهار می‌کردم که این آقا، معلم هستند. بعد در هر برخوردی قبل از معرفی، دوستم می‌گفت این دوستتان هم حتماً فرهنگی است. بیشترِ اهالی شغل کارمندی داشتند و کارمند در میان بازاریان و کسبه از ارزش و اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود.

دقیقاً برعکس این دوره و زمانه؛ زیرا کسبه واقف بودند که کارمند اعتبار حقوقی و مستمر خاصی داشته و به موقع از پسِ اقساط اجناس خریداری‌شده برخواهد آمد.

سرگرمی جوانان و خانواده‌ها نیز سینما و دورهمی همسایگی بود. هرازگاهی ماشین مخصوص سینما سیار از رشت به شهر آمده و مردم می‌دانستند که غروب فیلم پخش خواهد شد و همه در محوطه باز جنب کافه جهان نما ساختمان بانک ملی متروکه فعلی جمع شده و به فیلم‌های پخش‌شده ساعتی سرگرم می‌شدند. در هر مناسبت‌ها داخل سالن حکیم نظامی تئاتر اجرا می‌شد و به یاد دارم مرحومین ایوب پاک‌نژاد و برادرم ایرج ساسانی هنرنمایی می‌کردند.

متأسفانه بنا به موضوع سیاسی کشور و این‌که این شهر در مرز کشور شوروی کمونیستی قرار داشته و رژیم میانه و خاطرهٔ خوشایندی از کمونیست نداشت لذا استخدام جوانان در ارتش بسیار سخت گرفته شده و همهٔ افراد خانواده‌های جوانان این شهر کاملاً آنالیز و بررسی می‌شد و هر جوان به وقت ثبت نام حتی پس از پذیرش در ارتش می‌بایست مشخصات کامل اقوام درجه یک خود را تهیه و ارائه می‌داد که در بررسی تعداد زیادی عدم پذیرش خورده و اخراج می‌شدند. حتی باید مشخصات همسر و خانوادهٔ همسر خود را نیز به وقت ازدواج تهیه و ارائه می‌داد؛ یعنی انتخاب همسر نیز بایستی به اذن سازمان می‌شد.

یکی دیگر از سرگرمی خانواده‌ها در فصل تابستان استفاده از باغ ملی بسیار زیبای شهر و تناول بستنی سنتی مرحوم فیضی بود با آهنگ‌های شاد روز که توسط مرحوم حسن باغبان از غروب پخش می‌شد.

اغلب در مناسبت‌ها مراسم شاد برگزار و نوازنده آذری در مقابل تنها ساختمان سینمای این شهر با نواختن آهنگ‌های شاد که تا پاسی از شب اهالی مقابل سینما تجمع می‌کردند و شاد و سرگرم می‌شدند. در چهارم و نهم آبان و ۲۱ آذر روز آزادی آذربایجان هر ساله مراسم رژه کارکنان ژاندارمری و شهربانی ازمقابل فرماندهان انجام و جشن برگزار می‌شد. دانش‌آموزان مدارس دخترانه و پسرانه با صف در محوطه تربیت بدنی گرد هم آمده و به مراسم برقرار شده دبیرستان‌ها و آموزش‌وپرورش سرگرم می‌شدند. خاطرات شیرینی برای جوانان مدارس ایجاد می‌شد؛ زیرا هم دانش‌آموزان دبیرستان‌های دخترانه و هم پسرانه در این مراسم حاضر می‌شدند و به این طریق سرگرمی و دلخوشی جوانان همین بود و بس.

وفور نعمت و فراوانی در شهر و روستاها

در آن دوران اهالی شهر قانع بودند و کمبود مواد غذایی احساس نمی‌شد. بیشترِ مایحتاج محلی از روستاها تأمین می‌شد. دریا و رودخانه‌ها مملو از انواع ماهی بود. صیادان در هر صیدی امکان نداشت دست خالی به منزل مراجعت کنند. به وقت پره‌کشی لحظات بیرون کشیدن پره، اهالی با شور و حال هیجانی برای تماشا مراجعه می‌کردند. ماهی به قدری فراوان بود که به یاد دارم آن‌قدر تلمبار شده بود که صیادان روی ماهی‌های دپوشده بالا می‌رفتند. ماهی اوزون‌برون به قدری زیاد بود که صیادان پس از تخلیه شکم ماهی خاویاردار آن را دور می‌انداختند. طوری که ساحل گاهی بوی ماهی خاویار مانده را می‌گرفت. وقتی هم ماهی اوزون‌برون ۲۰۰ گرمی صید می‌شد، اگر خاویار نداشت، در آب رهایش می‌کردند. متأسفانه

امروز اوزون‌برون بنا به سیاست‌های کشورهای طالب و با استفاده از گرایش‌های مذهبی و خرافی به «ماهی حرام» مشهور بود که پس از حلال شدنش اکنون برای اهالی حرام شده؛ زیرا کاملاً نایاب است و بهایی سرسام‌آور دارد.
اهالی، بیشتر از روغن‌های حیوانی و کره محلی استفاده می‌کردند و وقتی هم روغن نباتی به بازار آمد، عده‌ای با خجالت خریداری و مصرف می‌کردند. نمی‌دانم نام این پدیده را کفران نعمت بگذارم یا ناآگاهی مردم.
هیچ‌وقت تصور نمی‌شد که انسان‌های باارزش در بقالی‌ها علّاف تهیه کردن یک قوطی یا حلبی روغن نباتی باشند و این همه محصولات تقلبی عرضهٔ بازار شود و یا روزها به دنبال مرغ ماشینی باشند که این پرنده نگون‌بخت با تزریق انواع داروها در مرغداری‌ها و حتی داخل ترازو هم حال حرکت ندارد.
با این اوصاف، آیا نباید طرز زندگی پدران و تغذیه‌شان را با امروز مقایسه کرد؟
باغ‌دارها پس از برداشت محصولات خود، مابقی مانده محصولات را رها می‌کردند و برداشت توسط اهالی را نیز آزاد می‌گذاشتند (شورّاماخ). در تابستان روی آسفالت داغ، دانه‌های هندوانه و خربزه و کدو را پهن کرده و خشک می‌کردند. البته از ناخنک جوانان محل بی‌بهره نبود.

سیری در دهه اول ماه محرم در آستارای دیروز

سادگی محض و خلوص نیت و ایمانی پاک و منزه هدیه‌ای بود که برای نسل آن زمان ارزانی شده بود. پاسداشت دهه اول محرم در مساجد

هر محل کاملاً صادقانه و بی‌آلایش بوده و ده روز اول این ماه که متعلق به سالار شهیدان بود، عزاداران در کمال سادگی، نظم و نیاتی پاک و به دور از ریا سوگواری می‌کردند. بسیاری از اعمال و برنامه‌های سلیقه‌ای جوانان امروز که به طور خودجوش در چند سال اخیر اجرا شد، امری ناهنجار و ایجاد مزاحمت‌های ترافیکی و بر هم زدن آرامش مؤمنین بوده و مورد اقبال عموم نیز نبوده. احترام بزرگان و ریش‌سفیدان محل توسط جوانان محفوظ و محسوس بود. دسته‌جات عزاداری با مجوز شهربانی کاملاً منظم که بزرگان محل جلوتر از عَلَم نماینده مسجد محل قرار گرفته هیئت عزاداری را نیز تماماً بزرگان محله تشکیل داده و فرزندان خردسال نیز با مراقبت کامل همراه خود می‌آوردند. هیچ مسجدی برنامۀ علم‌کشی چندمتری در خیابان‌ها اجرا نکرده. طبل و شیپور هم محدود و مختص مسجد بوده و با برنامه‌ریزی و اجازۀ سردسته عزاداری و طبل‌زنان مشخص در زمان معین مجاز به نواختن طبل و شیپور بودند و هر کس برای خود از بازار طبل تهیه نمی‌کرد. امروز میان جوانان مساجد رقابت ایجاد می‌شود و هریک با هزینه‌های تحمیلی انواع عَلَم‌های چندمتری خریداری کرده انگار علَمِ هر مسجد بزرگتر و باابهت‌تر بود، عزاداری‌شان مقبول‌تر خواهد شد!

مراسم تشت‌گذاری به این نحو رایج اصلاً در این شهر متداول نبود. به وقتش هر مسجد داخل صحن خود تشت مسی متعلق به مسجد را آب پر کرده برای زیارت طالبین آماده می‌کردند. شبیه‌خوانی فقط در مساجد معینی انجام می‌شد و اهالی با خلوص نیت فیض می‌بردند. بانوان در هر مسجد فقط در صحن و محوطه همان مسجد و شبستان‌ها، ثابت و عزاداری می‌کردند. روز تاسوعا همۀ دسته‌های

عزاداری با وسایط نقلیه حتی کامیون، نوحه‌خوانان به امامزاده رفته و تا صبح عاشورا عزاداری می‌کردند و صبح به وقت اذان هم قمه‌زنان، رجزخوانان قمه می‌زدند. عزاداران به وقت حرکت شبانه به امامزاده داخل کامیون و اتوبوس در مسیر هم‌صدا این نوحه را با خلوص تمام سر می‌دادند. «بیر بو گئجه اکبردی سنه یار سکینه/ صاباح اولاجاق شِمره گرفتار سکینه»

شب عاشورا پس از مراسم و آتش زدن خیمه‌ها و ادای نماز ظهر عاشورا همهٔ دسته‌های مساجد زنجیرها را تحویل می‌دادند و به دو دسته مجزا تقسیم می‌شده در حالی که تشت‌ها بر سر با شمع روشن حرکت می‌کردند با شور و حالی خالصانه به سینه‌زنی پرداخته و هر دسته به نوبت رجزخوانان وارد مسجد و محوطه قلباً عزاداری می‌کردند. حرکت دختران خردسال اسیر با گهوارهٔ کوچک در دست و با سر دادن اشعار حزن‌بار در روز تاسوعا و عاشورا نیز جلوهٔ اندوهناکی به عزاداری‌ها می‌داد. در این دو شب در دو مسجد غربا و عباسیه که دارای شمائیل بودند پرده‌برداری شده و عزاداران با رجزهای مخصوص شبانه عزاداری می‌کردند و تعدادی از این مؤمنان هم بر اثر هیجان بی‌هوش می‌شدند.

اوضاع مسجد غربا (امام رضای غریب(ع)) که در آن زمان به مسجد اردبیلی‌ها معروف بود

این مسجد یکی از مساجد باسابقه و دیرینه و پرطرفدار آستاراست؛ زیرا از ابتدا محل تردد اردبیلی‌ها بود که از عزادارهای حرفه‌ای و رسم و رسوم مخصوصی به آن دوران بهره‌مند بودند و همین مسجد بود که شبیه‌خوانی و عزاداری به رسم آنان را انجام داده و مؤمنان زیادی به

تماشا و کسب فیض تجمع می‌کردند. هیئت امنای این مسجد از بزرگان متشخص محل بوده و با یک نظم و نظام ویژه‌ای اداره می‌شد. مرحوم نعمت، میرزاجبار، میربابا سیدی و اسرافیل صالحی با شیوهٔ خاصی امورات جاری مسجد را مدیریت می‌کردند و جوانان محل با احترامی مضاعف مراقب رفتارشان بودند. این مسجد و دیگر مساجد شهر اصولاً توسط اهالی مؤمن و علاقه‌مند هر محل اداره می‌شد. زنجیرزنان، اولِ محرم با مراجعه به سردسته‌های زنجیرزنان، پیراهن مخصوص و زنجیر تحویل گرفته، شب عاشورا و در پایان دهه اول محرم، پیراهن و زنجیرها را تمیز شسته و تحویل مسئول انبار می‌دادند.

همهٔ زنجیرزنان از لباس و پیراهن بلند یکنواخت و متحدالشکل استفاده می‌کردند و با لباس مبدل حق شرکت نداشتند. جمع آنان را پدران و برادران بالای چهل ساله تشکیل داده و حضور بچه‌ها هم فقط به همراه بزرگان خود عملی می‌شد و بچه‌ای بدون سرپرست حضور پیدا نمی‌کرد. وقتی هیئت زنجیرزنان با ابهتی به خیابان حرکت می‌کردند، با نظم خاصی همه یکنواخت و از بزرگان محل تشکیل شده ریش‌سفیدان و معتمدین نیز جلوتر از علم نماینده مسجد حرکت می‌کردند. البته اکثر مساجد هم از روشی مشابه بهره‌مند بودند. به ویژه مسجد عباسیه، گیلک‌لر و آبروان.

مرحوم اکبر رحیمی نوحه‌خوان باوجدان، انسانی متدین و دوست‌داشتنی با صوتی بُرا که سال‌ها با کمترین توقع عهده‌دار نوحه‌سرایی مسجد بود و چقدر رفتاری سنجیده با احترامی متقابل و متانت ویژه‌ای برخورد داشت. روانش شاد.

وضعیت حمام‌ها در آستارا

در آن دوران به ندرت منازلی دارای حمام بود و حمام‌های عمومی کاربرد و رونق زیادی داشت. دو حمام قدیمی در آستارا بود که بعداً حمام تازه‌ساختی در جنب پارک معلم و اداره بیمه فعلی ایران مشهور به «حمام شهرداری» احداث شد که چندین سال توسط زنده‌یاد بیوک‌آقا حیدرزاده و برادرشان احد با مدیریت خوبی اداره می‌شد. انگیزهٔ تخریب این حمام معلوم نشد و بانک «توسعه صادرات» فعلی احداث گردید. دو حمام قدیمی که قدمت تاریخی داشته و حتی به دوران صفویه نسبت داده می‌شود: «حمام حاجی» و «علی‌قلی‌بیک» بود، حمام حاجی در محله قنبرمحله معروف به «شیطانه‌بازار» کاملاً سبک قدیمی و دارای گنبدها و خزینه‌های آب سرد و گرم بود. حوضچه آب سرد به وقت خروج، قسمت مردانه و زنانه با راه عبوری جداگانه بود. مدتی مرحوم حاجی عزتی اصل مدیریت می‌کرد. پس از ایشان، فرزند بزرگشان مرحوم عزت، حمام علی‌قلی‌بیک در خیابان محرم‌نژاد، جنب منزل مرحوم عشرتی هم سبک ویژه و منحصر به خود داشت که متأسفانه هر دو حمام با خاک یکسان شد. بعد از چند سال، حمامی به نام «قهرمانی» در تله‌سفی احداث شد که چندان رونق نداشت. اکثر خانه‌ها حوضچه کوچک بتنی داشت که مادران، بچه‌ها را شست‌وشو می‌کردند. در روزهای ماه مبارک رمضان پس از افطار، این حمام‌ها رونق و مشتری خاصی داشت که بسیار سرگرم‌کننده بود. البته سبک زندگی نسبت به این دوران توأم با زحمت فراوان و محرومیت بود اما محبت و صمیمت‌ها لذت‌بخش و گوارا بود.

در شب‌های رمضان، جوانان در قهوه‌خانه‌ها با بازی‌های رایج محلی و مهره استخوانی به نام «آشیق» و لُنگ مخصوص شاه و وزیر و دزد بازی می‌کردند. همچنین بازی معروف این فصل «اوزوک اوزرک»، «گل یا پوچ» که رونق ویژه‌ای داشت.
در آن دوران، مادران برای رفتن به حمام عمومی که ساعت‌ها هم به طول می‌انجامید، بقچه مخصوص و زیبایی داشتند که محتوایش علاوه بر لباس‌های ضروری خود و دخترشان، وجودِ کیسه مخصوص بدن، سنگ پا، روشور، گل سر، دومشره، ایاق‌داشی، گیل از ضروریات این بقچه‌ها بود. اکثر مادران، فرزندان پسرشان را هم که حتی در سن بلوغ بودند با خود همراه می‌بردند که مدیر حمام در اعتراض به شوخی اظهار می‌داشت همسرت را هم می‌آوردی. موضوع دیگری که رایج بود، مادران از حوضچه موجود آب گرم برای ابراز دوستی و صمیمیت کاسه آبی به پشت بغل‌دستی ریخته و مهمانش می‌کردند. از همان زمان، اصطلاحِ «حامام‌سویی‌نان دوست دوتْماخ» ورد زبان‌ها شد. بیشتر مادران برای اطمینان از سلامت ظاهری دخترانی که برای پسرشان در نظر گرفته بودند، در همین محل وارسی می‌کردند. البته ماشاءالله امروزه فرزندان اعم از پسر و دختر خودساخته برای چنین کاری مجالی نگذاشتند و این رسم سلیقه‌ای با ورود حمام در داخل منازل مدت‌هاست منسوخ شده.

ارابه‌های اسب‌کش و گاری دستی و درشکه

آستارا زمانی فاقد وسیلهٔ نقلیه مسافری (تاکسی) بود و اهالی نیز به همین وضع کاملاً عادت کرده و در سطح شهر پیاده تردد می‌کردند. فقط یک وسیلهٔ نقلیه مسافری موجود بوده؛ درشکه (فاتیون) که

نویسندگان و عزیزان والدین از این وسیله فراوان یاد کرده‌اند. این وسیله توسط مردی تلاشگر با نام «اسدالله عمو» مسافران را جابه‌جا می‌کرد و در قسمت پشت اتاق یعنی دو چرخ، محوری ثابت وجود داشت که موقع گذر از کوچه‌ها بچه‌های بازیگوش خودسرانه روی محور می‌نشستند و بچه‌های دیگر برای اطلاع ایشان فریاد می‌زدند «اسدالله عمو دالدان بیر قیرمانج» و این جمله ورد زبان کودکان محل شده بود. شن و ماسه ساختمانی و بارها نیز به سبب ضرورت با ارابه‌های اسب‌کِش (آت ارابه‌سی) توسط دو برادر فرز و زحمتکش جابه‌جا می‌شد و اکثراً با مهارت خاصی موقع راندن با سرعت روی ارابه سر پا می‌ایستادند و آواز می‌خواندند. محل ایستگاه این ارابه‌ها که تعدادشان به ده تا نمی‌رسید روبه‌روی حمام شهرداری سابق فضای گسترده باز ساختمان فعلی مهمان‌پذیر تبریز و پاساژ نور و پاساژ وصلی و مغازه‌های هم‌جوار بود که آن موقع اصلاً وجود خارجی نداشتند و محوطه باز بود. ضمناً تعدادی کارگر با ارابه‌های دستی وجود داشت که وسایل و لوازم خریداری‌شده اهالی را تا منزلشان حمل می‌کردند و ایستگاه این ارابه‌ها هم در جوار محل پارک (آت ارابه‌سی) بود. فکر می‌کنم خیابان‌های خلوت و بدون انواع ماشین در ذهن مخاطبان محترم منظرهٔ به یادماندنی ایجاد نموده و قبول کنند که زندگی در آستارای دیروز چقدر ساده و صادق بود. این همه مینی‌بوس، اتوبوس، موتورسیکلت، کامیون و تریلی در خیابان‌ها دیده نمی‌شد. مرحوم جلال حبیب‌اللهی و یحیی یک مینی‌بوس قدیمی اتاق چوبی داشت و بعداً مرحوم سلیمان، فورد آلمانی خریداری کرد و تا تالش و رشت و روستاهای مسیر مسافرکشی می‌کرد.

یک اتوبوس کوچکتر از اتوبوس‌های فعلی و بزرگتر از مینی‌بوس در آستارا با مدیریت مرحوم کریم آقا و زنده‌یاد انوش بود که کارهای جاری پست را هم تا روستاهای مسیر و رشت و جاده‌ای خاکی عهده‌دار بود که صبح از آستارا حرکت می‌کرد و غروب به رشت می‌رسید. وای به حال مسافران این اتوبوس که عجله و کار ضروری داشته باشند.

ضمناً محوطه جنب مسجد غربا و پشت چلوکبابی بخشنده که هنوز هم به همان حالت با درِ بسته باقی است و زمانی هم محوطه وسیع گاراژ رفیعیان، کنار پارک معلم و پشت ساختمان نیمه‌کاره که محل اختلاف است به عنوان گاراژ مسافری استفاده می‌شد و سال‌هاست متروکه شده. در دیوار این گاراژ یعنی جنبِ داروخانه رازی و گوشهٔ شرقی این محوطه که راه عبورمان بود پیرمردی مهربان و ساکت ارمنی به نام «لالایان» روی این دیوار پارچه سیاهی نصب کرده و با دستگاه دوربین قدیمی پایه‌دار که مثل لنگه شلوار دست خود را داخل دستگاه دوربین کرده و از مشتریانش عکس می‌گرفت. جالب این‌که تعدادی عکس‌های ۴×۳ و ۴×۶ که مشتریانش مراجعه نکرده بودند در یک جعبه گذاشته بود. وقتی شخصی مراجعه می‌کرد و عجله داشت می‌گفت داخل جعبه عکس‌ها را ببینید هر کدام که شبیه‌تر است بردارید.

بجاست در این قسمت یادی کرده باشم از سید روزنامه‌فروش؛ چهرهٔ ماندگار شهر که صدای غرّایش پس از تحویل بسته روزنامه‌ها از صبح زود در این شهر هنوز هم در یادهاست. مرحوم «محبوب» کارمند اداره راه که مورد علاقهٔ شهروندان بود. «اُروج» دیگر کارگر مورد توجه بود که در منازل کار می‌کرد و «مولوش»، «آبوس» و «داش دمیر» یکی دیگر از این قماش چَپیش با موهای قرمزش که در ایام مخصوص و

عید سر پل مرداب و آرامستان بساطی روی زمین پهن می‌کرد و اهالی نیز مساعدت می‌کردند. این چهره‌ها در اذهان شهروندان از دیرباز تا کنون به چهره‌های ماندگار معروف شده‌اند.

مولوش فردی آرام بود و قیافه‌ای شبیه بیک ایمانویردی هنرپیشه سینمایی داشت. عده‌ای می‌گفتند فامیل وی هست که صحت نداشت.

صدای روی‌گری که در کوچه‌های شهر برای سفیدگری و قلع‌اندود کردن ظروف مسی با لحنی خوشایند فریاد می‌زد «قَلئی ایشی اولان» و ظروف مسی خانه‌ها را که نیاز به سفید کردن داشت تحویل می‌گرفت یا فروشنده‌ای از اردبیل در کوچه‌ها صدا می‌زد: «قوم حالواسی آلان» و همسایه‌ها با تحویل ظروف کهنه و مستعمل روی، مقداری حلوای ارده می‌گرفتند. همچنین فروشنده‌ای از اردبیل با پرسه زدن در کوچه‌های محله، گِل طبیعی سرشوی خلخال فریاد می‌زد «خالخال گی لی آلان». فکر نمی‌کنم این خاطرات و صداهای ماندگار از اذهان اهالی آن دوران زدوده شود.

سرنوشت تنها سینمای آستارا که عاقبت بخیر نشد

این سینما با سابقهٔ دیرینه و جزءِ آثار ملی شهر که متأسفانه عاقبت بخیر نشد در اذهان شهروندان و جوانان دیروز خاطره‌ها داشته و تنها مرجع سرگرمی و تفریح جمعی بود. آقای کرنافی انسانی باوقار و متین به عنوان آپاراتچی از احترام شایسته‌ای برخوردار بود. بلیت صندلی‌های ردیف جلو ۵ ریال و پشت آن ۱۰ ریال و لُژهم ۲۰ ریال، یک ردیف آخر سمت راست از لژ مختص رؤسا بود. روزهای جمعه دو فیلم با یک بلیت و پنجشنبه هم مخصوص خانواده‌ها بود. اهالی از این سینما نهایت استفاده را می‌کردند. جالب بود وقتی فیلم از فردین و بیک

ایمانویردی پخش می‌شد و آن‌ها (آرتیست) رقبای مزاحم را با شگرد مخصوص هنرپیشگی و استفاده از بدل کتک می‌زدند یا با استفاده از فن کُشتی کچ (catch)، فریاد و تشویق و سوت و کف زدن‌ها از سالن بلند می‌شد. واقعاً در چه زمانی زندگی کردیم که جوانان سرشار از سادگی محض بوده و به چه چیزهایی دل‌خوش بودند. مرحوم محمدزاده و خانلر از مدیران این سینما بودند. یک سال هم گوگوش که بچه بود با پدرش (آتشین) در سالن این سینما تئاتر اجرا کردند و استقبال خوبی به عمل آمد. واقعاً ما نسل حاضر چرا لیاقت حفظ آثار ملی شهر را نداریم؟ چگونه این بنای قدیمی با خاک یکسان شد؟ قسمت شمالی این ساختمان، شهرداری و آتش‌نشانی و سمت جنوبی نیز فرمانداری مستقر بود.

باید از آقای قربان‌پور؛ شخصیت فرهنگ‌دوست قدردانی کرد که شاهد بودم در بنای سینما دریای این شهر چه مشکلاتی را متحمل شد. حتی بر اثر حمایت نکردن از این مرد دوست‌داشتنی چندین بار معترض شد و قصد واگذاری داشت اما این مجتمع که بیشترِ مراسم اعم از جشن عروسی، فرهنگی، هنری، شعر و شاعری و تئاتر را در خود جای داده باید از طرف مسئولان مرتبط به طور جد پشتیبانی شود. بجاست از آقای قربان‌پور که فداکارانه در احداث بنا و راه‌اندازی این مجتمع فرهنگی و حفظ آن که در حقیقت، آبروی شهر بوده قدردانی کرد.

شایسته است یادی کرده باشیم از مردی شوخ‌طبع و دوست‌داشتنی و قابل احترام عامه؛ مرحوم «دبیر» که سال‌ها در دکه‌ای مقابل سینما، قسمت پیاده‌رو، تخمه و آجیل‌فروشی می‌کرد و مشتریانی پروپاقرص داشت. روحش شاد.

اتفاق نادر در رودخانه مرزی آستاراچای

شاید باورش برای بعضی‌ها سخت باشد اما حقیقت دارد. در همسایگی بی‌بی‌یانلو گفتند که روستاییان، ماهی بسیار عجیبی با جثه سنگینی از رودخانه گرفتند. ماجرا از این قرار بود که خانمی برای سرکشی به شالیزارشان رفته بود. ناگهان شیئ بزرگ آغشته به گل‌ولای را مشاهده می‌کند که دارد تکان می‌خورد. وحشت‌زده همسر خود را صدا زده کاشف به عمل می‌آید که بله. نوعی ماهی بسیار بزرگ است. من هم باورم نمی‌شد اما وقتی دیدم بچه‌های همسایه، یکی از آن ماهی عظیم‌الجثه را گرفته باورم شد که طبیعت چه اتفاقات نادری دارد.

پس از کنکاش معلوم شد که تانکر گازوئیل از پل آق چای به رودخانه سقوط کرده و همهٔ محتویات تانکر در رودخانه سرازیر می‌شود. گویا این نوع ماهی در زیر ماسه و خاک رودخانه سال‌ها لانه کرده بود. البته در این باره کارشناسان به ویژه دکتر واعظی بزرگوار باید نظر بدهند. زیرا در طول تاریخ این رودخانه چنین جانوری بسیار بزرگ با طول حدود بیش از یک متر و وزن ۱۵ الی ۲۰ کیلو مشاهده نشده بود. کسانی که این ماهی را طبخ کرده بودند می‌گفتند که گوشت این ماهی بوی گازوئیل می‌داد. لذا به جهت ضعف سیستم سمعی و بصری و رسانه‌ای گسترش‌نیافتگی ارتباط جمعی فعلی در این زمینه بازتاب مطلوبی منعکس نشد و این در حالی بود که من شخصاً ناظر بودم.

پیشروی غیرمنتظره دریا

حدود دهه ۵۸ دریای آستارا شروع به پیشروی کرده و اکثر ساختمان‌های دو طبقه مستقر در ساحل به گونه‌ای شد که یک

طبقه کاملاً زیر آب رفته و مالکان مجبور به پر کردن طبقه همکف شدند. پیشروی آب دریا به شدت زندگی ساکنان منطقه را به خطر انداخته و آب تا تقاطع خیابان فارابی نیز نفوذ کرده بود که در نهایت مسئولان چاره‌ای جز سدبندی و پر کردن نوار ساحلی با تخته سنگ‌های درشت نداشتند که امروزه سرتاسر نوار ساحلی به این شکل درآمده و ساحل زیبای ماسه‌ای و جولانگاه اهالی و مسافران کلاً از بین رفته و به تپه‌ای از صخره‌های سنگ و مأمن انواع حشرات موذی و موش‌ها بدل شد. عده‌ای مجبور به فروش منازلشان با نازل‌ترین بها شده و در منطقه‌ای آرام‌تر اسکان گزیدند. اما تعدادی صبر پیشه کردند و البته عاقبت بخیر شدند و همهٔ پاساژهای شیک احداثی فعلی در بازارچه ساحلی متعلق به صاحبان همین پاساژها و هتل‌هاست.

پیشروی شدید دریا و آب‌گرفتگی ساختمان‌های موجود باعث تنزل شدید قیمت املاک شد که عده‌ای خوشحال بودند با وضع پیش‌آمده موفق به فروش ملک خود شده و محل را ترک کردند. اما بُرد با صابران بود. مالکانی که به اجبار موفق به فروش و ترک ملکشان نشدند، در نهایت عاقبت بخیر شده و پس از فروکش آب دریا از منطقه که مدت‌ها طول کشید و «تخته بازار» سپس بازار احداثی ساحلی رونق گرفته و مسافران و تجار به این شهر سرازیر شدند. این عزیزان ملک‌های خود را به پاساژهای کنونی تبدیل کردند و زندگی آرامی در پیش گرفتند.

کاش در واگذاری بازارچه ساحلی به جوانان و فروشنده‌های تخته بازار، شهردار و اعضای شورای شهر تصمیمی محافظه‌کارانه می‌گرفتند تا

مغازه‌های موجود توسط خریداران حق فروش نداشتند و سرمایه‌ای ماندگار برای جوانان زحمتکش ایجاد شده بود.

سرنوشت تخته بازار

پس از بازگشایی مرز و آزاد شدن مقطعی روادید مرزی اتباع دو کشور و این‌که اکثر اهالی و جوانان در سطح شهر به خرید و فروش مشغول شدند، برای ساماندهی موقعیت به مرور تخته بازار معروف راه افتاد به این نحو که هر یک در مسیر فعلی از چهارراه تا نزدیک ساحل میزهای چوبی برپا کرده و اجناس خود را روی این میزها به فروش می‌گذاشتند و برای حفظ خود در فصل بارندگی روی میزهای چوبی خود را با تخته و نایلون پوشانده و به دادوستد مشغول بودند و چقدر هم این جوانان و محیط صمیمی و باصفا بود. از همان تاریخ این مجموعه به «تخته بازار» معروف شد و خاطرات بسیار شیرینی از فروشنده‌های جوان و کسبه‌های شهرمان داشتیم. اکثر خانواده‌های بومی امرار معاش رضایت‌بخشی داشتند تا این‌که اعضای وقت شورای شهر و شهردار تصمیم به احداث و ساخت مغازه‌های مهندسی‌شده فعلی کرده و با برنامه‌ریزی‌های زیاد و شناسایی و ثبت نام پس از آماده‌سازی مغازه‌ها با قرعه‌کشی و ضوابط ویژه هر یک از مغازه‌ها را به صاحبان و جوانانی که در تخته بازار مشغول دادوستد بودند تحویل دادند. حتی برای رفاه حالشان مبلغ حدود سیصد و پنجاه هزار تومان هم به عده‌ای وام و تسهیلات واگذار کردند. نهایتاً هر یک از مغازه‌ها برای جوانان بومی و صاحبان تخته بازار در همان حد تمام شده و این گونه شد که بازار ساحلی فعلی تشکیل شد. البته پس از سال‌ها از طریق شهرداری چندین لاین دیگر افزایش یافت و به

واجدین شرایط واگذار شد. با صرف نظر از نحوهٔ واگذاری که این گونه موارد همیشه حرف و حدیثی هم راست و دروغ به دنبال داشته گناهش بر عهدهٔ راویان و متصدیان وقت است.

آیا بازار ساحلی تا آخر در ید جوانان بومی آستارا باقی ماند؟

زمانی که تخته بازار دایر بود حضور جوانان بومی در این بازار بسیار خوشایند و احترام خاصی میان فروشنده‌ها و مشتریان برقرار بود. وقتی وارد این محیط صمیمی می‌شدم از اول تا انتها اکثر فروشندگان آشنا و با احترام و صمیمیت خرید و فروش می‌کردند. پس از واگذاری مغازه‌های تازه‌ساخت شهرداری و طی شرایط به این عزیزان به مرور زمان، اوضاع بازار کاملاً دگرگون شد. وضع اقتصادی اهالی در آن زمان چندان مطلوب نبود. متمولین و فرصت‌طلبان از استان و شهرهای کشور که از وضعیت تجارت در این شهر مطلع شده بودند به ناگاه سرازیر شده و با پیشنهاد مبلغ در حدود دو برابر خرید به اکثر جوانان که تا آن موقع با رقمی درشت (هفتصد هزار تومان) سر و کار نداشتند و بدون آن‌که فکری اقتصادی کرده و دارایی خود را که سرمایه تمام زندگی و آینده‌اش بوده حفظ نمایند، خوشحال شدند که به دو برابر بها فروخته، غافل از آن‌که در حقیقت، سرنوشت زندگی‌شان را به حراج گذاشته. متأسفانه پس از مدتی وقتی به بازار ساحلی مراجعه کردم، به جز تعدادی انگشت‌شمار که باقی بود مابقی صاحبان مغازه‌ها را که اکثراً از تبریز و اصفهان و اردبیل و رشت و شهرهای دیگر تشکیل داده و غریبه دیدم و این موضوع به شدت برایم ناراحت‌کننده بود. البته موضوع هجمهٔ فرصت‌طلبان فقط به این منطقه تجاری ختم نشد بلکه کم‌کم با شناسایی و تحقیق در سطح شهر اکثر منازل و

ساختمان‌ها حتی در روستاهای دور و نزدیک با همین ترفند از دست صاحبان نگون‌بخت که وضع مالی ضعیفی داشتند خارج شد. اگر به حاشیه و مسیر املاک مردم نگون‌بخت شهرستان در روستاهای دربند، عباس‌آباد، حاشیه‌های مربوط، ویرمونی، هودول، باغچه‌سرا، عنبران، خانه‌های آسیاب، آق‌چای و حیران مداقه داشته باشیم، عمق فاجعه کاملاً مبرهن و مشخص می‌شود. به همین دلیل نسل فعلی قابل مزمت و نکوهش است که امانت‌های نسل‌های گذشته را حفظ نکرده و به نوعی مرتکب خیانت در امانت شده و نسل حاضر چه جوابی به نسل‌های حال و آینده خواهد داشت. این داستان در حقیقت ماجرای آوارگان فلسطینی را در اذهان عمومی تداعی خواهد کرد.

شکار و شکارچی

نعمت و فراوانی در آن دوران به وفور وجود داشت. خداوند هم نعمات را بر این بندگان ارزانی داشته و اهالی اصولاً از جهت ارزاق و مایحتاج اولیه زندگی با کمبود و مشکل اساسی مواجه نبودند. سطح زندگی اکثریت یکنواخت و برابر و این‌گونه که رایج هست چشم به هم چشمی و تجملات در زندگی روزمره‌شان وجود نداشت و کاملاً به داشته‌هاشان قانع و شاکر بودند. مسلماً انسان‌های شکرگزار و قانع، از کَرَم و لطف خدادادی نیز بی‌بهره نبودند. اصولاً تنگ‌نظری و خودخواهی‌ها برکت خدادادی را از سفره‌ها فراری می‌دهد.

شکار به حد وفور شکارچی هم نه در حد امروز و با محدودیت ملموس با چنین تناسبی می‌توان حدس زد که اهالی از جهت شکار مشکلی نداشته و خانواده‌ها و بازار نیز به حد کافی گوشت شکار در

اختیار داشتند. در فصول مجاز شکارچی‌ها در ساحل دریا و برکه‌های موجود به شکار مشغول بودند اما امروزه به دست برخی ادارات و عده‌ای اشخاص سودجو، نهرها و باتلاق‌ها و برکه‌های قدیمی موجود که از مسیر دهنه رودخانه مرزی آغاز می‌شود و کیلومترها ادامه داشت، کلاً از بین رفته. آخرین برکه‌ای که به دست اشخاص فرصت‌طلب نابود شد و اکثراً نیز شهروندان طبیعت‌دوست آگاهند، برکه سفیر امید هست که مدت‌ها جولانگاه پرندگان مهاجر بوده و گردشگران و اهالی دور و نزدیک برای تماشا و تهیه عکس و فیلم محیطی مناسب سرگرمی نیز داشتند. حتی برای حفظ جان و محافظت از این پرندگان مهاجر بسیار ارزشمند، محیط‌بانان به صورت نوبتی مراقب بودند تا مورد خشم عده‌ای قرار نگیرد.

متأسفانه امروزه تعداد شکارچی از خودِ شکار هم بیشتر شده و در هر خانه‌ای نه یک اسلحه شکاری بلکه گاهی به تعداد جوانان ذکور موجود هست و همین بی‌تناسبی و تعدد سلاح‌های شکاری و شکارچی معادلات موجود حفظ جانوران و پرندگان را بر هم زده و محافظت از پرندگان نیز برای مأموران شکاربانی به امری بسیار سخت سوق یافته. به امید روزی که تعادل شکار و شکارچی برقرار شده با تعامل جدی پرندگان و آبزیان نیز به درستی محافظت شده باشد.

متأسفانه نسل ماهی‌های دریایی و رودخانه‌ای نیز با روش فعلی رو به نابودی است و با تلاش فراوان مسئولان شیلات آستارا و رهاسازی انواع بچه‌ماهی باز هم ماهی به کیلویی بالای دویست هزار تومان رسیده.

داستان غم‌انگیز انهدام و تصرف بی‌رحمانه برکه‌های طبیعی شهر از مصب رودخانه مرزی تا سفیر امید (قصهٔ گفت‌وگوی وزغ پیر با لاک‌پشت)

در روزگاران قدیم به موازات ساحل دریا از رودخانه مرزی شهرمان، نهری طویل تا انتها و خارج از شهر شکل گرفته و آبی روان در آن جاری و ساری بود و انواع آبزیان ریز و درشت با طیب خاطر گذران عمر کرده و در طبیعتی بکر و به دور از مزاحم زندگی آرامی داشتند. قورباغه‌ای بود کهن‌سال با خانواده‌ای بزرگ و با لاک‌پشتی هم‌سن‌وسال باب دوستی گشوده و به خانهٔ هم رفت و آمد داشتند. در میهمانی‌های خود انواع ماهیان و آبزیان را نیز دعوت کرده و روزهای خوشی داشتند و گاهی از ماری بزرگ و مرغی ماهی خوار که به خانواده‌اش یورش می‌بردند گِله می‌کرد. سالیان سال بدون نگرانی و بی‌دغدغه دور هم زندگی شیرینی داشتند، ازمحیطی آرام و آبی زلال و رستنی‌های مفید و انواع چهارپایان از طبیعت بی‌بدیل بهره‌مند بودند.

پس از مدتی وزغ پیر به لاک‌پشت گفت سر و صدایی ناهنجار و آزاردهنده از اطراف به گوش می‌رسد که این نشانهٔ خوبی برای سلامتی خانواده‌های ما نیست. لاک‌پشت باور نکرد. خود به قصد کنکاش سرک کشید و با قدم‌های کُند چند متری پیش رفت. با صحنه‌ای دلخراش مواجه شد. با عجله برگشت و شور و جلسه‌ای با اطرافیان گذاشت. نتیجه آن شد که هر چه سریع‌تر از محل خود نقل مکان کرده و به قسمت بالای نهر کوچ کنند؛ زیرا انسان‌ها از قسمت نوار مرز با بی‌رحمی نهر را پر کرده و در حال پیشروی هستند. وزغ برای اطمینان خاطر با گاوی که برای سیراب شدن به آن محل می‌آمد و دوست شده بود صحبت کرده گفت دوست من، تو بررسی کن و ببین آیا درست

است که انسان‌ها نهر را از بین می‌برند. پس از لحظه‌ای، گاو نظرِ لاک‌پشت را تأئید کرد. پر کردن نهر مدت‌ها به طول انجامید تا آن‌که با پر شدن قسمت زیادی از نهر فضا برای خانوادهٔ وزغ و آبزیان بی‌گناه کاملاً تنگ شد و به مرور زمان بالاجبار همهٔ حیوانات موجود نهر در برکه‌ای پناه بردند که راه ارتباطی برکه کاملاً مسدود شد و راه گریزی نبود. لذا فضایی باز و محیطی امن برای خانوادهٔ وزغ و لاک‌پشت مهیا شد و سال‌ها از زندگی در آن برکه راضی بودند و با خیال راحت زادولد می‌کردند و در طول سال‌های اخیر تعداد کثیری پرندهٔ مهاجر به آن‌ها سر می‌زدند. همه با خوشحالی دور هم زندگی آرامی داشتند. انسان‌ها هم از تماشای زندگی آرام آن‌ها و پرندگان مهاجر لذت برده و جولانگاهی برای عاشقان و علاقه‌مندان محیط زیست ایجاد شده بود. اهالی از به وجود آمدن چنین محیطی مفرح و طبیعی بسیار خرسند بودند و به همراه خانواده ضمن تماشا، عکس و فیلم تهیه می‌کردند و انتظار داشتند تا آن برکه به تفرجگاهی طبیعی تبدیل شود. بلی دوستان خوبم، یک روز وزغ به لاک‌پشت گفت من باز هم دلشوره دارم احساس می‌کنم زندگی بر ما تنگ‌تر می‌شود و انسان‌های طمّاع آن همه فضا را که از ما گرفته به این برکهٔ کوچک هم رحم نکرده و چشم طمع دوخته‌اند. لاک‌پشت گفت نه این طور نیست. هستند انسان‌های دلسوز و خوبی که ما را دوست دارند و به زندگی ما فکر می‌کنند و از ما محافظت می‌کنند. من وقتی پرنده‌های مهاجر نزد ما آمدند دیدم که چگونه نگهبانان محیط زیست با ماشین دور برکه کشیک می‌دهند آن‌ها دوستداران ما هستند. قورباغه قوت قلب گرفت از این‌که عده‌ای انسان‌های دلسوز از پر کردن برکه حمایت کرده و به فکر آن‌ها هستند به فرزندان و خانواده‌اش نیز دلگرمی و امید

زندگی داد و به شکرانه محیط امن زندگی خود با اطرافیان و همسایگان و دعوت از ماهی‌ها و مارها و پرندگان و خزندگان موجود در برکه جشن باشکوهی تدارک دیده و با آوازهای دلنشین شبانه وزغ‌ها محیطی بسیار صمیمی ایجاد گردید.
و اما عزیزان من چشمتان روز بد نبیند. یک روز وزغ پیر که از فرط پیری دیگر نای راه رفتن نداشت، در برکه احساس دلتنگی و نفس تنگی شدید می‌کرد. رو به لاک‌پشت رفیق دیرین خود کرده گفت دوست قدیمی، چرا من احساس دلتنگی می‌کنم. آیا عمرم رو به اتمام است. لاک‌پشت گفت نه وزغ‌جان انگار دوباره اژدها و کروکودیل‌ها بی‌رحمانه به برکه حمله‌ور شده و زمین به لرزه درآمده، عجیب‌تر آن‌که آن‌ها با خود سنگ و کلوخ و شن همراه آورده‌اند و روی ما می‌ریزند. راه فراری هم نداریم مگر چه گناهی کرده‌ایم. وزغ گفت این طور نیست می‌دانم که ما دوستداران زیادی بین انسان‌ها داریم. آن‌هایی که شبانه کشیک می‌دادند مدافعان ما هستند باز هم به دادمان خواهند رسید. ولی دوستان من، پس از مدتی وزغ‌ها و لاک‌پشت‌ها و سایر آبزیان که تعدادشان بسیار زیاد بود، وقتی عرصه را تنگ‌تر دیدند با ترس و وحشت در قسمتی کوچک از باقیمانده برکه تجمع کرده در واپسین لحظات عمر خود سر از آب بیرون آورده رو به آسمان با همان آوازهای شبانه ولی این بار بسیار غم‌انگیز و سوزناک فریاد زدند حامیان دلسوز مدافعان ما کجا هستند چرا فریادرَسِمان نیست. به چه گناهی ایل و تبارمان را نابود کردند در حالی که برای نجات حتی یک لاک‌پشت در برخی نواحی ساعت‌ها وقت صرف می‌شود. کدام انسان ظالمی است که با جان ما هزاران آبزی این گونه

بی‌رحمانه بازی کرد و زیر خاک مدفونمان کرده، آیا زمین قحطی بود که این کمترین را هم بر ما زیاد دیدند. پس کجا هستند حامیان.
بلی دوستان خوبم. این بود داستان غم‌انگیز وزغ پیر و لاک‌پشت و آبزیان برکه که حتی باریکه‌ای نیز باز نشد تا جان خود نجات دهند و همه بی‌رحمانه زنده به گور شدند.
قصه ما به سر رسید، عمر وزغ هم سر رسید. آبزیان برکه به آب نرسید، کسی به داد وزغ نرسید. کار اژدها به ثمر رسید. بلی دوستداران طبیعت، آسوده بخوابید. مسئولین دلسوز شهرمان بیدارند.

وضع بیمارستان‌های قدیمی آستارا

انگار در طالع آستارا بیمارستانی مجهز و دلخواه اهالی وجود نداشت. ساختمان و بنای قدیمی و زیبای شیر و خورشید سابق با همان وضع رها و بی‌استفاده یا استفادهٔ غیرضروری باقی مانده. ساختمان بیمارستان شهید دکتر بهشتی نیز به دلیل افتتاح و انتقال بیمارستان به محل فعلی به حالت متروکه درآمده و بناهای موجود به طور غیررسمی و سایر بخش‌های غیرضروری استفاده شده و محیطی ناهمگون و غیربهداشتی بدون رسیدگی به زیباسازی محوطه از اهمیت بیمارستانی افتاده و این مکان با موقعیتی بسیار عالی به حال خود رها شده و هیچ‌گونه مدیریتی مطلوب در این اماکن به چشم نمی‌خورد. در حالی که موقعیت مکانی و ملکی محوطه این دو بیمارستان متروکه در بهترین نقطهٔ شهر قرار دارد و می‌توانست از آن بهینه استفاده کرد. افسوس که به محیطی کور و بی‌استفاده باقی است. معلوم نیست کدام قهرمان دلسوز نهضت و انقلابی در این خصوص انجام خواهد داد. الله اعلم.

با انتقال این بیمارستان و اورژانسی که در نزدیکترین محل و دسترس شهروندان قرار داشت، محل فعلی که از نظر فنی و تخصصی نیز مورد اقبال اهالی و مسئولان مرتبط قرار نگرفته و انتقاد و گلایه‌ها در فضای مجازی و رسانه‌ها گویای حقایق بود. با توجه به ترافیک موجود شهر و بُعد مسافت مراجعات اورژانسی شهروندان به محل انتقالی جدید مشکلات و دلهره‌های زمانی نیز در برداشته با توجه به همهٔ امکانات و اعتبارات و موقعیت تجاری این شهر و اخذ مالیات‌ها آیا امکان‌پذیر نبود تا حداقل در همین محلِ منحل‌شده اورژانسی مجهز راه‌اندازی و از مشکلات روحی و روانی شهروندان تا حدودی کاسته می‌شد؟ آیا وجودِ دو اورژانس در این شهر ناممکن و حرام بود؟

استفادهٔ جوانان از مزایای دریا

جوانان دیروز خاطرات به‌یادماندنی در استفاده از مزایای دریا به ویژه فصل تابستان به یاد دارند. در روزهای طوفانی و خشونت امواج دریا و بارندگی شدید موسمی و طغیان رودخانه‌ها انواع الوار و درخت و تخته‌های بزرگ نراد و چوب‌آلات با کولاک همراه و به ساحل سرازیر می‌شد. جوانان و اکثر اهالی در ساحل تجمع می‌کردند و با وسایل مختلف مشغول جمع‌آوری محصولات میهمان و سوغاتی سیل می‌شدند حتی به وقت دیده شدن تخته و الوار بزرگ از دور جوانان دوام نیاورده و برای دست یازیدن جز نفرات اول بی‌محابا به کولاک زده و با موفقیت بازمی‌گشتند. حتی برخی مواقع تانکرهای رهاشده از کشتی‌ها نیز به ساحل می‌رسید و صید می‌شد اما اوضاع شیرین ساحل آرام و مسطح ماسه‌ای زیبای شهرمان از صبح اکثر جوانان در

این ساحل سرگرم بازی و تفریح و ورزش بودند (والیبال و فوتبال ساحلی).

یادش بخیر، من هم طبق عادت هر روز یک بار به آب زده و مسافتی بسیار دور با دوستان ویژه طی می‌کردیم؛ طوری‌که در ساحل مسافران و اهالی جمع شده و نظاره می‌کردند که از ساحل فقط سرها به شکل نقطه کوچک دیده می‌شد. در مسیر، عمق آب گاهی به حدی بود که با تمام تلاش هر قدر پایین‌تر می‌رفتیم پاها به زمین نمی‌رسید. البته همیشه سنجاق از نوع قفلی همراهمان بود تا به وقت گرفتگی و رگ به رگ شدن ماهیچه‌ها استفاده شود. جالب این‌که به وقت شنا انواع ماهی و آبزیان ریز و درشت از لای انگشتانمان رد می‌شدند. بالاخره پس از طی مسافت‌ها و چندین ساعت به ساحل برمی‌گشتیم و تشنه و گرسنه راهی خانه شده و غذای لذیذ مادر مهربان تمامی خستگی را از تن می‌زدود.

ضمناً یک کشتی کشیک روس‌ها مدام در یک نقطه دور و ثابت لنگر انداخته مراقب اوضاع مرز خود بود. قایق‌های صیادی آستارا جرئت نزدیک شدن نداشتند. البته بارها بر اثر طوفان و به قصد صید ماهی غضروفی، مسیر را اشتباهی رفته و توسط مأموران کشتی دستگیر شده بودند. شب‌ها از قسمت فانوس دریایی ساحل شوروی مرتباً نورافکن قوی موجود و متحرک نوار ساحلی و عمق مسیر دریایی را رصد و کنترل می‌کرد. از مزایای ساحل دریا همین بس که جوانان بر اثر فعالیت بدنی از سلامت مطلوب و آمادگی جسمانی و فن شنا بهره‌مند باشند.

استفاده بانوان از دریا

ساحل دریای آستارا در زمان‌های دور کاملاً مسطح و زیبا بود که به دو قسمت تفکیک شده بود. انتهای خیابان اصلی در امتداد مهمان‌سرا از درب ورودی فعلی تریلی به سمت شمال سیم خاردار نصب و مأمور شهربانی نیز مراقب بود تا آقایان به آن سمت تردد نکنند و بانوان خود آستارا آزادانه در آن قسمت محافظت‌شده شنا می‌کردند. جالب این‌که برخورد غیراخلاقی نیز از جوانان این شهر مشهود نبود. حتی مسافران خارجی هر سال مراجعه و در پلاژهای امن اتراق می‌کردند و هیچ مزاحمتی نیز از جانب جوانان ایجاد نمی‌شد مگر مسافرانی از اطراف که آن هم توسط جوانان این شهر مهار و گاهی ادب می‌شدند.

علل نابودی شهر و ایجاد خسارات جدی به آستارای دیروز و بروز این همه مشکلات عدیده در شهر و شهرستان

قصد دارم در این بخش به حقایقی پنهان و بیان واقعیت‌ها پرداخته و پرده از بی‌توجهی و ناکارآمدی ادارات وقت ذی‌ربط بردارم. زیرا سهل‌انگاری، مماشات، بی‌توجهی، نداشتن تعهدات وجدانی در برابر اجرای دقیق مقررات کاری و اداری و احیاناً میل به کسب درآمدهای نامشروع مادی چنان ضربه‌ای به بافت ساختاری شهر و روستاهای موجود وارد نموده که نسل حاضر در آینده شرمندهٔ فرزندان و آیندگان بوده و جز سرخ‌رویی و شرمساری، مطلبی برای گفتن و ثبت در تاریخ این شهر نخواهند داشت. البته علل اصلی این ولنگاری‌ها را نمی‌توان همه را بر گردن مسئولان و کارمندان خاطی گذاشت؛ زیرا عواقب وخیم و شوم ادامهٔ چنین تخلفاتی در وهلهٔ اول متوجه

بی‌توجهی و عدم مطالبه‌گری به وقت اهالی می‌باشد که متأسفانه این روش بیمارگونه هنوز هم در این شهر رایج است و اکثراً اعتقاد به واژهٔ «به من چه» دارند. زیرا ساکنان با نظارهٔ ده‌ها تخلف اداری در سطح شهر و محله‌های خود، کمترین خم به ابرو نیاورده و معترض نشدند و همین مماشات و بی‌اهمیتی‌ها موجب شد که تخلفات به روش جاری بدل شود و ساختمان‌های بی‌قواره و غیراستاندارد همچون قارچ در سطح شهر روییده و عواقب ویرانگر آن همان که بافت زیبای شهر از هم پاشیده و کوی و خیابان‌ها سیل‌خیز شده و مسیرهای اصلی موجود و کوچه‌ها که زمانی بوی عطر انواع گل و درختان به مشام می‌رسید و روح‌نواز بود، سال‌هاست شاهد بوی تعفن و آزاردهنده باشیم. جالب این‌که با همهٔ اعتبارات موجود و اقوال مسئولان وقت، اهالی هنوز هم از این لحاظ در عذابی الیم به سر می‌برند. اگر مقررات موجود منابع ملی و طبیعی و قوانین جاری توسط ادارات ذی‌ربط به جِد اجرا و پیگیری می‌شد، امروزه شاهد ویرانی بی‌رویه کوه و جنگل‌ها و روییدن قارچ‌گونه انواع ساختمان‌های مدرن توسط فرصت‌طلبان در روستاها از حیران تا دربند نبودیم. اگر مقررات جاری ادارات کشاورزی و آبیاری و منابع طبیعی آبخیزداری به جِد اجرا می‌شد و اجازهٔ تخطی کارمندان و اهالی سودجو به احدی داده نمی‌شد، امروز به جای شالی‌های برنج و برنجکاری، شاهد رشد انواع ساختمان‌های مسکونی و تجاری در بافت و حریم کشاورزی نبودیم. اگر تعریض جادهٔ بیست کیلومتری آستارا به اردبیل آنچه در پروژه اصلی و قراردادهای اصلی پایان کار قید شده بود، دقیقاً کنترل و اجرا می‌شد، پس از حدود بیست سال شاهد تخریب و از بین رفتن کوه و جنگل و منابع طبیعی خارج از شهر نبودیم که متأسفانه به جای تعریض در

برخی مناطق شاهد تعرّض بوده و با گذشت حدود ۲۰ سال معلوم نیست که تعهدات شرکت‌های طرف قرارداد در تحویل به موقع و خاتمه کار چندساله بوده. آیا همهٔ این اما و اگرها برای شرمساری نسل حاضر در مقابل فرزندان و نسل‌های آینده کافی نخواهد بود؟ آنچه نسل‌های گذشته و پدران‌مان با صداقت محض تحویل دادند در قبال این همه بزرگواری نیاکان چه جوابی خواهیم داشت؟ جز شرمساری. باید مژده داد که دل خوش دارید در این شهر برای خود نیز جایی باقی نمانده.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

گمان نمی‌کنم با این استدلال و حجت‌آوری برای خردمندان جای بهانه‌ای بماند، مگر آن‌که عنصر انصاف را بر مسند داوری ننشانده و به این نحو برائت خود را در مقابل نسل‌های آینده اعلام می‌کنم. با این توصیف اندوه دل نگفتم الّا یک از هزاران، قضاوت با نیک‌اندیشان و دل‌واپسان.

تصرف بی‌رحمانه املاک بایر و فراوان شهر توسط ادارات و افراد سودجو

آستارا شهری آرام و زیبا با مردمانی شاد و غنی از فرهنگ و سواد، شهری بکر و دست‌نخورده پس از جنگ جهانی دوم و شهریور ۲۰ و حملات ناجوانمردانه دمکرات‌های پیشه‌وری و سالدات‌های روس در شهریور ۱۳۲۴ چهره‌ای بسیار آرام و مبانی آداب با شخصیتی اجتماعی که مردمانش با صمیمیتی قابل توصیف و آرامشی مثال‌زدنی زندگی آرامی داشتند. ستیزه‌جویی و ایجاد تنش در ذاتشان وجود نداشت. به همین دلیل، کارمندان دادگاه بیکار و نیروهای انتظامی از بیکاری

خسته و فقط به نگهبانی مشغول می‌شدند. فقط یک وکیل دادگستری در شهر بود. مرحوم «بشرویه» که ایشان هم از فقدان پرونده‌های دعوی در شهرهای دیگر استان‌ها به دنبال پرونده و اغلب بیکار بود.

هر اداره تا حدی که در توان داشت زمین‌های موجود مورد نیازشان را بی‌رحمانه متصرف شدند. زمین‌خواران و سودجویان هم فرصت را مغتنم شمردند و این‌گونه شد که امروزه شهروندان حتی برای تدفین عزیزان فوت‌شدهٔ خود باکمبود جا در آرامستان مواجه شدند و برخی نیز جبراً به امامزاده این شهر مراجعه کردند. بیشترین املاکی که بی‌رحمانه متصرف شد، گمرک آستارا بود که به تصرفات محدودهٔ خود قانع نشده، البته به جهت نیاز به توسعه صادرات و اقتصاد تا حدودی ضرورت داشت. زمین هکتاری روبه‌روی ثبت اسناد تصرف و به بهانهٔ خانهٔ سازمانی کارمندان محصور کرد. شرکت گاز در ساحل هنوز هم زمین هکتاری را به صورت بایر در اختیار دارد. برکه‌های طبیعی شهر کلاً پر شده و در تصرف عده‌ای فرصت‌طلب قرار گرفت. زمینِ پیش‌آهنگی در ساحل که ساختمانی نیز برای استفادهٔ دانش‌آموزان پیش‌آهنگ استان داشتند و در اختیارِ آموزش‌وپرورش بود کلاً نابود شد. برکه سفیر امید که جولانگاه انواع پرندگان مهاجر بود و تفرجگاهی برای اهالی به دست عده‌ای سودجو از بین رفت و بالاخره هر اداره تا می‌توانست زمینِ دلخواه خود را بیشتر از نیاز تصرف کرد.

مهمانسرای جهانگردی و ساختمان‌های بهداشت مقابل آن، جزءِ املاک متصرف‌شده‌ای است که می‌توان نام برد. ساختمان ایرسوتر و بسیاری از ساختمان‌های مشابه از مصادیق تصرفاتی در اوایل بود.

البته شاید برخی پس از تصرف به دنبال سندسازی اقدام می‌کردند تا تصرفات قانونی جلوه داده شود اما حقیقتِ امر مسئلهٔ دیگری است. زمین بکر در خیابان ساحل به طرف سفیر امید و روبه‌روی منازل سازمانی دادگستری که چندین سال پیش فونداسیون و پی‌ریزی شده حتی تابلویی هم به عنوان محل ساخت بیمارستان نصب شده با گذشت سال‌ها سرنوشت این زمین باارزش در امتداد حوزه علمیه آستارا مشخص نشده و معلوم نیست متصدیان چه نقشه‌هایی در سر دارند. احتمالاً گذشت زمان پرده از راز این طرح برخواهد داشت.

سابقهٔ استقرار گروهان اسواران ارتش در کوی بندر

ساختمان زیبای قدیمی مرزبانی که در آن زمان متعلق به ارتش بود و متأسفانه امروز بدون کمترین اعتراضی این ساختمان باارزش توسط ناجا در معرض فروش گذاشته شده در حالی که این محوطه ملک شخصی نبوده و در ید شهر و جزءِ وقفی‌ها محسوب می‌شود که باید به عنوان آثار باستانی و ملی به ثبت رسیده و حفظ گردد، روبه‌روی این ساختمان ضلع غربی محوطه گمرک سابق گروهان اسواران ارتش بوده و در امتداد دیوار غربی گمرک سربازخانه و دارای اسطبل برای نگهداری اسب و قاطر تربیت شده و استفاده در نوار مرز و کنترل مرزها بهره‌برداری می‌شد. محل فعلی گذرنامه که در انتهای ضلع شمالی ساختمان قدیمی معروف به بلژیکی قرار دارد که خانوادهٔ آقای سمیعی رئیس وقت گمرک سابق مستقر بود و کل زمین هکتاری و باغچه و درخت‌های مهندسی‌شده و در سمت شرقی، هم‌مرز با پاسگاه پل مرز نیز استخر بزرگی وجود داشت. در گوشه شمال‌شرقی و امتداد مرز رودخانه آستاراچای درخت تنومند قدیمی و بزرگی وجود

داشت که به دلیلِ اختلافات پیش‌آمده با شوروی سابق و همسایه در تنهٔ این درخت اتاقک چوبی از جنس تخته نراد ساخته شده و با نصب بلندگو به زبان روسی مطالبی در حد درگیری لفظی رد و بدل می‌شد که از جانب کشورما، مرحوم «بصیر» صاحبِ داروخانهٔ رازی که به زبان روسی مسلط بود، این مأموریت را عهده‌دار بود. ضمناً در اکثر روزها بلندگوی کشور مقابل از ساعت دو بعد از ظهر آهنگ‌های شاد آذری و موغامات پخش می‌کرد که اکثر جوانان مدارس نیز با علاقه هر روز دنبال می‌کردند. متأسفانه همهٔ این منطقهٔ قدیمی، زیبا و محوطه باز و گسترده که میدان فوتبال و بازی جوانان محل بود کلاً از طرف گمرک اشغال شده و به املاک این اداره ملحق شد بدون آن‌که اعتراضی درکار بوده و یا زمین معوضی در اختیار اهل محل قرار گیرد.

خاطره‌ای از باغ ملی و بستنی سنتی معروف مرحوم فیضی

باغ ملی دیرینه این شهر که جزءِ هویت و آثار باارزش شهر بود و مقارن با پارک حشمت رشت و سابقهٔ بیش از یکصد ساله دارد، متأسفانه امروزه به این وضع اسف‌بار درآمده؛ زمانی تفرجگاه اصلی شهروندان و خانواده‌ها بود و تشکیل‌دهندهٔ بهترین خاطرات ماندگار اهالی که هنوز هم پدران و مادران به نیکی از این باغ مظلوم یاد می‌کنند.

باغ معروف و زیبایی که شمشادهای زیبا و طراحی شده مُبله و درختان باارزشی که سال‌ها توسط دو باغبان دلسوز و فداکار مرحومین حسن و بهروز نگهداری می‌شد مجسمهٔ دو شیر بزرگ در مقابل درِ اصلی ورودی این باغ اهمیت و زیبایی چشم‌نوازی داشت. هنگام غروب، مرحوم فیضی، میز و صندلی‌های مخصوص زیر درختان این باغ را با سلیقه می‌چید و با بستنی سنتی بسیار خوشمزه در قنددان پایه‌دار

مخصوص که هنوز هم طعم عالی آن در خاطره‌هاست، از شهروندان پذیرایی می‌کرد. آن زمان بستنی ماشینی در شهر وجود نداشت. از طرفی، کارخانهٔ یخسازی هم برای تهیه بستنی در شهر نبود. به یاد دارم مرحوم اژدر موحد که منزلشان در کوی بندر و همسایگی ما بود و روبه‌روی منزل ایشان همان زمین بایر معروف و هکتاری فوتبال جوانان محل که توسط گمرک تصرف و محصور شد قرار داشت، ایشان داخل حیاط منزل خود چالهٔ بزرگی حفر و برف‌های محوطه باز را جمع‌آوری و داخل چاله را با برف پر کرده کاملاً می‌کوبید تا سفت و منجمد شود و روی آن را با کاه‌های محلی (کولش) پوشانده برای تابستان نگهداری می‌کرد تا به جای یخ در درست کردن بستنی سنتی استفاده کند. صبح زود مواد اولیه بستنی را در ظرف استوانه فلزی مخصوصی می‌ریخت سپس داخل بشکه چوبی بزرگ‌تر قرار می‌داد و دورِ آن را با برف‌های یخ‌شده پر می‌کرد، ساعت‌ها استوانه را می‌چرخاند تا بستنی سنتی معروف آماده شود و چه بستنی خوشمزه‌ای می‌شد. یکی دیگر از بستنی‌فروشی محلی که با چرخ دستی محله به محله رفته و با صدای ویژه‌ای فریاد می‌زد: «شیر بهار بستنی» مرحوم بهمن بود. همزمان مرحوم اشرف هم با چرخ فلک سیار خود به محله آمده و بچه‌ها که حالا پدر و مادرهایی بامسئولیت هستند سوار چرخ فلک می‌شدند. واقعاً دوران بسیار آرام‌بخش و شادی برای فرزندان ایجاد می‌شد و به همین نیز راضی بودند. بازی‌های شیرین محلی هم که بچه‌های محله در کوچه‌ها مشغول بودند بسیار پرتحرک، سرگرم‌کننده و مفید بود و دیگر، ساعت‌ها پشت دستگاه کامپیوتر و گوشی‌های خود ننشسته و سالم بودند و قبراق.

بازی‌هایی نام‌آشنا و خاطره‌انگیز برای جوانان دیروز مثل: چلینگ آغاج، قیش وئردی، گیزدیلن پاچ، پِلّک گوتدّی، اِشّک بئلی سئندردی و ویشیل (وسطی)، حودَرحودَر، پرش باخَرَک، قَئیش وئردی. افسوس که مسئولان وقت محلی مظلوم‌تر از این باغ نیافته و ساختمان‌های کتابخانه، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و سالن تئاتر را بدون تفکر احداث کردند و موجب نابودی آن پارک دیرینه شدند در حالی که برای این کار می‌شد از زمین‌های وقفی آموزش‌وپرورش که با این اوضاع سنخیت نیز دارد استفاده شود. تأسف‌بارتر اینکه مجوز استقرار چند دکه نیز در داخل این پارک صادر و مزید بر نگرانی‌ها شده است.

خاطراتی به یادماندنی از رودخانه مرزی شهر (آستاراچای)

این رودخانه با آبی زلال که ورودی آن برای اهل محل، شست‌وشوی لباس و آب‌تنی بچه‌ها و قلاب‌زنی، مقداری شیب‌دار نسبت به کوچه اختلاف ارتفاع سطح داشت اکثر اوقات تابستان همانند بچه‌محل‌های حاشیه رودخانه مرداب، محله آبروان و عباسیه اهالی برای شستن لباس‌ها مراجعه می‌کردند و کودکان هم در این رودخانه مشغول آب‌تنی بودند. تعدادی از جوانان هم به ماهیگیری با قلاب مشغول می‌شدند. سربازان پاسگاه پل مرز مرتباً در حال گشت‌زنی بوده و مزاحمتی برای اهالی و جوانان ایجاد نمی‌کردند. در آن سوی مرز هم، سربازان روس مشغول گشت‌زنی بودند. برخی مواقع دختران و زنان روس‌ها برای گردش دیده می‌شدند که به آن‌ها «ماتیشکا» می‌گفتند اما از آن‌جا که مأموران از ابتدا اهالی محله را ترسانده بودند که حتی با اشاره دست هم نباید نشان داد، هنوز هم این تصور در ذهن بسیاری باقی مانده است.

در ایام فصلی سیل عظیمی در این رودخانه راه می‌افتاد و با خود درخت و چوب و تخته و الوار فراوان می‌آورد که قبل از رسیدن به دریا، جوانان با وسیله‌های مخصوص دست‌ساز آن‌ها را جمع‌آوری می‌کردند. هیچ ممنوعیتی در مسیر این رودخانه از سوی نیروهای مرزی ایجاد نشده و ورود از هر قسمت رودخانه برای اهالی مجاز بود. چند سال پس از پیروزی انقلاب، قسمتی از حرایم رودخانه سدبندی و با سیم خاردار دوردیفه محصور و عبور و مرور نیز ممنوع شد و به مرور زمان ساکنان هم‌جوار چسبیده به مرز با واگذاری ملکی معوض از محل انتقال و آخرین نفر که راضی به واگذاری دیار پدری و ترک خاطرات شیرین خود نبود مرحوم آقای جمشید مشرقی بود که نهایتاً با توسل به قانون به اکراه دیار پدری خود را واگذار و ترک کرد. روحش شاد.

با اغتنام از فرصت و نثار فاتحه‌ای به روح ساکنان درگذشتهٔ محله بندر و قنبرمحله تا آن‌جا که حافظه‌ام اجازه می‌دهد به درج اسامی این خانواده‌ها بسنده کرده و از عزیزانی که نامشان از قلم افتاده باشد چتر پوزش بر سر می‌گیرم.

خانواده‌های نزدیک به مرز: مرحوم داماد، نصرت، بنکدار، واعظی، سیدی، سید، جباری، رباب خاله، آقالطیف آقاوردی‌نژاد، برادران محرم، میرمجتبی قره‌سیدی، یوسف نجار، مشرقی، جهانگیری، شیرین‌خاله و احمد میری، خانواده مرادی، التفات و برات مسئلتی، صمدآقا محمودیار، شیرینعلی ملکی‌نژاد، علی‌آقا، آجرساز، مرادی، برادران شمس، برادران نوری‌پور، ارژنگی، کاسبی، یاسائی، تقوی‌نژاد، الیاس و پسران، اسرافیل صالحی، خانواده موحد، چوبداری، نعمتی، سیف‌اللهی، جوان، وثوقی، امیریان، سوره خاله و میریار، امان‌وند،

مرحوم علی‌اوسط فرج‌نژاد، ابوالینا، حیدرزاده، ملک‌پور، اشرفی، انوشا، ابراهیمی، سیدان، برادران رسولی، مرحومین امیر، عیسی، موسی، خانواده‌های ساسانی، داوودی، خانوادهٔ مرحومین میکائیل علی محمدزاده، حسین پیرایه‌گر، هدایت باغچه‌سرائی، مرتاض، باقری و خانوادهٔ مرحوم جلال حبیب‌الهی.

موقعیت ساختمان و محوطه گمرک قدیمی آستارا

این اداره در کل دارای یک ساختمان دیدنی قدیمی بوده که هنوز هم باقی است و از مقابل آن تا ساحل ریل‌کاری شده بود و تا اسکله موجود از آن بهره‌برداری می‌شد و پس از این ساختمان، یک ساختمان بزرگ به شکل انبار بارانداز در سمت جنوبی وجود داشت که امروزه بانک ملی احداث شده سایر نیازمندی‌ها نیز بهره‌برداری شده و مقداری به تصرف اشخاصی درآمده در بخش انتهایی ضلع شمالی نیز دو انبار بزرگ بود و حتی یکی از انبارها در گوشه شمال‌شرقی چند صباحی به باشگاه کشتی و ورزشی تبدیل شد که ورزشکاران استفاده می‌کردند. خرس‌ها و تجهیزات سیرک پهلوان خلیل عقاب مدتی در این محل نگهداری و به نمایش گذاشته شد. در دیوار بیرونی این ساختمان به موازات خیابان مرزی که روس‌ها برای تردد آسان نیروهای نظامی آسفالت کرده بودند، کتیبه‌ای مرمرین به نام خیابان سپهبد امان‌الله جهانبانی نصب و نامگذاری شده بود. این مقام نظامی از جانب مرزبانی کل کشور نماینده تام‌الاختیار تعیین‌کنندهٔ نوار مرز ایران و شوروی از نقطهٔ صفر مرزی آستارا تا بیله‌سوار و اصلاندوز و در ادامه نوار مرزی خراسان در سطح کشور بنیان‌گذار و تعیین خطوط تالوک و مرز بین دو کشور بود. گوشهٔ غربی گمرک در امتداد گروهان اسواران

ارتش با دیواری مرتفع مشخص بود که بعدها مسیر کلی گروهان اسواران توسط عده‌ای فرصت‌طلب تصرف شد و امروزه شاهد چندین مغازه در این محل هستیم. البته در انتهای ضلع جنوب غربی پس از گمرک، یک ساختمان قدیمی به شکل انباری موجود بود به نام انبار مرحوم خالق‌زاده که مدت‌ها مرحوم جباری از این انبار برای فروش کپسول‌های گاز و بخاری استفاده می‌کرد و در مقابل این انبار نیز زمین صافی بود که محل بازی والیبال بچه‌های محل بود. پشتِ این ساختمان تا انتهای کناره غربی دیوار گمرک آثار باقیمانده و خرابه‌های ساختمان گروهان اسواران و اسطبل و سربازخانه مدت‌ها باقی بود که بعدها آن هم توسط گمرک و مابقی نیز به دست عده‌ای تصرف شد، روبه‌روی اداره راه از پشت داروخانه رازی کلاً مملو از درخت‌های توت بود که امروزه به این شکل درآمده است.

جالب توجه اینکه آن زمان همهٔ خانواده‌ها و جوانان مثل امروز دوچرخه نداشتند. در ابتدای کوی بندر، بعد از مغازهٔ مرحوم محمدعمی آجرساز که بعداً به نانوایی تبدیل شد، مرحوم اُروج عمی در مغازهٔ خود دوچرخه با اندازه‌های کوچک و بزرگ کرایه می‌داد که جوانان محل با پرداخت ۵ ریال دوچرخه ساعتی کرایه می‌کردند. اکثراً حتی مردان هم دوچرخه‌سواری بلد نبودند و در محله شاهد تمرینشان می‌شدیم و پس از چند بار افتادن از دوچرخه، سرانجام موفق می‌شدند چند متری به‌تنهایی چرخ را هدایت کنند. پرواضح است که با چنین کمبودی از نظر مَرکب تصادفات موتوری و خودرویی در حد صفر بود و این موضوع خود به امنیت جانی و آرامش دلالت داشت. امروزه ناباورانه شاهد مرگ و میر انسان‌های زیادی در شهر و جاده‌ها با وسایط نقلیه هستیم.

میرزا پاشا بهزادی

میرزا پاشا فرزند اسماعیل‌زاده (۱۲۵۴میلادی) آستارا بعد از انقلاب مشروطیت و تشکیل انجمن‌های بلدیه ولایتی از جانب انجمن به سمت اولین شهردار آستارا انتخاب شد و با تمدید چندین دوره در این مقام اداری و حتی مدتی بدون دریافت حقوق، به طور افتخاری خدمات شایسته‌ای در عمران و آبادی شهر انجام داد. پسر دیگر این شخصیت (بهزاد) یکی از ستاره‌های بزرگ فرهنگ و ادب ایران به‌شمار رفته. وی متولد دی‌ماه (۱۳۰۶) است که مشاغلی کلیدی و مهمی در کشور عهده‌دار بود. پسران دیگر ایشان (بهمن و بهبود) به وقت خود هر یک دارای شغل‌های عالیه بودند.

مرحوم جلیل حسینی رکورددار شهردار آستارای دیروز

جالب است بدانید من سال‌ها فکر می‌کردم که «شهردار»، نام فامیلی این بزرگ‌مرد بود. «جلیل آقا شهردار» منصبی بیش از۲۰ سال این اداره. در زمان تصدی ایشان شهرداری به غیر از مسئولیت‌های بلدیه و شهری، مسئولیت تأمین آب و برق شهر را نیز تحت پوشش داشت. کارمندان شهرداری ضمن مراجعه به منازل کنتورهای برق را نیز یادداشت می‌کردند. آستارا تا آن زمان انرژی برق نداشت. اهالی مانند انسان‌های اولیه از این جهت به شدت در مضیقه بودند و برای تأمین روشنایی، از انواع فانوس و چراغ‌های نفتی در محوطه استفاده می‌کردند. ساختمان اداری شهرداری در راستای شمال غربی ساختمان سینما قرار داشت. آتش‌نشانی هم در محوطه باز شمالی به این ساختمان مستقر بود. به همت ایشان و همکارانش موتور برقی بزرگ و پرقدرت که توان برق‌رسانی شهر را داشت خریداری و در قسمت انبار

اداره کنونی برق نصب شد. پس از آن، خانواده‌ها با سیم‌کشی منازل و نصب کنتور از نعمت برق و روشنایی برخوردار شدند.
صدای آرام‌بخش موتور برق جدید سال‌ها تا صبح گوش‌نواز و مدت‌ها این صدا با آمیختن صدای روح‌بخش امواج دریا به عادتی زیبا بدل شده بود. در دورانی که آستارا فاقد ماشین سواری بود، مرحوم حسینی یک سواری سبزرنگ (پلیموت) خریده بود که در شهر عرض اندام می‌کرد.
امورات به آرامی و خوبی اداره می‌شد. لوله‌کشی آب منازل نیز همزمان انجام شد و قبل از آن اکثر منازل از چاه آب استفاده می‌کردند و راه‌اندازی انرژی برق و آب آرامش و راحتی زیادی برای شهروندان به ارمغان آورد. مرحومین رمضان‌زاده و محمدیان و آقای راهنما از کارمندان مؤثر و باسابقه شهرداری بودند. در اعیاد و مناسبت‌های رسمی درمقابل سینما مراسم جشن برگزار می‌شد و ارکستر محلی نیز ساعت‌ها اهالی حاضر را به وجد می‌آورد. مرحوم اسماعیل بیرجندی از کارمندان مطرح شهرداری و مورد علاقه اهالی بود. روانش شاد.

افتتاح شاه‌لوله گاز

دهه چهل برابر بود با حفاری طولانی مسیر لوله گاز از مبدأ تا شهر مرزی آستارا برای لوله‌گذاری به‌منظور انتقال گاز به کشور شوروری. این حفاری با گذشت زمان و ورود تجهیزات مکانیزه سنگین به حومه آستارا نیز رسید تا اینکه عملیات گازرسانی کلاً خاتمه یافت و قرار شد مقامات عالی‌رتبه دو کشور در محل ایستگاه گازرسانی آستارا به افتتاح این پروژه بزرگ و روشن کردن کلید اصلی انتقال گاز توسط مقامات اقدام شود.

در سال ۱۳۴۹ روزی که قرار بود مقامات دو کشور وارد آستارا شوند، شهر چهره‌ای متفاوت به خود گرفته اهالی مترصد دیدار میهمانان بودند. هیئتی بلندپایه از کشور شوروی در رأس، نیکلا پادگورنی از پل مرز وارد کشورمان شده. شاه سابق ایران نیز در رأس مقامات در آستارا مورد استقبال قرار گرفته و ایستگاه گازرسانی افتتاح و انتقال گاز به کشور شوروی آغاز شد. ضمناً زمانی که حفاری مسیر لوله‌کشی گاز به آستارا، مدت‌ها این مسیر محلی برای تفریح اهالی بود. هر روز تعدادی پیاده برای تماشا به این محل می‌آمدند. همچنین تا آن زمان آستارا کلاً فاقد نعمت و امتیاز گاز بود همین ایستگاه موجب شد تا روستای خشکه‌دهنه اولین محلی برای گازکشی باشد.

اوضاع اهالی آستارای شوروی سابق

ساکنان آن سوی مرز آستارا در حکومت شوروی سابق از نظر امرار معاش تابع سیستم کمونیستی بوده؛ به این نحو که هر آنچه کار می‌کردند عایدی‌شان یکنواخت توسط دولت پرداخت می‌شد. وقتی ماهیگیری در رودخانه مرزی که روزها به نوبت با ماهیگیران این شهر تقسیم می‌شد هر آنچه ماهی صید می‌کردند عیناً تحویل مأموران دولت می‌دادند. در حالی که ماهیگیران کشور ما در این شهر هر اندازه ماهی صید می‌کردند متعلق به خودشان بود. ضمناً از نظر فرایض مذهبی با محدودیت شدید مواجه بوده‌اند؛ حتی درِ مسجد موجود در هم‌جواری باغچه‌سرا نیز مدت‌ها تخته و بسته بود. ماهیگیران مسلمان وقتی ماهیگیرهای کشورمان را می‌دیدند و یا مأموران مرزبانی را با استفاده از فرصت از آن‌ها مهر و تسبیح و قرآن درخواست می‌کردند. به همین دلیل وقتی دولت شوروی از هم پاشید، از این

لحاظ به آزادی رسید. وقتی هم جمهوری آذربایجان مستقر و در سال ۱۳۶۸ مرزهای بین دو کشور برداشته شد و عبورومرور تبعهٔ دو شهر مجاز شد، اهالی آستارای آذربایجان با سادگی محض به سمت مساجد این شهر سرازیر می‌شدند و با شادمانی دیده‌بوسی می‌کردند. وقتی با بسته شدن مرز شوروی پس از شکست دموکرات‌ها در شهریور ۱۳۲۴ آن‌هایی که در آن سوی مرز باقی مانده، مجال و اجازهٔ بازگشت به خانواده‌های خود را نیافته بودند، با باز شدن دو مرز آستارا و تردد اهالی آستارای دو کشور ساکنان این شهر پس از حدود هفتاد سال موفق شدند اقوام گم‌شده‌شان را که در آن سوی مرز تشکیل خانواده داده بودند یافته و مراودات فامیلی برقرار نمایند.

مسئله‌ای که به دقت قابل توجه بود این‌که وقتی مرزها برداشته شد، شهروندان آستارای آذربایجان ازمرزهای خود چندین اجناس قدیمی و موجودی شهر را به کشور ما در آستارا برای فروش آورده و در عوض، آدامس، زردچوبه، حنا و پارچه ژرسه که در ایران چندان مصرفی نداشت می‌خریدند. من در جراید آن کشور در مرز بیله‌سوار تصویری انتقادی دیدم که قابل توجه بود. در تصویر نشان می‌داد که تبعهٔ آن کشور، دهنهٔ گاوی را گرفته و با خود به مرز کشور ما می‌آورد و در تصویری دیگر نشان می‌داد که یکی دیگر آدامس بادکنکی در دهان به کشورشان بازمی‌گشت! پس از چند سال اوضاع دگرگون شد و تبعهٔ آن کشور از مرز وارد آستارا شده و هر آنچه مایحتاج امرار معاش‌شان بود از جمله مرغ، تخم مرغ، لوازم بهداشتی، دارویی و سایر ملزومات اساسی از بازار آستارا تهیه و به صورت کلی حمل می‌کردند. البته ادامه و بازتاب این روند موجب گرانی کالاها در شهر شده و دود آن نیز به چشم ساکنان می‌رفت. تعداد زیادی اتاق‌های منزل خود را به مغازه تبدیل

می‌کردند و انواع پارچه‌های مخصوصی که آذری‌ها شدید طالب بودند، حنا، زردچوبه و آدامس فروشی بازکردند. پس از مدتی نیز وقتی آذربایجانی‌ها از این اجناس اشباع شدند، تأسیس شرکت‌های تجاری رایج شد. این بار همه به راه انداختن شرکت‌های واردات و صادرات روی آوردند که حتی زمانی تعداد این شرکت‌ها نزدیک به ۱۸۰۰ شرکت رسیده بود و همزمان نیز پاساژهای معروف وصلی، نور و مغازه‌های متعدد و تخته بازار و در نهایت، پاساژ ولیعصر و سیدان راه‌اندازی شد. مدتی اوایل بازگشایی مرز آذری‌ها، جوانان آستارا در خیابان اصلی و روبه‌روی سینما که آن موقع دایر بود، بساط کرده و کالاهای روسی دادوستد می‌کردند، مدت‌ها دوچرخه، کالسکه، ادوات و آلات موسیقی هم به فروش می‌رفت.

ساکنین قدیمی خیابان معروف حکیم نظامی

خیابان حکیم نظامی در آستاراکه یکی از خیابان‌های اصلی و قدیمی و مهم شهر به شمار می‌رفت.

آغاز از سمت جنوب شرقی

۱. نبش خیابان: منزل مسکونی مرحوم ملابابا جوفروش، ۲. مرحوم تبریزی، ۳. مرحوم زنبوری (معینی)، ۴. مرحوم شیرزاد، ۵. مرحوم راشد، ۶. دانش‌سرای شبانه‌روزی دختران، ۷. مرحوم باباشپور، ۸. خانواده نادری، ۹. مغازه نوری‌عمو (داخل کوچه مدرسه حکیم نظامی)، ۱۰. حاج رحیم رفیعیان، ۱۱. کتابچی، ۱۲. مغازه مرحوم ایوب، ۱۳. مرحوم شرقی، ۱۴، مرحوم عرفانی، ۱۵. ساختمان بانک مسکن، ۱۶. منزل مسکونی مرحوم علی‌بیک (پدر مرحوم جلیل حسینی)، ۱۷. رستوران جعفر ماهوتی، ۱۸. خانواده مرحوم جلال قدرتی (ساختمان

نیکخواه فعلی)، ۱۹. ساختمان بانک سپه، ۲۰. شیرینی‌فروشی مرحوم حاج بابا افتخاری، ۲۱. داروخانه مرحوم عبداللهی میرزا فتح‌الله، ۲۲. جواهرفروشی مرحوم اکبر کریم‌زاده.

قسمت شمال‌شرقی

۱. مرحوم خالق‌زاده، ۲. مرحوم جسمی، ۳. ساختمان اداره دارایی و خانه سازمانی اداره، ۴. مرحوم نوری عمو، ۵. مرحوم ایوب جوادی، ۶. مرحوم رحیمیان، ۷. مرحوم حمید خالق‌زاده و ضلع شمالی آن، ۸. مرحوم بشری‌مقدم.

از نبش گوشه شمال‌غربی چهارراه حکیم نظامی زمین بایر بود که پیرزنی در ساختمان گِلی سکونت داشت به نام «قره‌خدجه» که اکثراً اهالی سر به سرش می‌گذاشتند. از سرنوشت ایشان بی‌اطلاع هستیم.
۹. مرحومین برادران حبیب، ۱۰. مرحوم میرزا فتح‌الله عبدالهی، ۱۱. مرحوم حسن‌آقا عبدالهی، ۱۲. مرحوم اکبر عبدالهی، ۱۳. برادران نصیرزاده (احمد، عزت و علی‌عباس)، ۱۴. خانواده لطیف محمدیان، ۱۵. مغازه مرحوم رضاپور.

آستارا شهری فرهنگی و ادیب پرور

در این مقوله به طور جسته و گریخته از بی‌مهری‌ها و اجحاف معموله دیرینه مطالبی آمده اما به‌جاست اذعان شود که آستارا از دیرباز به داشتن بزرگانی ادیب و بافرهنگ اشتهار داشته که امروزه شهروندان به این سرمایه‌های ملی و ادبی افتخار کرده و بر خود می‌بالند. این شهر نویسندگان و شعرا و خوش‌نویسان و نقاشان قَدَری در خود پرورانده که نام نیکشان همچون ستاره‌ای درخشان در آسمان هنر و ادب آستارا درخشیده و وجودشان در عرصه‌های علمی و ادبی شناخته و همین مؤلفه و امتیازهای علمی و ادبی فراگیر شده و در نوع خود این برجستگی‌ها موجب اشتهار و تمییز آستارا نسبت به بلاد دیگر و حتی در خارج از کشور زبان‌زد و معروف گشته؛ هنرمندان، نویسندگان، نقاشان و شعرای زبردستی به ویژه از بانوان در خود جای داده و هر یک به نوبهٔ خود افتخاری است بس بزرگ برای شهروندان گرانسنگ و فهیم.

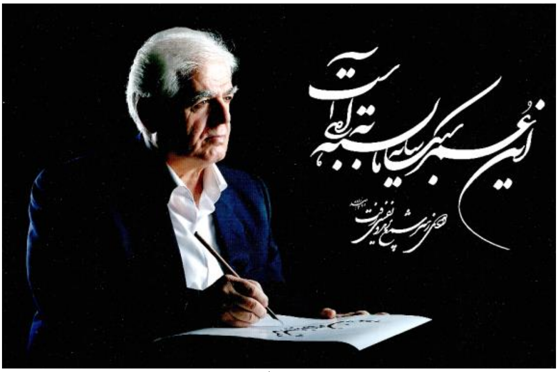

استاد حاج کریم صمدزاده؛ بنیان‌گذار اولین انجمن خوش‌نویسان آستارا در سال ۱۳۶۲

خطوط معجزه گر شکسته نستعلیق که در عالم خوش‌نویسی به عروس خطوط اسلامی ایران معروف است. استاد تسلط کافی به این فن داشته و در سال ۱۳۸۶ برای اولین بار رسماً از سوی انجمن خوش‌نویسان ایران به اخذ گواهینامه فوق ممتاز نائل شد. کتاب نفیس و گنجینه «بشقاب‌نگاره‌ها» اثری ماندگار از این استاد چیره‌دست بوده و دو مجموعهٔ دیگر «خزاین هنر» و «شب چراغ سحرگاهی» در دست چاپ است. تصویری بی‌بدیل از خوش‌نویس متواضع و محبوب‌القلوب کشورمان؛ استاد حاج کریم صمدزاده که آثار قلمی‌شان نه تنها در اماکن متبرکه ایران بلکه در سایر بلاد اسلامی همچون ستاره‌ای تابان در آسمان هنر و ادب می‌درخشد. تصویر این شخصیت ارزشی و هنری شهرمان که زیب مکتوب خود قرار دادم، ارزشمندترین و فخرآورترین ماندگاری و یادگاری است که امیدوارم در عالم علم و ادب و خوش‌نویسی کشور کماکان درخشنده و منور بماند.

▼ شعر نوشته متن نمونه از خط شکسته نستعلیق استاد ▼

این عمر سبک سایه ما، بسته به آهی است
دودی ز سر شمع پرید و نفسی رفت

دو نمونه از بشقاب‌نگاره‌ها اثر استاد کریم صمدزاده

استاد خوش‌نویسی؛ مرحوم میرزا جبار بشرویه

مرحوم میرزاجبار فرزند محمود در سال ۱۲۶۷ هجری شمسی در اردبیل چشم به جهان گشود. این استاد از کودکی در مکاتب قدیمی خواندن و نوشتن آموخته و در آستارا به شغل نویسندگی در تجارت‌خانه‌ها و گاهی به کسب و کار آزاد مشغول بود. ایشان در سال ۱۳۴۸ به وقت تدریس در یکی از مدارس آستارا (شاهدخت) بر اثر ایست قلبی درگذشت و در همین شهر به خاک سپرده شد.
ثمرهٔ عمر گرانمایه‌شان چهار فرزند ذکور و سه فرزند دختر به یادگار ماند. روانش شاد.

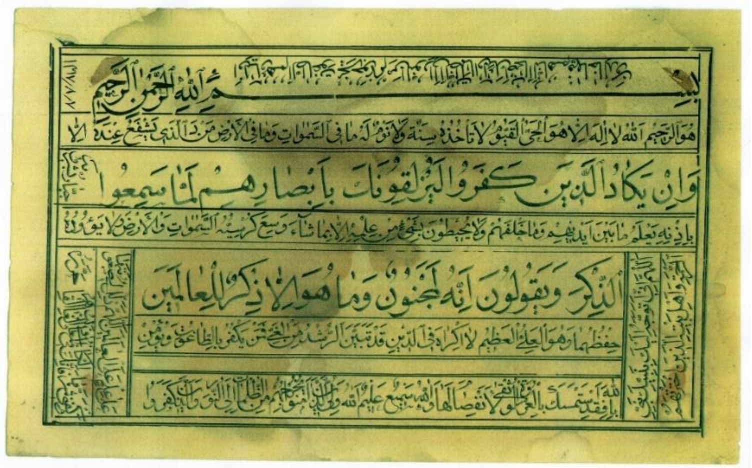

اثری ماندگار از استاد میرزاجبار که در کمتر منزلی یافت می‌شود. این اثر بی‌بدیل توسط استاد در تاریخ ۱۳۱۷/۷/۸ به پدرخانمم مرحوم مشهدی ذکی صالحی‌مقدم از بزرگان و معتمدین محله آبروان هدیه شده و پس از فوتشان توسط همسرم خانم شهناز صالحی‌مقدم با تمامی نقل و انتقالات و اثاث‌کشی این گنجینهٔ ارزشی حفظ و زینت‌بخش منزلمان شد.
استاد در زمان خود از جمله اولین خطاط (خوش‌نویس) آستارا محسوب می‌شد.
میلاد: ۱۲۶۷ هجری شمسی
فوت: ۱۳۳۸ به وقت تدریس در یکی از مدارس آستارا (شاهدخت) بر اثر ایست قلبی درگذشت.

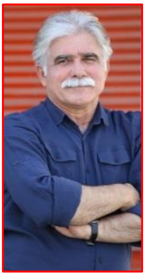

برگزیده‌ای از شعر اکبر اکسیر

برگزیده‌ای از شعر زیبای شهر من آستارا از استاد اکبر اکسیر طنزپرداز و پدر شعر فرانو که روایتگر زیبایی‌های طبیعت بکر و خاطره‌های به‌یادماندنی از دوران آستارای دیروز در کتاب «آستارای من سارای من»

شهر من یک جزیرهٔ احساس
یک طرف رود و یک طرف جنگل
یک طرف بوته‌های پر ز تمشک
یک طرف باغ‌های تو در تو
یک طرف خفته بی‌صدا استیل
یک طرف نعره می‌کشد دریا
یک طرف ایستاده آسپیناس
در زمینی که مرتع عشق است
آن طرف کوه‌های حیران است
در دل درّه‌های سرسبزش
آن طرف‌تر که می‌روی رودی
تا نهد سر به دامن دریا
رودهایش پر از ترانهٔ آب
هم‌صدا با زنان شالی‌کار
خانه‌ها با کلاه سرخ سفال
وه چه زیباست شرشر باران
شهر من روستایی از احساس
شهر من ساحلی تماشایی
پای هر مزرعه به موسم گل
من نمی‌گویم این سخن با تو
مثل قالیچه‌های قفقازی
شهر من شهر شالی و باران
یک غزل یک ترانهٔ زیباست
یک طرف کوه و یک طرف دریاست
یک طرف شاخه‌های پر ز انار
یک طرف مرز سبز شالی‌زار
پای سرسبز قریه دربند
از کنار دهانهٔ چلوند
سر به دامان ابر می‌ساید
گلّه در گلّه گرگ می‌پاید
مانده در اوج بی‌نهایت‌ها
خفته انبوهی از حکایت‌ها
پاکشان، خسته می‌رسد از راه
مرزبان زمانه‌های سیاه
شعر سرسبز روزگاران است
نغمه‌های قشنگ باران است
صف به صف ایستاده در باران
عصر یک روز گرم تابستان
شهر من دشتی از شقایق‌هاست
شهر ماهی و شهر قایق‌هاست
خوشه در خوشه عشق می‌روید
شاعر از قول عشق می‌گوید:
پر زِ نقش و نگار و بس زیباست
شهر من شهر خوب آستاراست

۱۳۶۴/۵/۱۲

شعری سپید از شاعره پرآوازه آستارا: خانم نسرین توانائی برگزیده از کتاب «دیروزهایی که شعر شدند»

و چه زیبا و حسرت‌بار به خاطره‌های نیک آستارای دیروز پرداخته

گمشده: کسی بیاد و دستم بگیرد و پیدا کند مرا
من در کوچه‌های خاکی دیروز گم شدم
من هنوز، در اسارت شیرین آب‌نبات‌های مدادی
مانده‌ام
در کنار بساط «سرین جلّاب» بچه‌های محل
در نوبت چرخش چرخ فلک «اشرف»
و گوش به زنگ آوای پرطنین مرد «قوم حلوافروش»
من چشم به درختِ آلوچه‌های سبز حیاط «بایری»
و ویار خوردن قندیل‌های یخ سفال‌های «موسی»
و استشمام عطر باقلا درگاری دستی «پاخلاچی جاواد»
در گوشه باغ ملی در کنار دو تندیس شیر در حصر مانده‌ام
کسی بیاید و دستم بگیرد و پیدا کند مرا
من سرگردان در کوچه‌های بی‌غم کودکی پرسه می‌زنم
نشانی‌ام را پرسید اگر کسی بگو
نشانی‌اش حوالی دیروز است.
پنجاه و یک سال به طرف روزهای خوش
انتهای کوچه‌ای بن‌بست و خاکی
کنار چپرهای متواضع شاخه‌های انار، اگر بیایید من آن‌جا کنار درِ چوبی نشسته‌ام.

معرفی شاعر برجسته آستارا؛ منصور سفیدگر حسینی

با اغتنام از فرصت، بجاست در معرفی چهره‌ای هنری و ادیب و سراینده اشعاری پرنغز و شعر زیبای «نگین گیلان آستارا» نظر مخاطبان فرهیخته را جلب نمایم.

استاد منصور سفیدگر حسینی تخلص (دُرنا) متولد ۱۳۴۴ اردبیل که از شش سالگی همراه خانواده در آستارا سکونت داشته. ایشان قبل از پرداختن درعرصه‌های شعر و شاعری، در اجرای تئاتر و بازیگری و کارگردانی و نقالی ید طولایی داشت. نامبرده فردی متواضع، خاکی و بی‌ادعا بوده و شغل اصلی وی معلم زبان انگلیسی است که بعدها با چاپ کتابش (دولت منصور) را به عنوان شاعر معرفی نمود. چند بیت شعر زیبای این شاعر عزیز در مدح آستارا به سمع و نظر مخاطبان گرانسنگ می‌رسد.

ای نگین خاتم یکتای گیلان آستارا ای به حیران کرده حیران چشم مهمان آستارا
ای خروشان در یمین‌ات آبی بحر خزر در یسار افتاده تفتان گلستان آستارا
پرنیان سبز شالی فرش پایت تا لمید ای نهادی بر سرت کهتاج شیندان آستارا
جان خواهر می‌تپد بهر تو در آن سوی رود باشد از این، خلقتش همواره گریان آستارا
هشته‌ای مشتت به مشت فرودین جانان مشند می‌کند عطرت قیامت صبح‌گاهان آستارا
کلک صد رنگ، خداگل کرده در صیادلر چون بود آبش خورش از چشمه خان آستارا
شد قدمگاهت مزار شیخ محمود تاج دین زین قداست سینه شد لبریز ایمان آستارا
سیر قبر پیر قلعه می‌برد اندوه لیک بسته راه آه ما را بغض نسیان آستارا
پای در استیل دربندم کلاهت آفتاب کرده اضداد ازل در جان گلستان آستارا
کانرود این کان کار و مردمانی بس نجیب رفته بالا نامشان تا عرش یزدان آستارا
خفته اند اینجا کنار هم چهل سالک به بند نام چلوند است از این بر این دهستان آستارا
دست کوه اینجا دراز است و تن دریا لوند کوه غُرد زین سما بارد شتابان آستارا

فصل دوم
گزیده‌ای از مقالات انتقادی، اجتماعی و فرهنگی مدنی نویسنده
مندرج در نشریات محلی آستارا در سال‌های گذشته

سرآغاز فصل دوم

سخن نویسنده

اصولاً موفقیت یک مدیر برجسته و نمونه و کلاً مدیریت پایدار نیازمند یک سری اخبار و اطلاعات مفید و نظرات اطرافیان حتی عقاید نقدگونه منتقدان می‌باشد که رمز و کلید موفقیت هر مدیر علاوه بر سیاست، زمانی ثمربخش می‌باشد که بهره‌وری به موقع از اخبار و اطلاعاتی که توسط یک عده از دلسوزان و دلواپسان واقعی در شهر نشر شده و به دست آمده عاشقانه استقبال نماید. البته نه عقاید و نظرات تنگ‌نظران بیمارگونه‌ای که عقده‌های درونی و ناآگاهانه خود را کینه‌توزانه چاشنی تحریریه می‌نمایند. مدیر موفق برای دست یازیدن به این اخبار و اطلاعات ضروری و مفید که لازمه ادامه روند مدیریتی است باید از عوامل اطلاعاتی سالم اداره و مطالب مندرج نقادان استفاده و درصدد دست‌یابی به نقاط ضعف خود باشد.

رمز موفقیت مدیر کاربلد و عاشق حرفه و دلسوز همین که علاوه بر عوامل اطلاعاتی خود از جراید و نشریات محلی نیز به‌خوبی استفاده نماید که نظرات و آلام درونی و ضروری افراد جامعه و نارسایی از روی دلسوزی خالصانه منتقدان دلسوخته به طور رایگان و مجانی در اختیار آنان قرار می‌گیرد و ایجاب می‌نماید که ضمن قدردانی از منتقدان درصدد چاره‌جویی و رفع و رسیدگی باشد. اگر هر مدیر موفق چنین روشی پیش گرفته و نوشته‌های نقادان را سبک و سنگین و بررسی نماید تا حدودی در امر مدیریتی نیز موفق و آسوده‌خیال خواهد بود حتی به‌جاست تا پس از رفع معایب معنونه به طریق مقتضی از آنان نیز قدردانی نماید. آیا تاکنون مدیری این گونه نموده؟ یک مدیر موفق و دلسوز به محض تصاحب کرسی اداره می‌طلبد تا

خواستار اعلام نقاط ضعف و قوت خود و اخبار و اطلاعات حیطه مدیریتی‌اش کوشا باشد. با توجه به این‌که سال‌هاست مشکلات عدیده برخی مدیران و نقاط ضعفشان به صورت گلایه در نشریات محلی و فضای مجازی مطرح شده که همانا سخن دل اهالی نیز می‌باشد آیا ترتیب اثری مثبت داده شده؟ در این فصل مختصری از گزیده‌های مقالات متعدد نویسنده در امور اجتماعی و فرهنگی و هنری که سال‌های پیش در نشریات محلی مندرج بوده از باب تنویر افکار مخاطبان محترم نشر می‌گردد تا قضاوت نمایند با تمامی واگویه‌ها و نارسایی‌های جامعه و اجتماعی این شهر مسئولان محترم تا چه حد در صدد رفع آن برآمدند.

تاریخ تابعیت آستارا به آذربایجان شرقی

این شهر تا تاریخ ۱۳۱۶ در تابعیت استان گیلان قرار داشت. در سال ۱۳۱۶ با تصویب قانون تقسیمات کشوری یکی از شهرهای آذربایجان شرقی محسوب شد. در سال ۱۳۳۶ با تأسیس فرمانداری کماکان جزءِ آذربایجان شرقی قرار داشت. در خرداد سال ۱۳۳۹ مجدداً به استان گیلان ملحق شده و از دوره بیستم در مجلس شورای ملی دارای نماینده مستقل شد. مدت‌ها نماینده‌ها از استان کاندیدا و در این شهر نیز تبلیغات می‌کردند. من تبلیغ ماهیار را به یاد دارم پس از تصویب و الحاق استان گیلان اولین نماینده از آستارا در سال ۱۳۵۴ به مجلس شورای ملی راه یافت که زنده‌یاد اشرف آقا حریری از شخصیت‌های برجسته و ارزشی شهر بود که با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ استعفا کرد.

محیط تفریحی اهالی در روز سیزده به در سال

باغ چای عباس‌آباد با مناظری بی‌بدیل و زیبا هر ساله پذیرای اکثر شهروندان و خانواده‌ها بود. اهالی از روز قبل تدارک ناهار و تنقلات دیده و هر یک با امکانات موجود نقلیه‌ای خود حتی با پای پیاده از صبح زود راهی این محل می‌شدند. جوانان به همراه خانواده روزی شاد و لحظاتی شیرینی را سپری می‌کردند. سبزه‌های مخصوص ایام عید در این روز با گره زدن توسط دختران جوان در رودخانه‌ها رها می‌شد. خوشبختانه برعکس این دوران هیچ اثری از مشروبات الکلی و انواع مواد مخدره دیده نمی‌شد و خوشی و شادمانی جوانان و اهالی کاملاً طبیعی و قلبی بود دقیقاً عکسِ عروسی‌های امروزه. به همین دلیل لذت چنین ایامی مدت‌ها بر دل آنان باقی بود. هیچ معتادی بین جوانان و خانواده‌ها وجود نداشت و پدران کاملاً با خیال راحت دور هم شاد بودند. لازم به ذکر است که از این همه انواع مواد با نام‌های متفاوت هیچ اثری نبود. فقط تریاک بود آن هم برای پیرمردان بالای هفتاد سال نیازمند که از طریق داروخانه‌ها و با کنترل خاصی به صورت کوپن تحویل می‌شد. در شهر بین اشخاص میان‌سال تعداد بسیار محدودی به اندازه انگشتان دست معتاد به تریاک وجود داشت که اکثراً نیز از طبقه مورد احترام بودند. مسلماً زندگی در چنین محیطی بدون مواد افیونی و سکرآور همراه با آرامش خیال و آسایش فکری والدین بود. اما امروزه اعتیاد و بلاهای موجود حاصله امان از والدین و حتی همسایگان گرفته که با تمام ترفندها و تلاش خانواده‌ها و مأموران این بلای خانمان‌سوز روز به روز هم مسری‌تر و لاینحل باقی است.

میدان طیاره معروف به «طیاره‌میدانی»

درگذشته پل مرداب (کورپی) تنها گذرگاه عبوری از روی رودخانه مرزی بود و از این پل به بعد «تله‌سفی» نامیده می‌شد. این منطقه شامل ایلاتی می‌شد از کولی‌های معروف به «آلکچی‌لر» و خانواده‌هایی با نام «عصب‌لی‌ها» (اسبلی‌ها) که این طایفه به شغل دام‌داری، زنبورداری و ماهیگیری و کارگری شیلات مشغول بودند. «چروون‌ها» هم مهاجرینی از قفقاز به شغل ارابه‌رانی حمل بار و خرید و فروش می‌پرداختند و ساکنان این منطقه از طبقه فقیر بودند. آستارا به موجب عهدنامۀ ترکمنچای در سال ۱۸۲۸ میلادی میان دولت ایران و روسیه به دو قسمت تقسیم و قسمتی در شمال آستاراچای به دولت روسیه واگذار شده و این رودخانه مرز میان دو کشور شناخته شد.

شهر آستارا در آن دوران از میدان کوچک مرزبانی جنب برجک ورودی آستارا از سمت اردبیل نرسیده به دبستان داریوش آغاز و تا پل مرداب و پل احمد منتهی می‌شد. البته این پل زمانی توسط معاندین وقت به آتش کشیده شده بود و بقایای پایه‌های چوبی پل به‌جامانده و مدت‌ها عبورومرور در ایام مختلف کم‌آبی از داخل رودخانه انجام شده و به غیر از این مسیر هیچ راه ارتباطی به خارج شهر نیز وجود نداشت. بعد از این پل تعداد محدودی مغازه و باغات موجود بود و در سه‌راهی ویرمونی به طرف خیابان فعلی برنج‌کوبی وجود داشت که بعد از آن نیز مدرسه ظهیرنیا به نام فرمانده مرزبانان غیور و چهارده یارانش که در آرامستان شهر مدفون هستند نام‌گذاری شده یعنی تنها اثر به جا مانده از این سلحشوران گمنام در آستارا. محوطه بسیار وسیعی بعد از این محل وجود داشت که کلاً زمینی چندهکتاری

مسطح و صاف و بایر بود. هیچ ساختمانی در این محوطه به چشم نمی‌خورد از جمله پمپ بنزین، مسجد صاحب‌الزمان، فرمانداری و شهرداری و ساختمان‌های اطراف که اصلاً وجود خارجی نداشتند. در فصول مناسب کولی‌هایی موقتاً در این محوطه مهاجرت کرده و با نصب چادر به صورت خانواده‌ای مدت‌ها اقامت داشتند و بیشتر با تهیه لوازمی از جمله چاقو و اره و الک که از تیرک چادرهاشان آویزان می‌کردند از همان زمان بین اهالی به «آلک‌چی‌لر» مشهور بودند و اکثراً غروب خانواده‌ها برای تماشا به این محل مراجعه می‌کردند.

این محوطه وسیع محیطی مناسب برای فرود هلیکوپتر و هواپیماهای کوچک بود که به وقت ورود شخصیت‌ها با این پرنده‌ها بچه‌ها و جوانان که تا آن موقع با این نوع پرنده‌ها آشنایی نداشتند، از شهر برای تماشا با عجله به این سمت سرازیر می‌شدند که از همان دوران این میدان به همین نام «طیاره‌میدانی» معروف شد. پس از گذشت چندین سال بنا به نیاز مبرم ساختمان‌های موجود فعلی از جمله فرمانداری و شهرداری و مسجد صاحب‌الزمان، پمپ بنزین و ستاد ناجا و غیره ساخته شد.

ضمناً محوطه وسیع ساختمان فعلی سپاه پاسداران قبل از انقلاب به‌عنوان کاخ جوانان و امور فرهنگی و رفاهی جوانان در حال ساخته شدن بود. حتی سالن آمفی‌تئاتر مدرنی نیز تدارک دیده شده بود که حدوداً در سال‌های ۵۸ تا ۵۹ بنا به نیاز مبرم و تشکیل سپاه پاسداران این نهاد مستقر شده و زمان فرماندهی وقت از ساختمان شبانه‌روزی فعلی مدرسه دختران واقع در پشت سالن ورزشی شهر و روبه‌روی آموزش‌وپرورش به این مکان انتقال یافت.

بجاست بنا به مطالب پیش‌آمده نقدی نیز بر آموزش‌وپرورش داشته باشم. ساختمان قدیمی مدیریت آموزش‌وپرورش این شهر که از نظر ملزومات ضروری کمبودی نداشت در اواخر دوران حتی سالن مجهز کنفرانس در اتاق ریاست توسط مسئول وقت تدارک دیده شد که جلسات ضروری در این سالن تشکیل می‌شد. اما با آن همه امکانات معلوم نبود به چه انگیزه محوطهٔ زیبا و وسیع دبیرستان سابق محمدرضا به ساخت اداره آموزش‌وپرورش تخصیص یافته و محوطه کلانی که می‌شد تبدیل به محیط آموزشی لازم و ضروری‌تر شده و مشکلی از مصائب مدارس حل گردد با وجود ساختمان قبلی این اداره هزینه‌های دیگر معمول و تحمیل شد.

روابط همسایه‌ها با هم در دوران قدیم

مورد حائز اهمیتی که به ویژه امروزه قابل بیان است این‌که روابط همسایه‌ها با هم بسیار صمیمی و مسالمت‌آمیز بود. اکثراً منازل فاقد حصار بود. برخی جاها تردد از داخل حیاط همسایه‌ها انجام می‌شد و هیچ مشکلی نیز ایجاد نمی‌شد. مادران برخوردی بسیار صمیمی و گرمی با جوانان همسایه‌ها داشتند و دعوتشان به صرف نان گرم نیز کاملاً واقعی و از دل بوده؛ بعضی حیاط‌ها به وسیله نِی (قَمیش) مرزبندی می‌شد. برخی دیگر با خاشاک محلی (کول) اکثر اوقات گاوها و طیور همسایه‌ها به حیاط‌های هم‌جوار وارد شده و به باغچه و سبزی و گل‌های موجود لطمه می‌زدند بدون آن‌که اختلافی پیش آید. محیط زندگی به قدری صمیمی و آرام‌بخش بود که حتی دختران هر محله شدیداً توسط جوانان همان محل حتی در خیابان‌های سطح شهر نیز حمایت و مراقبت می‌شدند.

اکثراً خانواده‌ها از جهت مالی هم‌سطح و بدون جاه‌طلبی و خودبزرگ بینی با مسالمت کنار هم زندگی عادی داشتند. در سطح شهر تعدادی انگشت شمار متمول وجود داشت. آن هم از راه حلال و مورد اقبال عامه نیز بودند. دقیقاً با اوضاع کنونی و افزایش قارچ‌گونه آپارتمان‌ها مودت و دوستی‌ها و صمیمت‌های گذشته جای خود را به تنگ‌نظری و اختلافات و گاهی بی‌خبری محض از هم داده و موجبات تراکم کار مأموران انتظامی و قضات محترم و شورای حل اختلاف گردیده. اشخاص در غم و شادی هم سهیم، با خوشی آنان شاد و ناراحتی‌شان غم‌زده می‌شدند. روشن است که زندگی و تربیت فرزندان در چنین محیطی آرام و صمیمی آرامش و عافیت‌طلبی ایجاد خواهد کرد. نتیجهٔ چنین تربیت و آداب جمعی همانی می‌شود که آن زمان مأموران انتظامی و قضات اکثراً فاقد پرونده‌های نزاع و اختلافات بودند که در مقایسه با اوضاع مراجع قضایي و انتظامی امروز به هیچ عنوان قابل مقایسه نیست. اگر هم اختلافاتی جزئی وجود داشت توسط بزرگترها و ریش‌سفیدان محل حل و فصل می‌شد و این‌گونه بود که بزرگان و ریش‌سفیدان و پدران از جایگاه مطلوب توأم با احترام برخوردار بودند.

رسومات ایام عید

سنن بسیار حسنه به‌جامانده از پدران که در ایجاد صمیمیت و مودت خانواده‌ها بسیار اثربخش بود و خوشبختانه بسیاری از مادران امروزی هم در حفظ آن کوشیده‌اند از اواسط اسفندماه پس از خاتمهٔ کارهای خانه‌تکانی و رنگ‌آمیزی جداول باغچه‌ها و گلدان‌ها با آهک البته برای ایجاد تنوع مادران خوش‌سلیقه گاهی از نیل استفاده کرده و رنگ سفید آهک را به لاجوردی تغییر داده و با بُرس کفش که

دسته‌ای به آن وصل می‌شد، گلدان‌ها و آجرهای جداول و تنه درختان را رنگ‌آمیزی می‌کردند. حتی دیوار اتاق‌ها نیز همین طور. تا این‌که رنگ‌های شیمیایی و پلاستیکی به بازار رسید. هفته آخر اسفندماه که چهارشنبه سوری در راه بود مادران با راه‌اندازی اجاق سه‌گوش هیزمی در حیاط در ظرفی بزرگ سفالی با نام محلی (سِینه) مشغول برشته کردن گندم و نخود و عدس و بَزَرَک می‌شدند (قاریشیق) که به شدت مورد علاقهٔ بچه‌های کوچک و بزرگ خانه بود. شب چهارشنبه‌سوری توسط مادران همهٔ خانواده‌ها ماهی، لَوَنگی و کوکوسبزی و تره تدارک دیده می‌شد که هنوزهم این رسم‌های مرتبط با شکم منسوخ نشده شام شب عید در اکثر قریب به اتفاق خانه‌ها مسما تهیه می‌شد. سفره هفت‌سین با نیت و آرزوی صحت و سلامتی آماده می‌شد و سینی مهیاشده (قاریشیق) با شمع‌های مخصوص سه رنگ دودزا که از اردبیل تهیه می‌شد افراد خانه را دور خود جمع می‌کرد ضمناً نوعی نُقل‌های مخصوص شکری بزرگ که به قرص مشهور بود نیز روی سینی استفاده می‌شد. پدران برای بچه‌های کوچک نوعی وسیلهٔ بازی سفالی که از اردبیل آورده می‌شد (توتک) هدیه می‌دادند که داخل آن‌ها آب ریخته صدای بلبل درمی‌آمد. در این ایام رنگ کردن تخم مرغ‌ها توسط مادران هم عالمی داشت و تخم مرغ‌بازی در محله‌ها نیز رنگ و بوی ایام شادی‌بخش عید می‌داد. لباس‌ها و کفش‌های نو که مدت‌ها توسط بچه‌ها در شب روی سرشان نگهداری می‌شد بالاخره بر تن شده همه نونوار می‌شدند. واقعاً رسم و رسوم این ایام برای فرزندان به حدی خوشایند و شادی‌آور بود که هنوز هم از خوشی‌های ایام گذشته به نیکی یاد می‌شود. به طور مثال در آغاز پاییز و فصل برداشت کدو و بورانی به

خصوص روزهای بارانی جلو مغازه‌های شیرفروشی و ماهی شور و دودی، امروزه اهالی صف می‌کشند تا ناهار بورانی پلو با ماهی شور میل نمایند و این سنت‌های محلی برای جوانان قدیم عالمی دارد که هنوز هم سنت‌هایی که در ارتباط با شکم هست حفظ شد.

خاطراتی از دوچرخه آن دوران

اصولاً بنا به فراخور اقتصادی و موقعیت مالی اهالی دوچرخه در اندازه‌های مختلف متاعی نبود که همانند امروز در همهٔ منازل حتی کودکان داشته باشند. در محلهٔ بندر، جنب مغازه خواربار مرحوم محمدعمو آجرساز مرحوم اُروج صفرنیا مغازه‌ای داشت که چند دوچرخه با دو اندازه بزرگ و متوسط کرایه می‌داد. اهالی محل و مردم شهر به صورت ساعتی پنج و ده ریالی کرایه کرده و از سوار شدنش لذت می‌بردند. حتی در محوطهٔ باز این محله تعدادی از مردان بزرگ نیز مشغول یاد گرفتن دوچرخه‌سواری بودند که توسط فردی دیگر زین دوچرخه گرفته و آموزش می‌دادند. پس از سال‌ها در دهه چهل من موفق شدم یک دوچرخه با اندازه ۲۸ خریداری کنم و چه ایام خوشی با آن دوچرخه داشتم. وقتی با دوچرخه شخصی به مدرسه می‌رفتم و در دیوار نزدیک پنجره کلاس پارک می‌کردم تا هر لحظه در دیدم باشد عالمی داشتم. یک روز که از کوچه جنب سه‌راه داروخانه رازی عبور می‌کردم یک پاسبان که در آن محل مأمور بود، دوچرخه من را متوقف کرد و به دادگاه بخش مستقر در همان محل قدیمی ساختمان روبه‌روی پارک معلم دلالت داده شد. من که اصلاً رنگ دادگاه ندیده بودم شدیداً نگران و خانواده‌ام نیز ناراحت بودند. حتی برادر بزرگم قصد داشت به جای من حضور یابد. نهایتاً با ترس و

وحشت مراجعه و ده تومان جریمه شدم. همان شد که بعداً اقدام به اخذ گواهینامه دوچرخه و موتورگازی کردم. پس از مدتی هم مثل امروزی‌ها که مرتب مدل ماشین عوض می‌کنند ترقی کرده موتورگازی (رکس و سپس پژو) خریداری کرده و به سان ماشین شاسی‌بلند امروزه پُز می‌دادم. ناگفته نماند که یک شب هم به خاطر تاریکی محض کوچه و فقدان برق موقع رفتن به منزل جنب مغازه محمدعمو از پشت با خانم چادرمشکی تصادف کردم و مادر مرحومم چند بار به عیادت و احوال‌پرسی‌اش رفت.

نگرشی در آداب و سنن به جامانده از نیاکان

استمرار آداب و سنن پیشینیان و انتقال نسل به نسل آستارا و سینه به سینه رسوم مانده از پدران و نیاکان‌مان و حفظ سنن و عادات حسنه امری است پسندیده و جایز که اکثر شهروندان اصیل و متعصب در حفظ این روش و تسری به نسل آینده که تداعی و الهام‌بخش ادوار پرخاطره طفولیت و نوجوانی و جوانی را در برداشته اهتمام ورزیده و با گذشت چندین و چند سال حالیه نیز شاهد و ناظر اجرای برخی از سنن توسط خانواده‌های اصیل و محترم شهرمان هستیم و برخی نیز متأسفانه به مرور زمان و علل مختلف و مکانیزه و رایانه‌ای شدن زندگی و معضلات عدیدهٔ روزمره به دست فراموشی سپرده شده که امروزه به اصطلاح جوانان قدیم در محافل و مجالس و محل‌های تجمع تفریحی با یاد از دوران و بازی‌های متداول و سُنن فراموش‌شده لحظاتی احساس خوشی و بعضاً حسرت نیز می‌نمایند. برای مثال دید و بازدیدهای عید نوروز هر محله که قبلاً با برنامه‌ریزی و ساعات مشخص، درِ هر منزل‌های محله باز و در همان ساعات آشنا و ناآشنا دید و بازدید بی‌غل‌وغش و صمیمی انجام می‌شد و یک نوع

صمیمیت خاصی در سطح شهر میان شهروندان حاکم بود و با انواع بازی‌های محلی متأسفانه امروزه بنا به دلایلی که واقفیم اکثراً قبل از حلول و تحویل سال، فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند و یا تخم مرغ بازی‌های بچگانه حتی تا سنین پنجاه و شصت سال نیز در ایام نوروز کلاً ملغی و فراموش شده و...

و اما در این مقوله قصد دارم از استمرار سنتی که به‌جا مانده از پدران و به اقتضای زمان بوده لذا با موقعیت زمانی و مکانی فعلی کاملاً منافات داشته که ادامهٔ روند نیز در پس پرده مورد عدم تمایل اکثر شهروندان صاحب‌نظر را نیز شامل گردیده اشارتی داشته باشم.

آری. همانا سنت دیرینه تشییع جنازه عزیزانمان که تجدیدنظر در روند مورد اشاره و جایگزینی عرف و بدعتی نوین منطبق با زمان و موقعیت مکانی ضروری است تا به دست معتمدین و ریش‌سفیدان و روحانیون در محافل و مجالس بازگوشده که مورد وفاق اهالی حتی خانواده‌های مُعزا نیز خواهد بود، لذا به جهت سهل‌الهضم بودن مطالب با عنوان دلایل انگیزه طرح موضوع به صورت تیتروار ذیلاً به سمع و نظر شهروندان گرانسنگ رسیده و امیدوارم از نظرات عزیزان و بزرگان نیز بهره‌مند باشیم.

۱. در سال‌های نه چندان دور یعنی زمانی که تابلوی ورودی شهرمان آمار نفوس شهروندان دوازده هزار نفر نشان می‌داد تغذیه اهالی به‌غیر از مواد اولیه طبیعی چیز دیگری نبوده و اصولاً کلمهٔ «مواد شیمیایی» بر هر کشاورز نیز کاملاً نامأنوس و ناآشنا بود. اکثر مایحتاج و ارزاق اصلی از جمله برنج و طیور محلی و تخم مرغ و کره و میوه حتی هیزم به‌وسیلهٔ روستاییان غیرتمند تأمین و پخت و پزها نیز در ظروف مسی انجام می‌شد و خوب به یاد داریم که سفیدگر در محله‌ها جار

می‌زد تا ظروف مسی هر خانه را جلا دهد. دیگر از زندگی ماشینی و ترافیک و آپارتمان‌های روییده شبه‌قارچ و کوچه و خیابان‌های متعفن و پرفاضلاب و اعتیاد و زندگی تجملاتی و همهٔ مواردی که در کوتاهی عمر دخیل بوده خبری نبود.

با وصف اوصاف مسلماً عمرها طبیعی و طولانی و بیماری‌ها در حداقل قرار داشت که پیامد آن مرگ و میرها هم در حد بسیار ناچیز و اگر اغراق نشود حتی در هر شش ماه یک یا دو فوتی آن هم سنین بالا و به مرگ طبیعی که همزمان در حیاط خانه‌ها غسالی و آماده تدفین می‌شد.

۲. در آن دوران خبری از صفوف بانک‌ها و دادوستدهای کلان که منجر به افزایش قابل توجه و تعدد مراجعان به ادارات و بانک‌ها و نیاز به وقت کافی را ایجاب می‌نماید، نبود و یا صفوف تهیه ارزاق ضروری و مایحتاج زندگی تردد مرزی و امثال امورات روزمره جاری به چشم نمی‌خورد. موقعیت جغرافیایی و مکانی شهر محدود بود از قنبرمحله «دبیرآباد» و حمام معروف و قدیمی «حاجی» که آن هم متأسفانه به جای حفظ آثار، کلاً تخریب و منهدم شده تا پل احمد و بخش کوچکی از تله‌سفی خبری از ترافیک و انواع ماشین‌آلات و خاصه موتورسیکلت نبود. گوش‌هامان با صدای آرام‌بخش چرخ‌های آهنی ارابه‌های محلی و چهارچرخ که وسیله چهارپایانی چون گاومیش و گاو و اسب در کوچه و خیابان‌های خاکی و شنی یدک می‌شد، نوازش می‌شد و اهالی رغبتی به زندگی مکانیزه نیز نشان نمی‌دادند و دوچرخه، تنها وسیله نقلیه پدرانمان بود و بس.

۳. از حاشیه‌گرایی حذر و به ایجاز پرداخته و از طرح موارد مشابه نیز صرف‌نظر می‌نمایم. هدف از طرح موارد معنونه، سوق دادن افکار

مخاطبان محترم به این‌که تغذیه صحیح، اعصاب راحت، پیاده‌روی‌های اجباری روزانه، ساده‌زیستی و سادگی محض، عطوفت و مهربانی و نوع‌دوستی صفا و صمیمیت موجود میان خانواده‌ها و همسایگان ادوار گذشته و فقدان زندگی تجملاتی و گرفتاری‌های بانکی و دوری از چک و سفته و استرس‌های ناشی از آن و اعتیاد، همه و همه از یک طرف و کم بودن نفوس در شهر موجب تداوم عمر و سلامت جامعه شده و مرگ و میر حتی در شش ماه آن هم سنین بالا و طبیعی به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسید و با توجه به این‌که هیچ نوع امکانات پزشکی و حتی پزشک به غیر از دکتر غفوری و احمدی‌فر در شهر وجود نداشته و حتی سر سوزن سرنگ‌ها نیز در ظروف مخصوص جوشانده و مصرف می‌شد، با این اوصاف شهروندان انرژی و حوصلهٔ کافی در انجام هر کاری را دارا بودند.

۴. با ملحوظ نظر قرار دادن ازدیاد فاحش نسل و کوچ بی‌رویه روستاییان و سایر شهرنشینان از اقصی نقاط کشور به شهر خاصه پس از فروپاشی شوروی سابق و گشایش مرزها و گسترش بیش از حد محدودهٔ شهری حتی تا یک کیلومتری امامزاده و مکانیزه شدن زندگی و گرفتاری‌های عدیده پیش رو و اختلافات پیش‌آمده اقشار و مراجعات به مراجع قضایی و رایانه‌ای شدن سیستم‌های بازی کودکان و روییدن آپارتمان‌های سربه‌فلک‌کشیده چون قارچ و از بین رفتن حیاط منازل و طبیعت بکر و به قهقرا کشیدن شدن تمامی محسناتی که به شمّه‌ای اشاره شد، مرگ و میرها ناشی از رانندگی با وضعیت نابه‌سامان فعلی جاده‌ای و ترافیک که متأسفانه روزانه شاهد و ناظر افزایش آمار مرگ و میر در هر سنی بوده که حتی این تلفات به روز نیز رسیده که اعلامیه‌های الصاقی در معابر مؤید عرایض خواهد بود.

نتیجه: با تمامی صغرا و کبرا چیدن‌ها به این نتیجه می‌رسیم که اگر تجسم نماییم از لحظهٔ اعلام فوت عزیزی از گل‌دسته‌های مساجد و دعوت به حضور و شرکت اهالی در امر مراسم تشییع و تدفین از مقابل سردخانه بیمارستان تا تحویل و تشییع به درب منزل مرحوم در هر جای شهر که ساکن بوده و ادامه راه به صورت پیاده و ایجاد ترافیک در سطح شهر و در هر هوایی مساعد و نامساعد و با هر نوع بیماری و ناراحتی که فرد شرکت‌کننده مبتلاست تا غسالخانه و به انتظار بودن تا خاتمه غسل و اقامه نماز میت و دفن و خاکسپاری و قرائت یاسین و فاتحه سپس مراجعت مجدد به دربِ منزلِ معزا برای سرسلامتی بازماندگان و اداءِ فاتحه به روح نوگذشته... اگر از جهت زمانی محاسبه شود، دقیقاً نصف روز هر فرد حاضر در مجلس صرف شرکت در مراسم خواهد شد. حال آن فرد مسئول اداره و عامل اصلی جوابگویی مراجعانی و دارای مشاغل کلیدی بوده باشد چه نارضایتی و نابسامانی‌ها که ایجاد نخواهد شد و خدا آن روز را نیاورد همزمان و یا ساعاتی بعد فوتی دیگر اعلام گردد که متأسفانه اغلب این گونه نیز می‌شود.

قدر مسلم حس نوع‌دوستی و مودت توأم با صمیمیت و فرهنگ بالای شهروندان عزیزمان که از دیرباز زبان‌زد خاص و عام بوده و حضور به موقع و در هر شرایطی در شادی و غم دوستان و آشنایان و شهروندان را یک وظیفه پنداشتنه و همین انسجام خالصانه و حضور در تسلی و تسکین خانواده‌های معزا بسیار نافذ و ستودنی و مثال‌زدنی است. لذا با تشریح موارد معنونه و در نظر گرفتن اقتضای زمانی اصولاً خانواده‌های معزا نیز از ایجاد وقفه و صرف زمان و زحمات تحمیلی معذب و شرمنده بوده و تمایل به ادامه روند را

نداشته و اجباراً خود را ملزم به رعایت عادات و سنن به جامانده پیشینیان می‌دانند.
با این اوصاف به جاست بدعت و عادات را به اقتضای زمان و مکان تطبیق وتغییر و صحه‌گذاری نموده نه عرفی دست و پاگیر که یقیناً موجب آزار عموم را به دنبال داشته که این امر نیاز به واکاوی و تبیین یک روش صحیح و مقبول را خواهد طلبید و در این صورت هم با برخورداری امر از جنبهٔ عامه و مذهبی نیازمند همفکری معتمدین و امناء محل و روحانیون صاحب‌نظر خواهد بود.
پیشنهاد می‌شود خانواده‌های معزا، عزیز نوگذشته را پس از انجام تشریفات اداری و بیمارستانی و اخذ مجوزها با خودرو مخصوص حمل و به سردخانه غسال‌خانه انتقال و پس از انجام همهٔ مراحل غسل برای اداء نماز از طریق گلدسته‌های مساجد با تعیین زمان حضور اعلام شود تا اهالی برای انجام مراسم شرعی و خاکسپاری در آرامستان شهر حاضر باشند که ادامهٔ این روند نیازمند حداکثر صرف یک ساعت وقت خواهد بود و خواهیم دید ضمن رعایت صرفه‌جویی در وقت، از انجام تشریفات غیرضروری کاسته و موجب ایجاد ترافیک در شهر و صرف وقت و سایر موارد زیاد نیز نخواهد شد.
مع‌الوصف در صورتی که ترک عادات دیرینه و مانده از حدود یک قرن برای عده‌ای از بزرگان محل و خانواده‌ها مقبول و مقدور نیافته برای رعایت حال شهروندان، خاصه دارای سنین بالا و بیمار حداقل تمامی این مراحل به صورت مکانیزه و با وسیلهٔ نقلیهٔ عمومی معمول شود. البته ناگفته نماند طرح شفاهی این مهم از سال‌های قبل در محافل و مجالس تأثیر نسبی در اذهان گذارده و بعضاً شاهد اجرای مراسم خاکسپاری عزیزان نوگذشته‌شان به روش مورد نظر

هستیم که اتفاقاً مورد استقبال عامه حاضران در مراسم نیز قرار گرفته. به هر حال از آن‌جا که قوانین قدیمی مخدوش، نیازمند اصلاحات و تغییرات بوده موارد مطروحه نیز مورد مداقه صاحب‌نظران عزیز قرار خواهد گرفت.

فریاد مردگان آرامستان شهرمان

یکی از اصول مسلم و زیبای اسلام «اصل مساوات» است. یعنی همهٔ انسان‌ها فقیر و ثروتمند، ضعیف، قوی، سیاه، زیبا، زشت و هر عنوان، شغل و مقامی را داشته همه و همه در اصل انسانیت حرمت و شرافت انسانی با هم یکسان و برابرند.

کسی به کسی دیگر مزیت و برتری نداشته و حق امتیاز تقدم و تکبّر فزون‌طلبی دیگران را ندارد.از نظر اسلام همهٔ این‌ها واهی و باطل است. ممنوع و خیالی است. «البته خارج از مقوله عالم و نادان» واضح و مبرهنی است که در شهرمان کاستی‌ها به حدی است و زنده‌هامان گریبان‌گیر که باب تفکر و تعقل در بین مردگان خنده‌دار و مضحک، اما امری است ضروری و اجتناب‌ناپذیر و در عین حال برای تعدادی کثیر از شهروندان ملال‌آور و سوال‌انگیز و به ناچار به ایجاز می‌پردازم.

بخش بسیار زیبا در محلی مناسب از شهرمان که اخیراً شاهد نصب تابلو سردرب و نام‌گذاری آن به آرامستان هستیم و سالیان متمادی است منزلگاه ابدی درگذشتگانمان است که البته با ازدیاد نسل و بلایای ناشی از تصادفات و سکته‌ها نابهنگام و هجوم عده کثیری از سایر بلاد احتمالاً دیگر مکانی برای متوفیان آستارایی نخواهد بود. علی‌ای‌حال مواردی ضروری متذکر و یقین دارم که عده‌ای مخاطبین محترم نیز با حقیر هم‌عقیده باشند.

۱. مهم‌ترین اصل که تبیین مقدمهٔ فوق نیز به همین منظور بوده اگر به دورنمای محیط آرامستان نظاره‌گر باشید، منظره نامأنوس و ناهماهنگ قبور همانند ساختمان‌های شهرمان کاملاً مشهود و اذعان خواهید کرد که حتی فاصلهٔ طبقاتی در این محوطه نیز بین مردگان و اموات از بین نرفته و دارا بر ندارد‌ها فخرفروشی می‌نمایند. و ماشاءالله برخی از عزیزان در بنای مقبره از هم سبقت و پیشی گرفته‌اند که اگر مجوز تراکم صادر شود دوبلکس هم ساخته خواهد شد. در حالی‌که سادگی محض قبور ائمه اطهار در مکه مکرمه و مدینه منوره کاملاً نمایان است، یقیناً مسئولین محترم امر می‌توانند این مقولهٔ مهم را نیز ساماندهی کرده و یکنواخت نمایند تا روح سایر اموات آرامش یابد. به یاد دارم در وادی رحمت تبریز یکی از اقوام چند نرده ساده دور قبر عزیزشان نصب کرده بود که هفته بعد در مراجعه متوجه شدند توسط مسئولین وادی کلاً نرده‌ها برچیده شده بود و اعلام کردند هیچ کس حق بناء مقبره و نرده‌کشی در قبور را ندارند. علی‌ای حال اگر به همین منوال ادامه یابد، یقیناً قطعه هنرمندان نیز که بارها مورد درخواست و انتقاد اهل فن که این خود نیز بحثی جداگانه دارد عملی نشده و عزیزان باید نگران تدفین امواتشان باشند. زیرا هر بنا و مقبره حداقل جای چهار نفر را اشغال کرده. به هر حال از ما گفتن گوش شنوا را خط آخر باید بیاید.

۲. چرا تا کنون متصدیان محترم فکری اساسی به ساماندهی و خیابان‌کشی اصولی و مبلمان محوطه ننموده‌اند تا مراجعان و شهروندان عزیز بالاجبار با عبور از روی سایر قبور به خاک عزیزانشان برسند، اگر برای این کار هدف تعیین اعتبار است که نیست، می‌توان از

امت عزیز و صاحبان اموات و خیرین که تعدادشان زیاد است مساعدت و یاری گرفت.

۳. بنا به تکثر اموات که گاهی هفته‌ای چند مورد حادث است به جهت صرفه‌جویی در وقت و جلوگیری از اتلاف شدید اوقات شهروندان که اکثراً نیز کارمند و مسئول ادارات بوده و یا بازاری، ترتیبی اتخاذ گردد که پس از انجام تشریفات قانونی و غسالی متوفی نهایتاً ساعت تجمع اهالی برای اداء نمازمیت و تدفین در بلندگوهای محل اعلام تا همزمان در آرامستان حضور یابند. البته نیل به این هدف با تبلیغات روحانیون معزز و تذکرات امام جمعه محترم مؤثر خواهد بود.

مدرک‌گرایی

در زمان‌های دور اخذ دیپلم برای جوانان آرزویی بود بس با اهمیت و شیرین که دست یافتن به این مدرک باارزش علمی نیاز به استعداد و آموزه‌های دوران تحصیلی وابسته بود. زیرا اوراق امتحانی برای تصحیح به مرکز استان احاله می‌شد. سوالات نیز از استان. لذا ارزش قبولی در این مقطع به حدی بود که جوانی موفق به اخذ آن می‌شد با غروری زایدالوصف و غبغبی افتخارآمیز بین اقوام و آشنایان و اجتماع فخرفروشی می‌نمود. از طرفی بستر پذیرش و استخدامی و اشتغال در صورت عدم تمایل به ادامه تحصیل کاملاً آماده و حتمی بود. جالب این‌که اگر در استخدامشان وقفه‌ای حاصل می‌شد، در اجتماع مزین به کلمهٔ دیپلم بیکار می‌شدند. خلاصه دیپلم‌های آن دوران برای خود در اجتماع بروبیایی داشتند اما با مراحل و ضوابط دشواری که در اخذ مدرک دیپلم وجود داشت. جوانانی که با ضوابط بسیار سخت دانشگاهی در کنکور سراسری پذیرش و قبول می‌شدند به موفقیت و

شاهکاری بزرگ دست می‌یافتند. قیافهٔ جوانان برای آگاهی از قبولی‌شان که از سپیده‌دم در مقابل باجه‌های مطبوعاتی کشیک می‌دادند واقعاً تماشایی بود که به محض مشاهده نامشان در ستون قبولی‌ها از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند و خانواده‌ها چندین روز بساط سور و شادی و جشن قبولی برپا می‌داشتند زیرا می‌دانستند که فرزندشان چه موفقیت باارزشی کسب نموده مطمئن بودند که از جهت اشتغال مادام‌العمر بیمه خواهد شد و مشاغل مدیریتی در ادارات به انتظارشان خواهد بود و همین نگرش در جامعه ارزش مدارک (سیکل، دیپلم، لیسانس و دکتر) را مشخص می‌نمود. یقیناً جوانان قدیم اذعان خواهند نمود. متأسفانه امروزه با راه‌اندازی انواع مدارس و مؤسسات و دانشگاه‌های غیرانتفاعی و موازی و حتی جذب دانشجو بدون کنکور، همهٔ معادلات آموزشی و طبقه‌بندی مقاطع تحصیلی به هم خورده و تراکم فارغ‌التحصیلان از انواع مؤسسات علمی موجب ازدحام و ترافیک جوانان تحصیل‌کردهٔ بیکار در منزل می‌باشند که دولت کریمه نیز جوابگوی استخدامشان نمی‌باشد. اگر آگهی و تبلیغات رسانه‌ها و فضای مجازی مبنی بر ارائه مدارک تحصیلی پولی در تمام مقاطع صحت داشته باشد، آن وقت باید انتظار استعداد و تخصص در جامعه را به دست فراموشی سپرد. متأسفانه این گونه است که تعدادی ابتدا مشاغل را تصاحب می‌کنند سپس مدارک را ارائه می‌نمودند و اگر خرید مدارک پولی صحت داشته باشد در جواب علم بهتر است یا ثروت باید گفت که با ثروت می‌توان علم را خرید. (نشریه آستارای فردا- بهمن ۱۳۹۶)

بیت‌المال یا باطل‌المال

سال‌هاست که گوشت مصرفی شهروندان متأسفانه از طریق کشتارگاه تالش در آستارا پخش می‌شود. بالطبع ایجاد بار مالی تدارکات همانند (ارزش افزوده کالاها) مستقیماً متوجه مصرف‌کنندگان می‌شود.

واقعاً جای پرسش و تعجب است. آیا شهرداری در اجرای چنین پروژه‌ای ضروری عاجز و ناتوان بود تا شهرمان محتاج کشتارگاه شهری دیگر باشد؟ در حالی که چندین سال قبل توسط دست‌اندرکاران به همین منظور قطعه زمینی در روستای کشفی ابتیاع و با صرف هزینهٔ کلان از محل بیت‌المال، ساختمانی با طرح و نقشهٔ کشتارگاه احداث و مشخص شد به چه انگیزه بلااستفاده و متروکه رها و اعتبارات موجود به اصطلاح باطل‌المال شده است. جالب این‌که موضوع بااهمیتی این گونه به راحتی و بدون توجیه قانونی و شفاف‌سازی شامل مرور زمان شده به دست فراموشی سپرده شد.

بانیان هرزرفت بیت‌المال در مقابل خالق و وجدانشان مسئول و جوابگو خواهند بود؟! (نشریه یاشام ـ مرداد ۱۳۹۶)

جوانان بومی در حسرت کار

در جراید و رسانه‌ها و سخنرانی‌های رسمی و غیررسمی پیرامون مبارزه با بیکاری و تلاش در اشتغال‌زایی با ارقام و آمارهای امیدوارکننده‌ای مواجه هستیم که اگر به واقعیت نزدیک باشد، خرسندساز خواهد بود. آیا با وجود منابع اشتغال و پتانسیل‌های کارآفرین در گمرک و انواع موسسات و دانشگاه‌ها و توریستی بودن شهر، دیو مهیب بیکاری جوانان بومی نیز مهار شده؟

در محافل دورهمی با همکاران و آشنایان، هر یک از وجود چند فرزند با تحصیلات عالیه و بیکار در منزل شدیداً نگران و گله‌مند بودند که تا این لحظه نیز با حقوق ناچیز و تورم بازار، متأسفانه میزبان و متحمل جیب‌خرجی روزانه فرزندان بیکار پا به‌سن‌گذشته‌شان هستند. چندی پیش، از جوانی بومی آشنا، پرسیدم بالاخره کار پیدا کرد، با تبسم ملیحی گفت بله. برای سه نفر از دوستان نیز کاریابی کردم. با خوشحالی تبریک گفته، پرسیدم در کدام اداره، با لبخندی بدتر از گریه گفت در قهوه‌خانه‌های اطراف شهر به نرد تخته بازی اشتغال دارم. قهوه‌چی هم با احترام تمام مرتباً قلیان‌های چاق‌شده از انواع تنباکوی میوه‌ای معطر و چای پذیرایی می‌کند و مقدار جیب‌خرجی شرم‌آورم را نیز در این راه فرهنگی صرف می‌کنم. گاهی هم در میادین استاندارد والیبال، باغ‌های مسیر راه ویرمونی که به مجموعه فرهنگی ورزشی نام‌گذاری‌شده با بازی شرطی اشتغال دارم. با این اوصاف آیا واقعاً باید انتظار داشت که خانواده‌ها در آرامش، ازدواج‌ها افزایش، طلاق‌ها فروکش نماید؟ در حالی‌که جوانان هر روز شاهد رشد غیرمنتظره انواع قلیان‌سراها و دخانیات بوده، والدین نیز ناظر چاقی قلیان و لاغری فرزندشان هستند. آیا کشیدن قلیان نیاز به تحصیلات دانشگاهی داشت؟ به امید عاجل روزی که استخدام‌ها اولویت‌بندی و از حالت سلیقه‌ای و سفارشی خارج شود تا انرژی و استعداد جوانان در محافل دون شأن‌شان هرز نرفته و تقلیل نیابد. دست‌اندرکاران از این تمثیل قدما که گفته‌اند «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است» بهره بگیرند تا چراغ خانه‌ها روشن بماند.

تعریض یا تعرض جاده! مسئله این است

گذر زمان به وضوح نشان داد تعرضات و تاراج بی‌محابا و خصمانه منابع ملی منحصر به محدوده داخلی شهر نبود. متأسفانه روز روشن و مقابل دید مسئولین مرتبط به کوه‌ها و جنگل‌های اطراف و اکناف و روستاها هم رحم نشده و مورد تعارض و هجوم قرار گرفته. پیشینیان به رسم امانت‌داری و صداقت، طبیعت بکر و دست‌نخورده را تسلیم نسل حاضر کردند.

نظاره وضع اسف‌بار و تاراج منابع طبیعی و ملی و جنگل‌ها و تخریب قاطعانه طبیعت و قلع و قمعی که در دهه‌های اخیر به دست توانای غاصبان و سودجویان انجام شده و موجب گردیده تا شهروندان روزانه ناظر بر قطع بی‌رویه اشجار نوار مرزی و جنگل‌ها و کوه‌ها بوده و تصرفات و تخریب‌های غیرقانونی و بی‌رحمانه منابع عظیمی از طبیعت بکر و زیبا را شاهد باشند که همانا مسیر پانزده کیلومتری جاده آستارا به اردبیل و استقرار انواع کارگاه و ماشین‌آلات سنگین در حرایم قانونی و به مخاطره انداختن جان عابرین و وسایط نقلیه عبوری، دلیلی قاطع در صدق اظهارات است. در طول سالیان آیا تعریضی در جاده به چشم می خورد؟

با این تفاصیل آیا نسل حاضر در قبال نسل‌های آتی غیر از شرمندگی و روسیاهی جوابی خواهند داشت؟ به قول معروف «دیگران کاشتند و ما دولپی خوردیم» ما می‌کاریم و خود می خوریم. نسل آینده هم نیازی به منابع ملی نخواهند داشت. پس تا فرصت باقی است وقت را مغتنم شمرده به بهانهٔ تعریض طولی جاده، درعمق هم بیندیشیم و از مصالح به‌دست‌آمده استفاده بهینه نماییم. کار از محکم‌کاری عیب نمی‌کند. (نشریه یاشام - ۱۳۹۵/۱۰/۱۲)

آرامشمان چه شد؟

چرا امروزه در شهر تا چشم کار می‌کند با تابلوهای متعدد رنگارنگ وکلای پایه یک دادگستری و مشاورین حقوقی مواجه هستیم؟ انگیزه ازدحام در مقابل دادگستری و کثرت انواع مراجعان در کلانتری‌ها چیست؟ چرا شهروندان بافرهنگ در ناباوری محض شاهد بزهکاری و صحنه‌های دلخراش خشونت‌بار و ناهنجاری‌های علنی در روز روشن و محیط پرتردد اجتماع هستند؟

یادمان نمی‌رود که در زمانی نه‌چندان دور شهر کوچکمان فقط دارای یک وکیل کهنه‌کار دادگستری بود. مرحوم آقای «بشرویه» که از کسادی کار جهت پذیرش و جویای موکل به استان‌های هم‌جوار مراجعه می‌نمود. قضات محترم وقت، با تراکم کاری این‌چنینی مواجه نبودند. کلانتری‌ها فقط به تعویض ساعتی شیفت و کارهای عادی می‌پرداختند. اختلافات و دعاوی محلی غالباً ریش‌سفیدانه منتفی می‌شد، بزرگی و کوچکی و احترامات فی‌مابین معنی‌دار بود.

ساکنین محلات با حایلی به نام درب‌های ضدسرقت، نرده‌های فولادی، دیوارهای مرتفع و دوربین مداربسته کاملاً ناآشنا و غریبه بودند. تنها ممیز حریم خانه‌های را شیشه‌های سه میل تشکیل می‌داد. به راستی چه شد آن همه مهر و صمیمیت و یک‌دلی مثال‌زدنی پدران و گذشتگان، حیاط بدون حصارشان، دید و بازدیدهای باصفای شبانه‌شان، تنورها داغ نانشان که به وقت عبور جوانان همسایه از حیاط بدون حصار تا نانی تعارف نمی‌کرد آرام نمی‌گرفت. کجاست سرگرمی و تفریحات سالم و مفرح جوانان بدون مخدر، گوشی موبایل و اینترنت؟

بیگانگی نگر که من و یار چون دو چشم
همسایه‌ایم و خانهٔ هم را ندیده‌ایم (صیدی تهرانی)

برای نیل به آرامش پایدار و ایجاد حریمی امن و سالم و مصون ماندن جوانان از بلیات اجتماعی و بلایای خانمان‌سوز اعتیاد با ناهنجاری‌ها، جامعه به راهکار و تدابیری جدی نیازمند است؟
که البته در رسیدن به هدف مطلوب، معاضدت و مباشرت شهروندان شرط اصلی است تا این‌که مسئولین بتوانند در رسیدن به آرزوهای غایی ابزارهای لازم را به کار بندند. (نشریه آستارای فردا - ۱۳۹۵/۷/۱۸)

کارگران بلاصاحب

سالیان متمادی است چهارراه مسجد جامع مرکز تجمع بی‌رویه و ناخوشایند کارگران بوده که با عرق جبین و قوت بازو نان‌آوری و ارتزاق می‌نمایند. در حالی که حضور نابسامان و بدون کنترل این قشر زحمتکش موجب بر هم خوردن نظم و آرامش محیط و ایجاد مزاحمت شهروندان نیز می‌گردد.
خدا نکند شهروندی در آن محدوده به اشتباه با ماشین خود توقف نماید، آن وقت است که بدون سوال و جواب مورد هجمه کارگران قرار گرفته و یک لحظه به خود آمده سه چهار نفر از کارگران را داخل ماشین خواهد دید.
آیا نمی‌توان با ساماندهی معقول و راه‌اندازی شرکت خدماتی، این عزیزان را جذب کرد و قسمت اعظم و اصلی شهر را از ایجاد مناظری نامأنوس و آزاردهنده رهایی بخشید؟ (نشریه آستارای فردا - ۱۳۹۵/۱۰/۱۲)

ترافیک روان

به حمدالله خیابان‌های شهر استاندارد و به روز، تردد و عبور و مرور ماشین‌ها کاملاً روان خاصه در ایام تعطیلات همجه مسافران هیچ تأثیری در کندی ترافیک ندارد. خودروهای نیمه‌سنگین و سنگین پخش ارزاق مغازه‌ها فقط در ساعات معین و خلوت بدون ایجاد مزاحمت و ترافیک به کارشان ادامه می‌دهند. پیاده‌روها عریض، عابرین هیچ مشکلی در تردد ندارند. اجناس درون مغازه‌ها به هیچ عنوان در پیاده‌رو و خیابان‌ها چینش و سد معبر ایجاد نمی‌کنند. تاکسی‌ها قانون‌مند و فقط در ایستگاه‌های مختص، توقف می‌کنند و به هیچ عنوان وسط خیابان مسافر سوار و پیاده نمی‌کنند. مسافران هم عادتاً فقط در ایستگاه‌ها به انتظارند. به تابلوهای نصب‌شده ورود ممنوع، رانندگان کاملاً احترام می‌گذارند و هیچ تخطی و عدولی صورت نمی‌پذیرد. خیابان‌های حافظ، عباسیه، گمرگ نشانگر قانونمندی است. در خیابان‌ها خاصه حکیم نظامی خودرویی دوبله پارک نمی‌کند. در برقراری انواع مراسم سوگواری و مناسبت‌های تقویمی با رعایت حقوق شهروندی از ساعات قبل مسیری مسدود نشده و هیچ مشکل ترافیکی نیز ایجاد نمی‌گردد. خدا را شکر در شهر همه چیز آرومه!

قانونمندی شهروندان و احترام به قوانین راهنمایی و رانندگی موجب بی‌استفاده و خام ماندن اوراق جریمه‌ها دست مأمورین زحمتکش راهنمایی و رانندگی شده به ناچار رانندگان خاطی به جهت عدم استفاده از کمربند ایمنی که تنها ضعف رانندگی است در مسیر خیابان‌های سپاه پاسداران به سمت فرمانداری و سفیر امید کمین

خورده و اعمال قانون می‌شوند و به این نحو تنها معضل رانندگی نیز برطرف می‌گردد.

معضل آب‌گرفتگی

سال‌هاست شهروندان با آغاز بارش‌های موسمی و تغییرات جوی شاهد آب‌گرفتگی شدید معابر و خیابان‌های اصلی در سطح شهر حتی خانه‌های مسکونی هستند. که این پدیده نامیمون در فضای مجازی نیز به تصویر کشیده می‌شود. در حالی که چنین حوادثی طبیعی سالیان قبل با این شدت مشهود نبوده به همین جهت در اولین برخورد و نظاره این چنین مناظری مشکل‌ساز در یک آن همهٔ توجهات انتقادآمیز و گلایه‌ها متوجه شهرداری می‌شود!

در حالی که خوب است بدانیم در مقابل حوادث و بلایای طبیعی و بارش‌های سیل‌آسا کادر شهرداری مقصر نبوده و گناه‌کار نیست بلکه تقصیرها همه برگردن تغییرات جوی و باران‌های شدید خواهد بود. ولی صاحب‌نظران و متخصصان در این معضل نظر دیگری دارند. این‌که عمده علل و سبب اصلی بروز چنین حوادث سهل‌انگاری‌هایی است که به راحتی در سال‌های گذشته معمول شده، تعدد و تولد ساخت‌وسازهای بی‌رویه و غیراستاندارد و صدور مجوزهای سهل‌الوصول، موزائیک و بتن‌ریزی حیاط بکر منازل، قطع اشجار و عدم پیش‌بینی هدایت آب‌های روان شیروانی‌ها و معابر و کانال‌کشی به موقع به اصطلاح اکوکشی. لذا با کمترین بارش، آب‌های جاری قدرت جذب در زمین را نداشته لبریز و به مرور تبدیل به انسداد معابر اصلی و کوچه‌ها نیز می‌شود که اگر نعمات پربرکت خدادادی دریا و رودخانه نبود، یقیناً اهالی ناظر طغیان آب و سیل‌گرفتگی و تخریب ساختمان‌ها نیز می‌بودند. بنابراین علی‌رغم میل باطنی این

بار هم حق به منتقدین و معترضین داده و متصدیان ذی‌ربط شهرداری مقصر شناخته می‌شوند که جهت رفاه حال پیمانکاران و تسریع درکار بدون محدودیت، مجوز ساخت‌وسازهای فعلی و قطع اشجار صادر و به وقت قرار گرفتن در تنگنا به ماده صد متوسل می‌شوند تا هیچ تغییری اساسی در مستحدثات معمول نشده مبالغی نیزعاید شهرداری شود.

هشدار جدی در حفظ منابع طبیعی شهر

شهروندان اصیل، خوب به یاد دارند که منابع طبیعی و بکر محدوده شهر چگونه بی‌رحمانه به تاراج رفته و روز به روز تنگ‌تر و کوچکتر شده. در این خصوص متصدیان وقت نزد خالق و مخلوق مسئول و گناه‌کارند و جواب‌گو.

زمین‌های هکتاری شرکت گاز و گمرک در ساحل، محدوده چندهکتاری شیلات، اطراف استیل و ... شاهد زنده است.

اگر زمین‌های بایر و قسمتی باتلاقی ضلع شرقی امتداد حاشیه جاده کمربندی آستارا به سمت اردبیل از ابتدای پل هوایی میدان لا تا پل هوایی سه‌راه ویرمونی توسط مسئولین ذی‌ربط به جِد حفظ نشود، در کوتاه‌ترین زمان ممکن کل مناطق به تصرف عده‌ای سودجو و فرصت‌طلب درآمده ضمن خاک‌ریزی و تسطیح شاهد رشد قارچ‌گونه انواع کارگاه‌ها و ساختمان‌ها خواهیم بود. کدام اداره و مسئولی در حفظ و جلوگیری از تصرفات عدوانی منابع طبیعی و ملی مسئولیت دارد؟ (نشریه آستارای فردا-۱۳۹۵/۱۰/۱۲)

کاربرد کارت‌های مرزی

خواهشاً عزیزی مسئول، شفاف‌سازی نماید که فلسفهٔ راه‌اندازی شرکت تعاونی مرزداران و صدور کارت اشتراک با ایجاد بار مالی و اتلاف وقت به چه منظور بود؟

این شرکت با اعلام بعدی واریز مبالغی به حساب، تا این لحظه کدام کار مفید و مثبتی و سودرسانی در راستای سهام‌داران عضو، معمول داشته؟ از طرفی عده قابل توجهی با صرف وقت و هزینه، کارت عضویت دریافت که تا این لحظه کمترین آگاهی از چگونگی امر ندارند. کلاً در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته‌اند. به جاست جهت تنویر افکار عمومی انگیزهٔ تأسیس و متصدیان امر مشخص گردد. لازم به یادآوری است که در سال ۱۴۰۰ با نشر فراخوان واجدین شرایط با ارائه مدارک و تکمیل فرم و پرداخت هزینه تا این لحظه کمترین نتیجه‌ای دریافت ننمودند.

اهمیت نشریات محلی

نشریات محلی به عنوان یار بی‌تمنا، باارزش‌ترین ابزاری است که امروزه رایگان در اختیار مدیران قرار می‌گیرد و اگر مورد مطالعه و مداقه قرار گیرد، مطالب و نقدهای مندرج که گاهی هشداردهنده و سازنده و برخاسته از زبان گویای دل‌سوختگان بی‌طرف بوده، یقیناً خالی از سود نخواهد بود.

با استاد کاظم خوش‌خبر آشنا شویم

در حیاتت اگر که ماه شوی | پرتو مجلسی نخواهی شد
زندگان را بها و قدری نیست | تا نمیری، کس نخواهی شد

مقدمه: گویی رسم روزگار این چنین است شأن و منزلت بزرگان و اساتید و هنرمندان را تا زمانی که در حیاتند ارج و قربی نیست، چه سود که در مماتشان محافل یادواره و بزرگداشت برپا و لب به مدحشان گشوده تندیس و هیکل‌تراشی شود. چه زیبا و گواراست اندیشمندان و بزرگان را در حیاتشان یاد نموده و مجالسی از چهره‌های ماندگار و اسوه‌های یادگار ترتیب داد. روزگاری نه چندان دور در محفلی صمیمی شاهد بزرگداشت استاد عابدین‌دوست بودم و چه زیبا محفلی، و امیدوارم این بزرگواران اندیشمند با همت والای ریاست محترم اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرمان پیش از آن‌که در وادی خاموشان لب از سخن فرو بندند به سخن وا دارند.

مختصری از شرح حال استاد کاظم خوش‌خبر: البته ایشان را جوانان قدیم خوب به یاد دارند و از چشمه علم ایشان سیراب شده‌اند. ادیب و شاعری نام‌آشنا در خطه آذربایجان شرقی فرزند عباسقلی متولد مردادماه ۱۳۰۹ شمسی در خانواده‌ای مذهبی در شهر اهر، پدرش در طب سینایی تبحر داشته و با معالجه امراض حاد و شکسته‌بندی امرار معاش می‌نموده، درس قرآن را در خدمت پدر تعلیمات مقدماتی و ابتدایی را در زادگاهش فراگرفت. دوره دبیرستان و دانش‌سرای مقدماتی را در سال ۱۳۲۸ در تبریز به پایان رسانده استخدام به شهرستان آستارا با سِمَت مدیریت دبستان مشغول پس از یک سال به خدمت نظام وظیفه اعزام شد. در سال ۱۳۳۹ با درجه لیسانس زبان ادبیات فارسی از دانشگاه تبریز فارغ‌التحصیل و بنا به علاقه وافری که به شهر آستارا داشت مجدداً به این شهر روی

آورد. ضمن تدریس ادبیات فارسی در این شهر موفق به تأسیس یک‌باب دبیرستان (محمدرضا سابق) گردید. مضافاً به این‌که در این شهر نیز وصلت و تشکیل زندگی داده و علاقه وافرش را عینیت بخشید. در سال ۱۳۴۱ به تبریز مراجعت کرد. با سمت معاونت انستیتو تکنولوژی بازرگانی ریاست دبیرستان دکتر هشترودی را نیز عهده‌دار شد. در سال ۱۳۵۹ با بیش از سی سال به افتخار بازنشستگی نائل شد. پس از بازنشستگی آنی آرام نگرفته، مدت سه سال مسئول آموزش زبان فارسی در سطح کشور ترکیه زیرمجموعه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در شهر آنکارا اشتغال داشت. پس از مراجعت به ایران در دانشگاه آزاد و پیام نور مرند و تبریز به تدریس پرداخت. ایشان با دارا بودن ۸۳ سال لحظه‌ای آرام و قرار نداشته شبانه‌روز در پی تعلیم و تعلم و علم‌اندوزی بود. در طول همین مدت در کانون بازنشستگی آموزش‌وپرورش تبریز هر هفته روزهای دوشنبه پیرامون موضوعات تاریخی و ادبی سخنرانی نموده که مجموع سخنرانی‌های چندساله تاکنون از طرف کانون آموزش‌وپرورش در ده جلد تایپ و تکثیر گردیده که هنوز هم این جلسات ادامه دارد.

از فعالیت‌های ادبی و فرهنگی این استاد نویسندگی و سرودن اشعار و تألیف و ترجمه بوده که تاکنون سه جلد از کتاب‌هایش با نام‌های ۱. «آئین نگارش»، ۲. «شمشیر آتشین (مجموعه داستان) ترجمه»، ۳. «گره‌گشا؛ شرح و تفسیر یک هزار بیت دشوار از دیوان حافظ» چاپ و منتشر شده است. ۴. دیوان اشعار فارسی و ترکی ایشان تحت عنوان «زمزمه» زیر چاپ می‌باشد.

این شاعر نامی به جهت عشق ورزیدن و علایق شدید به آستارا که تداعی‌کننده خاطرات گذشته و شیرین و مهم‌تر از آن زادگاه همسر

محترمش بوده چند سالی است در روستای بی‌بی‌یانلو ساختمانی محقر اختیار کرده و به صورت ناشناس و سادگی محض بیشتر ایام خود را در آن محل سپری و با بهره‌مندی از طبیعت زیبا و بکر خلوت کرده در عالم شعر و شاعری سیر نمود. این استاد به تاریخ ۱۳۹۵/۵/۵ فوت کرد و در قطعه هنرمندان وادی رحمت تبریز روی در نقاب خاک نهاد.

شهر فاضلاب‌های سرگردان

به یاد داریم که از دیرباز شهروندان به داشتن محیطی بکر و سالم با امنیتی در خور تحسین و فرهنگی آرام‌بخش مختص خود اشتهار و به داشته‌ها نیز بالیده و زندگی آرام و مفرحی داشتند. چه انگیزه‌ای موجب شد تا این همه دگرگونی و نابسامانی در شهر ایجاد و این‌گونه ساکنان را معذب و اکوسیستم را نیز به مخاطره اندازد.

کجای کار عیب داشته، کدام خطا و سهل‌انگاری و چشم‌پوشی‌ها موجب بروز این همه مشکلات گردیده؟ سرچشمهٔ این نگرانی‌ها و شکوه‌ها از کجاست که آرامش چندین ساله شهروندان را بر هم زده! طوری که مراجعات به مسئولین مرتبط نیز ثمره‌ای نداشته و بالاجبار گویا پذیرفته‌اند که لابد چاره‌ای نیست و باید به وضع فعلی عادت کرد!

خیلی سعی کردم تا من هم همانند هزاران شهروند سکوت اختیار نموده و لب به شِکوه نگشوده، به وضع فعلی به عنوان یک اصل عادت نموده و در حیطه کاری غیرمرتبط ورود ننمایم تا از تبعات بعدی در امان بوده و مورد خشم عزیزان را فراهم ننمایم لذا مشکلات موجود برآنم داشت تا دل به دریا زده لاحول‌گویان و ان

یکاد خوانان از بیم تیر جانکاه و خشم عزیزان لب به نقد گشایم هر چه بادا باد.

۱. مهم‌ترین مسئله معروف و اساسی و سوژه مشهور فاضلاب‌های سرگردان کوچه و خیابان‌هاست که دیگر برای ساکنین قابل تحمل نبوده و شدیداً موجب آزار گردیده. مراجعات مردمی نیز به مسئولین محترم افاقه‌ای نداشته این معضل صرف نظر از تبعات منفی بهداشتی و به مخاطره افتادن سلامت اهالی با اصول شهرسازی آن هم در این برهه از زمان و عصر ترقی و تعالی کاملاً منافات دارد. آیا مسئولین محترم مرتبط که یکی پس از دیگری تعویض و در سِمت‌های به‌جا و شایسته و بالاتری جایگزین شدند که مبارکشان باد. تا کنون کدام چاره‌اندیشی و طراحی اصولی و مهندسی به عمل آورده، اهالی محل تا به کِی محکوم به استنشاق بوی متعفن و مشمئزکننده و بیماری‌های ناشی از آن باشند؟ چرا به وقت ورود میهمانی صاحبخانه خجل و شرمسار بوده از وضع اسف‌بار موجود عذرخواهی نماید. آیا این شرمساری و پوزش متوجه مسببین امر نخواهد بود؟ به نظر کجای کار لنگیده و نقص داشته که ساکنین محل را این گونه معذب نموده و حیثیت شهر را نیز از نظر هر بیننده تازه‌وارد زیر سوال می‌برد؟

۲. البته بی‌انصافی نباشد فکر بکری به عمل آمده چاره‌اندیشی شد. یعنی مجوز، کاری غیرمعقول و غیرقانونی که به وقتش مستوجب تعقیب بوده صادر و در کوچه‌ها با حفر چاه فاضلاب چاره‌سازی شد که متأسفانه آن هم دردی را دوا نکرده و مشکلی مضاعف به وجود آورد همانند نصب پمپ‌های آب در منازل و به تعداد واحدهای هر ساختمان با ایجاد آلودگی صوتی که زمانی غیرقانونی و غیرمجاز بود و

شدیداً برخورد و ممانعت می‌شد در حال حاضر هر واحد بالاجبار باید اقدام به نصب پمپ آب نماید تا از نعمت آب بهره‌مند گردد.

۳. متأسفانه چند سالی است شاهد روییدن ساختمان‌های چندطبقه غیراستاندارد و ناهمگون همانند قارچ در کوچه‌های تنگ و بی‌قواره و غیراستانداردتر از ساختمان‌ها هستیم که ماشاءالله یکی پس از دیگری رشد نموده و منابع سودآوری نیز برای پیمانکاران سنتی و غیرسنتی به وجود آورده که مضافاً به این‌که دپو مصالح آن هم جهت ساختمان چندطبقه موجب انسداد معابر و ایجاد مزاحمت شدید اهالی نیز گردیده که این عمل به نوبه خود نیز امری است غیرمجاز که اکثراً درگیری‌هایی نیز توسط اهالی ایجاد می‌گردد! کدام کارشناسی جدی و اصولی به عمل آمده که این گونه به راحتی مجوز پروانه ساخت و پایان کار صادر می‌گردد. به طور مثال: ساختمانی که در چهار یا پنج طبقه و گاهی بیشتر احداث گردیده که هر یک نیز دارای دو یا سه واحدی است و بیشتر آیا گنجایش و ظرفیت‌های موجود از لحاظ تردد و پارکینگ و غیره ملحوظ نظر قرار می‌گیرد گرفتاری ساکنین داخلی بماند اهل محل نگون‌بخت چه گناهی مرتکب شدند که با آن همه معضل اساسی و بی‌نظمی‌ها مواجه باشند آیا کوچه و خیابان‌ها تنها ظرفیت پارک خودروها را دارد؟

چرا به وقت صدور مجوزها رفاه حال و آسایش اهل محل و ساکنین که در اولویت اصلی قرار دارد مد نظر قرار نمی‌گیرد؟ آیا صرفاً به‌زعم آن‌که عوارض و مالیات و هزینه‌های شهرداری پرداخت می‌گردد تراکم و عقب‌نشینی‌ها نیز حل شده و کافی است؟ آیا نباید رفاه حال اهل محل و زیباسازی شهر مورد توجه قرار گیرد؟ اجرای ماده ۱۰۰ چاره‌ساز خواهد بود.

اگر مسئولین محترم شهرداری و اعضای معزز شورای شهر بر این باورند تا زحمات و تلاش شبانه‌روزیشان در جهت رفاه حال اهالی است که رضای باری تعالی نیز در آن است باید عرض نمایم متأسفانه نیست. زیرا ساخت‌وسازهای نامتناسب و ناهمگون و تراکم فعلی و غیراستاندارد ایجاد مزاحمت فراوانی را برای اهل محل فراهم آورده و موجب آزار و نارضایتی اهالی است!

۴. یکی دیگر از معضلات مهم حل‌نشدنی همانا سد معبر است که اکثر مغازه‌داران محترم پیاده‌روی یک متری و هم خیابان مقابل را در تصرف خود داشتند و مسدود می‌نمایند و راه تردد عابرین کاملاً مسدود می‌گردد.

۵. مورد دیگر اصولاً نظاره آن موجب انتقاد اکثر شهروندان نیز بوده نصب پرده و بنرهای متعددی است که به وقت انتصابات و قبولی دانشگاه بر در و دیوار و معابر و میادین نقش می‌بندد. مشخص نیست هدف فرد از این عمل و صرف هزینه‌های زاید چیست. اگر فردی اجبار و اصرار در ابراز ارادت به مسئولی منتصب دارد می‌تواند با یک شاخه گل در دفتر کار مسئول جدید ابراز اخلاص نماید ان‌شاءالله. امید است مسئولین محترم در این باب فکری اساسی نموده تا هزینه‌های پرده‌نویسی از این محل و تسلیت‌ها نیز به موسسات خیریه پرداخت تا به این نحو کاری خداپسندانه انجام شود و تظاهر و ریاکاری‌ها نیز به حداقل برسد.

در نهایت، نمی‌دانم ابراز مشکلات و نارسایی‌های صریح شهرمان که صرفاً از جهت دلسوزی بوده تا چه حد مقبول عزیزان خواهد شد. هدف از بازگویی موارد و انتقاد، دلسرد نمودن عزیزان مسئول نیست؛ زیرا همان طوری که روزانه شاهد تلاش مضاعف دست‌اندرکاران

هستیم که در بهبود وضع شهر عزمشان را جزم نموده و اقدامات بسیار مفیدی با بهره‌مندی از متد نوین شهرسازی شبانه‌روز در تلاش هستند امید دارم در رفع این معضلات اساسی که زحمات آنان را تحت شعاع قرار داده فکری اساسی‌تر کرده و شهر را از این گرفتاری نجات دهند و در مورد فاضلاب‌ها و با تدابیر جدی فنی و کارشناسی و استفاده از مهندسین مجرب و کاردان و تأمین اعتبار کافی نسبت به اگوبندی فاضلاب‌ها اقدام که مسلماً حمایت جناب فرماندار محترم و نماینده معزز نیز تأثیرگذار بوده و یادگاری نیک و به یادماندنی به جا خواهد ماند که دعای خیر و رضای همیشگی خالق و مخلوق نیز همراه خواهد شد زیرا نظیر چنین صحنه‌های نامطلوب در هیچ یک از شهرهای کشورمان دیده نشده.

شیخ هابیل نمادی از اعتماد و نمودی از شادی

هر روز دعا می‌کردم خداوند به این شیخ روحانی مورد وثوق و اعتماد و علاقه وافر شهروندان عمری باعزت و طولانی عطا فرماید. بسیاری از جوانان شهرمان آرزو داشتند تا خطبه عقدشان توسط این روحانی بزرگوار جاری شود. فرزندم نیز چنین آرزویی در سر می‌پروراند تا آغاز زندگی نوینش همانند نیاکان و هزاران دختر و پسر و پدران و مادران شهر توسط این شیخ خوش‌خلق گره بخورد. متأسفانه در واپسین لحظات زندگی این مرد بزرگ که بیماری برایشان مستولی شده بود نتوانستم خبر ناگوار را به فرزندم در خارج از کشور انتقال دهم. پس از ارتحال آن بزرگوار و محبوب‌القلوب، جرئت حضور در مجلس ترحیمش را نیافتم در بزرگداشتش نیز که الحق توسط شهروندان فهیم و حق‌شناس با حضور مسئولین محترم و روحانیون و بزرگان از

سایر بلاد برگزار شده بود باورم نمی‌شد که چنین شخصیتی عزیز و دوست‌داشتنی و شوخ‌مزاج از بینمان رفته ساعت‌ها مقابل تصویری زیبا که به صورت بنر در مقابل مسجد آبروان نصب شده بود نظاره کرده شدیداً منقلب شدم. یک آن، مراسم کلنگ‌زنی توسعه مسجد امام رضای غریب(ع) غربا در نیمه شعبان سال ۱۳۷۹ در نظرم تداعی شد که ایشان با خوش‌رویی همیشگی در محل حاضر و پس از بیان مطالبی موثر و دعا، کلنگ بر زمین مسجد زدند. روحش قرین رحمت و شادی.

با عروج ملکوتی این روحانی شریف، امیدوار بودم که دفتر ازدواج ایشان به همان وضع توسط فرزند برومند و امین مردم که سالیان سال در کنار پدر بزرگوارشان با روحی سرشار از محبت و شخصیت معنوی همکاری داشتند استمرار خواهد یافت که متأسفانه برخلاف تصورات این چنین نشده و دفتر، ماه‌ها به تعطیلی کشیده شد. زوج‌های جوان و خانواده‌ها از این باب سرگردان و سردرگم بودند. پیرشان چه شد، پدر روحانی زوج‌ها کجاست؟ عزیزی که قریب ۷۰ سال آزگار در غم و شادی مردم سهیم و شریک بود و بانی عقد و خوشبختی پدران و مادران و حتی اجدادشان بوده حال به کجا روی آورند.

چندی قبل اعلامیه‌ای در محافل رویت شد به این مضمون کلیه دفاتر عقد و ازدواج و سوابق دفتری شیخ هابیل به عزیزی دیگر محول شد که شنیدن این خبر برای اهالی قدرشناس خوشایند نبود و پس از رویت آگهی اکثراً در محافل از یکدیگر می پرسیدند چرا فکری به حال استمرار دفتر به همان شکل قبل نشده؟

خوشبختانه هفته قبل در خشک‌شویی سید بزرگوار آقای جواد موسوی چشمم به اعلامیه‌ای نویدبخش افتاد که دفتر شیخ هابیل با همان ترتیب و در همان محل روحانی و قدیمی توسط فرزندشان و با مدیریت جدید راه‌اندازی شده نظاره این آگهی مسرت‌بخش به قدری خوشایند بود که بلافاصله ضمن تماس با فرزندم که در خارج از کشور به ادامه تحصیل مشغول است نوید بازگشایی دفتر شیخ را داده اضافه نمودم به امید سبحان، خطبه عقدتان وفق آرزویت در همان محل و با یاد آن شیخ بزرگوار جاری خواهد شد.
ناگفته نماند که آقای میرجواد موسوی هم شدیداً از این واقعه اظهار خرسندی می‌کرد به امید خوشبختی و سعادت تمامی جوانان شهرمان و آرزوی موفقیت فرزندشان در استمرار دفتر عقد و ازدواج و خانوادهٔ محترم شیخ هابیل که سالیان سال با همین نام در شهرمان اشتهار داشته از درگاه خداوند برای آن مرحوم طلب آمرزش و مغفرت می‌نمایم. روحش شاد. (۱۸ بهمن ۱۳۹۲)

سیری اجمالی در نشریات محلی

به راستی نشریات محلی با آن همه فراز و نشیب‌ها و به چالش کشیدن و تحلیل مسائل مختلف روزمره شهرمان چه اهدافی را دنبال کرده و اصولاً فلسفهٔ وجودی و تکثر انواع نشریات به چه منظور و مقصودی تحریر و در دسترس مخاطبین قرار می‌گیرد. استقبال و خواهان هفته و دو هفته و ماهنامه‌ها تا چه حد بوده و مورد خواست اهالی است؛ آیا هر یک از نشریات مخاطبی جدی و پر و پاقرص دارد و مندرجات و مضامین هر یک با مزاج مخاطب سازگاری داشته که هر بار نشریه‌ای با آرم و نام جدید بر نشریات افزوده می‌شود؟ البته به این اصل معتقد هستیم که عرضه در مقابل

تقاضا بوده و فرهنگ حاکم بر شهر نیز مزید بر علت. لذا آیا تاکنون در این مهم از مخاطبین نظرسنجی و استفسار به عمل آمده که کدام نشریه مخاطب و طرفدار مطلوب داشته و از مخاطبی افزون برخوردار است. آیا سیر صعودی و تعدد نشریات در شهر به همان اندازه مخاطب نیز دارد و مندرجات مورد رضا و مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد؟ و یا این‌که برخی در پیشخوان باجه‌های مطبوعاتی خاک خورده و در پاک کردن شیشه‌های منازل مورد استفاده قرار می‌گیرد! یقیناً اعلام تعداد تیراژها و فروش و مانده از یک نشریه توسط سردبیران معزز کمکی مفید در شفاف‌سازی خواهد بود. اصولاً فلسفهٔ وجودی و نیاز یک جامعه به نشریات محلی متکی به دلایلی است از جمله فرهنگ و دیدگاه اجتماعی و علایق شهروندان با توجه به موقعیت جغرافیایی از جهت وسعت و توسعه شهر. مهم‌تر از آن، عدم امکانات و استقرار شبکه تلویزیونی و فعال استانی و اطلاع‌رسانی رسانه‌ای و بُعد مسافت هر شهر تا استان مربوطه که به‌حمدالله شهر زیبا و محروم آستارا دارای همهٔ موارد ذکرشده فوق می‌باشد. در این صورت است که نیازمندی اهالی یک شهر به اطلاع‌رسانی و فعالیت نشریات محلی ملموس و ضروری خواهد بود. با این‌که شبکه تلویزیونی استان در این شهر دارای نماینده و خبرنگار بوده لذا غالباً به وقت ورود مقامات و مسئولین طراز اول حضور یافته و یا این‌که کلیشه‌ای عمل می‌نماید در حالی که یکی از موارد موثر و اثرگذار که در پیشرفت امورات جاری نقش مهمی خواهد داشت همانا تهیه گزارشات زنده تصویری از اقدامات انجام‌یافته مسئولین در امر عمران و آبادانی و بهداشت و امورات فرهنگی و علمی و ورزشی و مصائب فراروی اهالی توسط خبرنگاران صدا وسیما استانی است که

متأسفانه شهر مرزی آستارا از این نعمت و موهبت نیز محروم و مظلوم واقع شده. لذا دلایل مذکور و چند دلیل دیگر ساکنین علاقه‌مند به امور شهری خود را به اطلاع‌رسانی نشریه‌ای نیازمندتر می‌نماید که شاید یکی از دلایل افزایش نشریات محلی نیز همین موارد معنونه باشد. یعنی همان اصل عرضه و تقاضا. البته موضوعی که قابل اهمیت و توجه بوده و از ویژگی خاصی نیز برخوردار می‌باشد همانا وظایف ثقیل و خطیری است که بر عهدهٔ مدیران و سردبیران محترم نشریات در تدوین و تبیین متون و مندرجات نشریهٔ تحت سلطه خود می‌باشد، یعنی مداقه در تهیه تحریریه‌ای منطبق با واقعیات دارای تازگی خاص و به دور از حُب و بغض و جناح‌گرایی و سلیقه‌ای جسارت و صداقت‌گویی. اصولاً مطالعه متون مندرج صفحات هر یک از نشریات چنین دیدگاهی در مخاطب ایجاد می‌نماید که گویی مطالب و گزارشات و تصاویر در نشریات مشابه و همانند بوده و تنها مغایرت مشهود لغات و کلمات و واژه‌های متفاوت به کار رفته و نام نشریات است که در این صورت ادامه روند مورد اشاره یکسان‌نویسی، و مخاطبین را به سمت و سوی یک نشریه سوق داده و در واقع آنچه را که از وقایع اتفاقیه شهر نیازمند است با خریداری یک نشریه به دست خواهد آورد. به نظر ایجاب می نماید تا اصحاب محترم رسانه در تبیین و تدوین موضوعات حیطه کاری به امر نشر اخبار و اطلاعات به‌روز و عامه‌پسند و پربار نمودن محتوای نشریه منطبق با معلومات و فرهنگ و اصالت شهروندان تلاشی مقبول داشته باشند که در این صورت عرصه‌های رقابتی سالم نیز ایجاد و نشریه‌ای در خور و وزین در ید دوستداران قرار خواهد گرفت. امید است روزی شاهد آن باشیم که به جای افزایش نشریات محلی با تجمیع و

همفکری اصحاب رسانه در افزایش و کثرت متون و مندرجات و پرنغز نمودن محتویات گام برداشته و تشنگان و علاقه مندان نیز از دریای معلومات و اطلاعات در تمامی زمینه‌ها سیراب گردند. (نشریه خط آخر)

ایجاد محیط تفریحی جوانان و بازنشستگان

بنا به اقتضای مسئولیتم در تمامی مکاتبات و مقالات و جلسات از مسئولان محترم شهرمان خواستار ایجاد و احیاء محیطی سالم و تفریحی متناسب با وضعیت جسمانی و سن بازنشستگان و سالمندان بوده و مُصرانه تعقیب نموده و یکی از آرزوهایم دارا بودن حیطه سالم تفریحی در شهر ما برای این فرهیختگان بود تا دربرگیرنده اوقات فراغت و متضمن سلامت جسمانی و روحی این قشر آسیب‌پذیر اعم از بانوان محترمه و آقایان باشد که اکثراً چنین اوقاتی را به وفور در روز تجربه می‌کنند. متأسفانه بارها و بارها در محافل تبلیغاتی و میتینگ حضرات نمایندگان و کاندیداتورهای معزز با شور و حالی وصف‌ناپذیر جزءِ اقوال و تعهداتشان به خورد طرفداران و مستمعین ساده‌لوح داده و به موقع به این اسوه‌های بی‌بدیل و بزرگان و فرزانگان بی‌ادعا متوسل شدند اکثراً پروژه‌ها به اجرا درآمد الّا محیط مورد نظر و کماکان شاهد وقت‌کشی این عزت‌پیشگان در پارک کوچک معلم هستیم. بانوان بازنشسته و سالمند لااقل اوقاتشان را پس از سی سال خدمت اداری، با کاموابافی و آشپزی و تعدادی نیز جلسات قرآنی و دید و بازدیدهای نوبه‌ای سپری می‌نمایند. برای آقایان پیشنهاد می‌نمایم که به انتظار معجزه نبوده، در آشپزخانه کمک همسران محترمه باشند و به کارهای خانه بپردازند که پس از مدتی خراب‌کاری و اذیت

اهل خانه، بالاخره راه خواهند افتاد. البته تعدادی آموزش قبلی داشته و این چنین می‌نمایند.

در طول این مدت به چنین نتیجه‌ای رسیدم که این آرزوی محال و ناشدنی را از سر بیرون کنم و این امر وقتی در نظرم قوت گرفت که وضعیت تدابیر مسئولین در خصوص جوانان را نظاره نمودم و با وجود تمامی سفارشات و تأکید دولت‌مردان خاصه مقام معظم رهبری در خصوص رسیدگی به امور جوانان، امکانات واگذاری و نحوهٔ استفاده جوانان از سالن‌های ورزشی تربیت بدنی و آموزش‌وپرورش برآنم داشت تا تفکر خام و ناشدنی ایجاد محیط سالم ورزشی برای سالمندان را از ذهن خارج و از خیر آن بگذرم و این بار از متصدیان و مسئولان محترم درخواست اتخاذ روشی معقول در ایجاد محافل ورزشی به جوانان بنمایم زیرا در اوقات مختلف و به وقت تردد در سالن‌های ورزشی تربیت بدنی و آموزش‌وپرورش مشاهده می‌نمودم که جوانان از امکانات موجود ورزشی بهره‌مند هستند با مقایسه وضع بازنشستگان و سالمندان خوشحال بودم که اگر آنان نیازی به چنین امکان رفاهی ورزشی ندارند، لااقل فرزندانشان از امکانات مذکور بهره‌مند هستند و از این جهت مشکلی ندارند. متأسفانه پس از کنکاش و پرس‌وجو کاشف به‌عمل آمد که زهی خیال باطل. این عزیزان نیز جهت استفاده از اماکن ورزشی و دولتی و پر کردن اوقات فراغت خود می‌بایست مبالغی پرداخت نمایند که تعدادی مجبور به حق‌السهم خود به صورت دُنگی از محل جیب‌خرجی روزانه‌شان می‌باشند. نمی‌دانم مسئولین محترم دارای فرزندانی در چنین شرایط هستند یا خیر و اگر نیستند از این ماجرا باخبرند که در شهری فرهنگی و مرزی و محروم با وجود امکانات موجود ورزشی فرزندانمان جهت

استفاده از اماکن مذکور به صورت ساعتی وجهی به‌عنوان اجاره پرداخت می نمایند البته صابون این منابع درآمد به تن بازنشستگان خورده یعنی بنده جهت حفظ سلامت و ایجاد شور و تحرک همکارانم ضمن مکاتبه با تربیت بدنی آموزش‌وپرورش درخواست واگذاری سالن ورزشی به صورت ساعتی کردم توسط مسئول محترم تربیت بدنی استقبال گرمی به عمل آمد لذا به محض ورود به دفتر ایشان فرم قراردادی ارائه و شماره حسابی اعلام شد تا ابتدا وجه واریز سپس مجوز صادر گردد که به محض اتمام پیش‌پرداخت و عدم اعتبار در کانون از ورود بازنشستگان آجا و ناجا با دارا بودن بیش از شصت سال جلوگیری به عمل آمد.

چنین تصوری در نظرم خطور کرد لابد این اماکن در تربیت بدنی و آموزش‌وپرورش خصوصی‌سازی شده وگرنه به چه دلیل از محیط دولتی وجهی وصول گردد؛ از طرفی اگر هم خصوصی‌سازی شده چه لزومی داشت تا مالکین به وقت تفکیک املاک خود برابر مصوبات مقداری معین به صورت رایگان در اختیار آموزش‌وپرورش قرار دهند. اگر گوشه چشمی به اماکن واگذاری بایر به آموزش‌وپرورش داشته باشیم خواهیم دید که این املاک با متراژهای هکتاری و در بهترین محل در تملک آموزش‌وپرورش بوده که بدون بهره‌وری سالیان متمادی است بلااستفاده و هرز رفته و جولانگاه اشخاص غیر گردیده به چه منظور اماکن باارزش به صورت رایگان و قانونی در اختیار آموزش‌وپرورش قرار می‌گیرد؟ مگر نه این‌که جهت ایجاد محیط آموزشی و ورزشی جهت جوانان و دانش‌آموزان بوده؟ آیا با انتصاب شایسته مسئولین محترم آموزش‌وپرورش که نبض تربیتی و شکل‌گیری اخلاقی و آموزشی فرزندانمان در اجتماع به دست این

عزیزان سپرده شده و مسئولیت آینده‌سازی جوانان و ایجاد محیط سالم ورزشی و تفریحی با این بزرگواران است تاکنون بازخواستی شده که چرا این املاک مورد بهره‌برداری قرار نگرفته و به هرز رفته و با این‌که روز به روز هم با ارزش افزوده چشمگیری مواجه می‌باشند بهره‌برداری نمی‌شود؟ آیا نمی‌توان با مدیریتی مطلوب و هماهنگی با شهرداری و اعضای محترم شورای شهر در صورت کسر اعتبار از محل عوارض و درآمدها و حتی هماهنگی با استانداری محترم و اوقاف از محل وجوهات پرخیر و برکت امامزاده در ایجاد محیط ورزشی و آموزشی و تفریحی سالم برای جوانان و حتی بازنشستگان و سالمندان تلاش نمود که البته وظیفهٔ نماینده محترم مجلس شهرمان در این خصوص بسیار کارساز خواهد بود. با توجه به این‌که شهروندان در تمام امور انواع عوارض و مالیات حتی هزینه‌های زباله خود را به تناسب متراژ ملک و (۵٪) بابت عوارض سالانه آموزش‌وپرورش به شهرداری پرداخت می‌نماید باید هم فرزندانشان جهت بهره‌مندی از اماکن ورزشی دولتی بها پرداخت نمایند. علی‌ای‌حال حتم دارم هضم این مقوله برای شهروندان نیز دشوار خواهد بود. نمی‌دانم برای مسئولین ذی‌ربط محترم چطور؟ یقیناً این بار نیز همانند انواع مقالات قبل به مصداق:

ثمری گر ندهد آن، فغان خواهد شد
اثری گر نکند ناله، دعا خواهم کرد

بی‌جواب خواهد ماند.

با توجه به طرح این مهم جهت تنویر افکار مسئولین محترم و شهروندان دلسوز و اعضای محترم شورای اسلامی شهر در حد اطلاع به چند مورد از زمین‌های کلان و باارزش بایری که سالیان متمادی

است در مالکیت آموزش‌وپرورش قرار گرفته و تا این لحظه نیز هرز رفته و بلااستفاده و هیچ پروژه و طرحی آموزشی و رفاهی و تفریحی روی این املاک اجرا نشده اشارتی می‌نمایم تا لااقل اگر باز هم قصد احیا ندارند به عنوان پارکینگ عمومی که محیط بسیار مناسب و پردرآمدی نیز می‌باشد به صورت مقطعی مورد استفاده قرار گیرد شاید فرجی شده مجبور به دریافت مبالغ از جوانان به وقت استفاده از اماکن ورزشی نباشند.

۱. محل هکتاری معروف به پیش‌آهنگی در ساحل به یاد دارم در اوایل پیروزی انقلاب ساختمانی با تمام تجهیزات در آن محل احداث شده بود و بهره‌برداری نیز می‌شد که به طور معجزه‌آسایی غیب شد. حتی تعداد قابل توجهی میل‌گرد درمحل موجود بود که در زمان صدارت جناب آقای هاشمی در جلسه شورای آموزش‌وپرورش مطرح نمودم. قرار شد تکلیف میل‌گردها روشن شود که حتماً انجام شده زیرا ایشان در این گونه موارد حساس و پیش‌قدم هستند.

۲. زمین بسیار مرغوب بایر و بلااستفاده دو نبش در انتهای خیابان ساحلی اول شریعتی شرقی

۳. زمین بسیار بزرگ و بلااستفاده محوطه سالن ورزشی آزادی که به محل تجمیع اقلام فرسوده و اسقاط تبدیل شده که ان‌شاءالله از محل فروش اقلام فرسوده و آهن‌آلات دپوشده به وضع نابسامان و اسف‌بار سالن مذکور و تهیه وسایل ورزشی فکری شده باشد.

ان‌شاءالله مابقی املاک در ید آموزش‌وپرورش نیز توسط برادر عزیز و دلسوزمان حاج آقا هاشمی به سمع و نظر شهروندان خواهد رسید. و امیدوارم انگیزه واگذاری املاک باارزش که به طور رایگان در ید آموزش‌وپرورش قرارگرفته مشخص گردد که هدف از قانونمند شدن

این مهم چیست و به چه منظور رایگان تحویل می شود مگر نه این‌که جهت ایجاد اماکن آموزشی و ورزشی و تفریحی دانش‌آموزان همان شهر بوده آیا تا به حال با این‌که شهر ما در طول دوران انقلاب شاهد صدارت چندین رئیس اداره بوده یک مورد بهره‌برداری مفید از این اماکن معمول شده؟ اگر هم فقدان اعتبار مد نظر باشد، می‌توان با مصوب نمودن در شورای اداری مربوطه با فدای یک قطعه از املاک و فروش آن ملکی دیگر مورد ساخت‌وساز قرار گیرد.

به امید رسیدن به آرزوهای محال (نشریه خط آخر)

روح هنر و ارزش هنرمند در شهر

هنر موهبتی است الهی هدیه‌ای است از الطاف بی‌کران خالق بی‌آغاز بی‌پایان که بر بندگانش ارزانی شده هنرمند نظرکرده‌ای است که این موهبت خدادادی را در خود یافته و عینیت می‌بخشد. همچنین است زیبایی و سرسبزی و چشمه‌های فیض و رحمت، دریاها و رودها و طنازی ستاره‌ها که از سخای لایزالی معبود به نقاطی از جغرافیای عالم از بخشش و کرمش، که به‌حمدالله ساکنین شهر ما نیز از این چشمه پربرکت بی‌منت برخوردارند و به داده‌های لایزالی نیز شاکر.

پس باید به شکرانه این نعمت و کرم و داشته‌ها فرزندانی لایق و بافرهنگ خلاق و متقی در محیطی امن و در این دیار بهشتی رشد و خودنمایی نمایند و الحق این چنین بوده و اگر غیر از این بود از دیرباز شهرمان در کشور به ریشه‌کن کردن جهل و بی‌سوادی معروف و فخر نمی‌نمود. خداوند سبحان را ثنا گوییم که مسئولین نظام مقدس و تراز اول شهرمان نیز در بسط و توسعه این موهبت الهی فرهنگ و هنر کم نگذاشته و مشوق و راه‌گشای ذوق جوانان هنرمند و پیشگام

در این عرصه هستند. هنرهایی چون شعر و شاعری، نقاشی و خوش‌نویسی، ورزش و موسیقی، حفظ و قرائت قرآن، بازیگری و تئاتر و ... که نظیرش روز ۹۳/۱۱/۱۶ در سالن نمایش قربان‌پور در برنامه «شب شعر» نمایان بود.

فرهنگ بالا و نزاکت شرکت‌کنندگان، نظم و ادب و منش حضار و سکوت پرمعنی خانواده‌ها با آن همه ازدحام، اجرای بسیار زیبای برنامه‌های تدوینی و هنرنمایی هنرمندان و اشعار و قطعات قرائت‌شده خاصه حضور صمیمی مسئولین همه و همه هر بیننده‌ای را به وجد و تحسین وامی داشت.

اما موضوعی که باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد مربوط به مسئولین محترم ذی‌ربط می‌باشد. باید دید مشابه این برنامه‌های فرهنگی و ادبی و هنری در طول سال به میزان علایق و استقبال مردم فرهنگ‌دوست بوده تا چه اندازه هنرمندان مستعدمان توسط مسئولین محترم حمایت می‌شوند. ادارات محترم فرهنگ و ارشاد و آموزش‌وپرورش و تبلیغات اسلامی که وظایفشان در نام پرمعنی‌شان نیز مستتر است تا چه حد در اشاعه و برپایی برنامه‌های فرهنگی و ترغیب و تشویق هنرمندان پیشرو و اثرگذار هستند.

یقیناً اگر برنامه‌ریزی مدون و مستمری در ترغیب و تشویق هنرمندان و ورزشکاران قدر شهرمان و جوانان تدوین گردد، مورد خواست و حمایت جناب فرماندار و امام جمعه محترم و شهرداری را نیز به دنبال خواهد داشت.

به اصطلاح استارت و برنامه‌ریزی به موقع از اهمیت خاصی برخوردار است.

به گونه‌ای که آغاز حرکتی فرهنگی و هنری و ورزشی در ایجاد بسترهای لازم در این بُعد، مبارزه‌ای شدید و جدی با اشاعه فساد و مانعی قوی در سوق و رغبت جوانان به روی آوردن اعتیاد و قهوه‌خانه‌ها و اماکن ممنوعه خواهد بود. محفل شب شعرا خیر نشان از استعداد و هنر جوانان مستعد شهرمان بود که با تقویت هنر ذاتی نهفته خود حرفی برای گفتن داشتند پس باید با بسترسازی و مهیای امکانات به حرفشان گوش فرا داده قبل از آن‌که به اماکن غیرمرتبط روی آورند، موجبات شکوفایی و تبلور بیشتر استعدادهای نهفته خدادادی آنان را فراهم نمود و یقین داشت که سرمایه‌گذاری در مقاطع هنری و ورزشی مسلماً از سرمایه‌گذاری و هزینه‌ها در ایجاد برنامه تبلیغی و ممانعتی و مبارزاتی مواد افیونی کاسته و مقرون به‌صرفه و صلاح نیز خواهد بود. پس با اتکال به خداوند متعال، جوانان خوش‌ذوق و مستعد و هنرمندان به مصداق شعر تقدیمی به پا خیزید و ریشه فساد و اعتیاد و سستی و لاابالی‌گری را در جامعه با هنرنمایی خود بخشکانید.

ای اهل هنر چشم و چراغ دل مایید
این گونه خموشانه در اندوه چرایید
ای نغمه‌گران بر لبتان شور غزل کو
چون بلبل سرمست به هر گل بسرایید
در بزم طرب گاه سه گاهی بنوازید
خود جامه‌دران از چه پی شور و نوایید
بر رشته هر تار دو صد نغمه بریزید
اندوه مجویید و به شادی بگرایید
گلبانگ طرب از رگ هر چنگ برآرید
غم‌های کهن را ز دل ما بزدایید

سازی غزلی ولوله یی بانگ نشاطی
آن گونه خموشید که گویی به عزایید
یک قول هماهنگ ز صد ساز بر آرید
تا جامعه داند که هنرمند شمایید
ای چامه سرایان به درودی به سرودی
بر قصر دلاویز غزل در بگشایید
ای توده نقاش دل افسرده مباشید
این گونه به دندان سرانگشت مخایید
بر کاغذ بی‌رنگ دو صد رنگ بپاشید
بر پیکر بیمار هنر جان بفزایید
ای یار هنر پیشه بگو نقش شما چیست
از پردهٔ غم بر زبر صحنه برآیید
چون روز تماشاست ز بازی مگریزید
از پرده برایید که خود را بنمایید
حیف است هنر در کف هر بی‌هنر افتد
دردانه گهر از دهن سگ بربایید
ای پاک‌دلان رنج هنرمند مخواهید
بر جای هنر بی‌هنران را مستایید
در بزم خدایان غزل عود بسوزید
بر فرق عروسان هنر قند بسایید
ای باربدان چنگ نشاط‌آورتان کو
ای خلیل هنرمند ز خلوت بدرایید
چون زُهره برآیید و به ما نور بتابید
ای اهل هنر چم و چراغ دل مایید (شعر از مهدی سهیلی)

گل بود به سبزه نیز آراسته شد!

نظاره هجمه بنر و پرده‌های تبریک به مقامات از هر رسته و گروه اعم از رؤسای ادارات و بانک‌ها و مجالس ترحیم و زوارها و انواع تبلیغات و اتحادیه و تعاونی‌ها مدارس و دانشگاه‌ها در شهر کم بود، تبریکات پیامی اخیر قبولی‌های کنکور در مقاطع ارشد و دکترا نیز به آن آراسته شد. وای از آن روزی که اولیایی ورودی فرزندش به اول ابتدایی را با چاپ بنر تبریک گفته باشد، آن وقت است که در اثر فقدان محل نصب باید شاهد روییدن انواع پرده و بنر در شاخ و برگ درختان شهرمان باشیم.

در رابطه با شدت کثرت بی‌رویه پرده‌نویسی و بنر تبلیغات، تاکنون در رسانه‌های محلی نقدهای معترضه فراوانی معمول شده به نظر وقت آن است تا اعضای محترم شورای شهر و مسئولان مرتبط ضمن چاره‌جویی منطقی، بدعت نأموس متداول را قانون‌مند و منسوخ نمایند. ضمناً به عزیزانی که در نصب پرده‌های مذکور بنا به عللی مُصر می‌باشند به اصطلاح وحی مُنزل است، پیشنهاد می‌شود در ابراز اخلاصشان به فرد مورد نظر با درج متن تبریک در نشریات محلی که یک کار فرهنگی نیز خواهد بود خواهشاً وسیله پیامک و تهیه یک جعبه شیرینی به موضوع رضایت دهند و اگر باز هم قانع نشدند، به در و دیوار منزل شخصی فاتح الصاق گردد تا این گونه ظاهر شهر کریه‌المنظر نباشد.

علل ناکارآمدی مدیریتی

از این‌که برخی ادارات در اعمال مدیریتی مانا، با نارسایی و تنش‌های گاه و بی‌گاه مواجهند و غالباً ضعف مدیریتی نیز ملموس می‌گردد، بنابراین ایجاب می نماید تا علت‌یابی شود و انگیزه نیز مدنظر قرار گیرد.

پرواضح است که اثرات سوء و ترکش چنین فرایندی به بدنه جامعه اصابت کند و به بروز ضرباتی بر پیکره نظام نیز ختم گردد.

یکی از مهم‌ترین اصل در ایجاد مدیریت پایدار همانا به گزینش و انتخاب اصلح نیروی انسانی کارآمد و متخصص و مجرب همان مجموعه دلالت دارد. لازمهٔ این کار انتخاب مدیر و کارمندان در گماردن مشاغل حساس کلیدی، از مجموع کادر همان اداره خواهد بود که سالیان متمادی به صورت پلکانی و طی مراحل کسب تجربه نموده و به امور مدیریتی و اجرایی اشرافیت دارد. بزرگترین و اولین حسن چنین گزینه، تجربه چندین ساله‌ای است که فرد منتصب دارا بوده و به محض ورود و تصاحب کرسی مدیریتی و کاری سردرگم نشده و با اعتماد به نفس ایفای وظیفه نموده و نیازی به زمان جهت فراگیری زیر و بم اداری نیز نداشته و احیاناً توسط سایرین به سخره گرفته نخواهد شد.

متأسفانه بعضاً گزینش‌ها سلیقه‌ای و رابطه‌ای بوده و افرادی از ارگان و نهادی غیرمرتبط و بدون دخالت رده‌های مافوق سلسله مراتب، انتخاب می‌شود که فرد مورد نظر تهی از تخصص و تجربه در حیطه مسئولیتی انتصابی بوده و تبعات قهقرایی و مشکلات مضاعفی نیز پیامد خواهد داشت. با این اوصاف، یک پزشک در امور تخصصی مرتبط کاری‌اش مفیدتر خواهد بود تا یک غیرپزشک؛ و یا یک فرهنگی با تمام تجربیات و آموخته‌هایش کارایی مؤثری در محیط کاری خود خواهد داشت تا به مسئولیتی جدیدی که با تجربیات قبلی وی منافات داشته و مترادف نمی‌باشد. همین طور یک نظامی در سازمان خود، تجربه و مشاهدات عینی چندین ساله ثابت نموده که مدیران و کارمندان منتخب کلیدی از چارت سازمانی متبوعه به

مراتب موفق‌تر از آنانی که از ارگانی غیر موازی مأمور می‌گردند بازدهی مقبول و مطلوبی خواهند داشت و طبعاً چنین مدیریتی ارتضای ارباب رجوع و کارمندان را نیز حاصل داشته و مدیر منتخب نیز بدون اتلاف وقت و نیاز به کارآموزی به رتق و فتق امور خواهد پرداخت. در چنین مواقعی است که مدیران کارآمد به وقت وقوع حوادث غیرمترقبه و برخورد با بحران‌ها دست‌پاچه نشده و به راحتی اعمال مدیریت خواهند نمود. در واقع مدیر موفق مدیری است که صرفاً مختص دوران بزم نبوده و با بهره‌وری از تخصص و تجربه مدیر رزم نیز باشد. (نشریه آستارای فردا- دی ۱۳۹۶)

میراث بلاوارث

چرا به آثار و بناهای تاریخی آستارا که به منزلهٔ شناسنامهٔ فرهنگی و سنن اجدادمان می‌باشد تا این حد بی‌توجهی می‌شود؟ چرا در حفظ بناهای باقدمت و با ارزش تاریخی اهتمام و دلسوزی به عمل نیامده؟ در عدم حفظ و نگهداری و حراست از آثار باستانی و تاریخی شهر به جامانده از جنگ جهانی دوم و حملات سالدات‌های روس و دموکرات‌ها واقعاً چه کس یا کسانی مقصر هستند؟

دست‌آوردها و بناهای قدیمی که گویای تاریخ و سبک زندگی پیشینیان و اجداد گذشته بوده و دنیایی از خاطرات تلخ و شیرین در خود جای داده تا چه اندازه اهمیت داده شده؟ متأسفانه از شواهد و قرائن چنین نتیجه‌ای مأیوس‌کننده حاصل می‌شود. علاوه بر آن‌که هیچ دلسوزی و توجهی در حفظ آثار معمول نشده در نابودی و تخریب برخی از آثار هم کوتاهی نگردیده، در نتیجه این رویکرد غم‌انگیز نشان از عدم دلسوزی و بلاوارث بودن میراث فرهنگی و آثار کهن شهر

دارد. به چند مورد از مکان‌هایی که شامل بی‌مهری و بی‌اعتنایی شده اشاره می‌گردد:

الف ـ ساختمان تاریخی موجود در منطقه صفر مرزی گمرک که به روایتی در سال (۱۲۰۵ ه ش) توسط معمار بلژیکی به سبک معماری اروپای شرقی ساخته شده این ساختمان می‌توانست به منزله اوراق هویت ملی شهر محسوب گردد. البته اخیراً تصمیماتی در مرمت و احیاء آن اتخاذ شده و دو ساختمان مشابه با اسکلتی کاملاً چوبی و شومینه‌های دیواری با درب‌های چدنی درهمان نزدیکی که به عنوان خانه‌های سازمانی کارمندان در حال تخریب و متروکه قرار دارد.

ب ـ ساختمان معروف شهرداری و سینمای قدیم که متأسفانه در اثر بی‌تدبیری دست‌اندرکاران وقت به سینما سوخته مشهور و سال‌هاست به حالت کنونی و به اصطلاح باستانی درآمده و تبدیل به آینه دق اهالی گردیده.

ج ـ ساختمان قدیمی روبه‌روی باغ ملی در ید نیروی انتظامی به جامانده از متجاسرین.

د. دو حمام معروف و قدیمی با سبک دوران صفویه به نامان حمام حاجی در قنبرمحله و علی‌قلی بیگ در کوچه محرم‌نژاد که کلاً تخریب و با خاک یکسان شدند.

هـ ساختمان معروف حکیم نظامی که خوشبختانه با همت و پشتکار مجدانه عده‌ای از اهالی فرهیخته و دلسوز از متروکه شدن این بنای باارزش ممانعت کردند و با همت مسئولان وقت به موزه تبدیل شد. اما نه در شأن این بنای تاریخی با بزرگان تحصیل‌کرده در آن و خاطرات نهفته در اذهان شهروندان فرهیخته که از این مکان علمی فارغ‌التحصیل شدند.

البته بناهای تاریخی دیگری در شهر و حومه وجود دارد که حضور دلسوزانه و آگاه برادرمان آقای داریوش ملک‌زاده در اداره میراث فرهنگی یقیناً مثمرثمر خواهد بود و این وجود رسانه‌ای در لباس کدخدای بیسواد اقدامات خرسندسازی در حفظ آثار و میراث فرهنگی شهر به یادگار خواهند گذاشت. (نشریه آستارای فردا ـ آذر ۱۳۹۶)

آیا در قانون مدنی، حقوقی برای شهروندان منظور شده است؟!

۱. کدام مسئول و اداره‌ای در به‌کارگیری و اجرای چنین قوانینی مدون وظیفه دارد؟ آیا تا زمانی که شهروندان لب به اعتراض نگشایند وظایف قانونی و محوله اجرا نخواهد شد؟ برای نمونه انگیزه طرح پیاده‌رو و خیابان و تابلوهای معرف در نقشه‌های موجود شهرداری به چه منظور بوده و لحاظ ردیف سازمانی سد معبر و تخصیص نیرو و وسیلهٔ نقلیه به چه معنی است؟ برای نیل به جواب سوالات کافی است به پیاده‌روهای خیابان‌های اصلی خاصه خیابان معروف به راستهٔ شکوری مراجعه و به عین شاهد بود که عابرین نگون‌بخت از میان انبوه وسایل موجود چیده‌شده مغازه‌ها در پیاده‌روهای کاملاً کم‌عرض و غیراستاندارد حتی خیابان اشغال‌شده مقابلشان چگونه گذر نمایند به خصوص که چند کودک و یا کالسکه همراه داشته باشند؟

۲. متأسفانه مدت‌هاست انواع خودروهای پخش مواد غذایی و ارزاق سوپری با کامیونت‌های نیمه‌سنگین و وانت‌ها بدون رعایت اصول ترافیکی در سطح شهر تردد می‌کنند و در هر بازه زمانی دلخواه و در پرترددترین ساعات حتی به حالت دوبله و بدون توجه و احترام به

حقوق شهروندان توقف و به پخش ارزاق مشغولند. انگار مطمئن هستند که بازدارنده و برخوردی با تخلفشان نخواهد بود. آیا وقت آن نرسیده تا فکری اساسی در رفاه حال شهروندان و رعایت حقوق مدنی از طریق شورای محترم ترافیک معمول گردد تا خودروهای پخش در ساعات کم‌تردد و خلوت اقدام به پخش نمایند؟

۳. مدت‌هاست اشخاص معلوم‌الحالی که غالباً نیز غریبه و مشخص هست که از سایر شهرهای گداپرور می‌باشند در سطح شهر به تکدی‌گری مشغولند. پرواضح است که اکثراً در پوشش گدایی امنیت شهر را نیز به مخاطره خواهند انداخت. و چه بسا انواع سرقت‌ها نیز توسط همین افراد معلوم به وقوع می‌پیوندد. آیا قانونی در برخورد با بر هم‌زنان نظم و زیبایی جامعه و شهری توریستی وضع نشده؟ آیا ادارات متولی، وظیفه‌ای در جمع‌آوری متکدیان مزاحم و تحویل به مراکز مرتبط ندارند، تا در ایجاد آرامش و امنیت پایدار سهیم باشند؟

لذا با توجه به این‌که بارها در رابطه با بندهای موصوف و برخورد قانونی با متخلفین و مزاحمین مدنی و رعایت حقوق و ایجاد آرامش در سطح شهر توسط رسانه‌ها یادآوری معمول گردیده ان‌شاءالله در سال جدید شهروندان شاهد اقدامات عزیزان مسئول پیرامون موارد معنونه خواهند بود. (نشریه آستارای فردا- اردیبهشت ۱۳۹۷)

گل بود به سبزه نیز آراسته شد (اندر احوالات پروژهٔ رستوران و تالار دریای ساحل مخیری)

اواخر خردادماه خبر کلنگ‌زنی رستوران و تالار دریایی ساحل مخیری در نشریات و فضای مجازی منتشر شد. خبری خوب که با دعوت از عده‌ای معتمد محل و حضور نماینده محترم مردم در مجلس

شورای اسلامی و تنی چند از اعضای شورای اسلامی و شهردار محترم و سرمایه‌گذار طرف قرارداد، مراسم کلنگ زنی به مبارکی انجام گرفت.
قدر مسلم ترغیب سرمایه‌گذاران در اجرای پروژه‌هایی ضروری و سودآور علاوه بر جذب توریست و ارتقاء اکوتوریسم و گردشگر موجب شکوفایی شهر شده راه‌گشایی اثربخش نیز در امر اشتغال‌زایی که دغدغهٔ اصلی دولت‌مردان می‌باشد خواهند بود.
اما موضوعی که مورد تعجب و سوال اکثریت شهروندان است به انتخاب محل اجرای پروژه دلالت دارد. تنها میحط مناسبی که نزدیکترین محل و تفرجگاه خانواده‌هاست که به راحتی و بدون نیاز به وسیله نقلیه مورد استفاده قرار داده و اوقات فراغتشان را سپری می‌نموند، متأسفانه حوادث طبیعی و قهر طبیعت با پیشروی بی‌سابقه دریا در دهه هفتاد قسمت اعظم ساحل را از حالت بکر خارج کرده و در خود بلعید. حتی ساختمان‌های موجود را نیز فرو برده و سه طبقه را به یک یا دو طبقه تقلیل داد. البته دریا را نمی‌توان مقصر قلمداد کرد زیرا به منزل اولیه خود بازمی‌گشت. این مردم بود که به حریم دریا تجاوز کرده بود. که با عملی شدن پروژه تالار و نادیده گرفتن رقوم ساحل بار دیگر چنین اشتباهی تکرار خواهد شد.
به هر طریق با اجرای سدبندی تعجیلی و غیرتخصصی جهت مقابله با پیشروی دریا ساحل زیبا و دست‌نخورده به وضع و حال فعلی درآمد که شاهد هستیم و محدوده باریکی جهت بهره‌مندی اهالی از طبیعت و موهبت خدادادی باقی بود که آن هم با هجمه مسافرین تابستانی و ازدحام جمعیت به چالش کشیده می‌شود.
سؤالی که در افکار عمومی خطور کرده این‌که چرا در اجرای پروژه‌ای مهم و صرف اعتبارات کلان نزدیک‌ترین و راحت‌ترین مسیر ساحل

آن هم بدون رعایت حریم قانونی که حتی تاکنون ساخت و سازها هم ممنوع بوده انتخاب می‌گردد؟

در حالی که منطقه محدوده ساحل شریعتی تنها ساحلی است که چشم‌انداز زیبا و بی‌نظیرش با طلوع صبحگاهی خورشید و مهتاب شبانه مستقیماً در دید شهروندان بوده و سنگ صبوری به نام ساحل داشتند. حال دو سال بعد چگونه ساختمانی مرتفع و دیوارهای بتنی را در مقابل دیدگاهشان تجسم نمایند، طبیعت کوه و جنگل‌ها که سال‌هاست به تاراج رفته، تنها ساحل طبیعی نیز این گونه تصاحب می‌شود. فرداست که سرمایه‌داران و متمولین، دریا را هم معامله خواهند کرد آن وقت هست که باید گفت دریا متری چند؟

آیا بهتر نبود با کمی تعقل و تفکر و تجسس و نظرسنجی از صاحب‌نظران متخصص محلی اقدام به اجرای پروژه نموده در کلنگ‌زنی تعجیل نمی‌شد؟ آیا ممکن نبود پروژه‌ای زیبا و در نوع خود بی‌نظیر در شهر به ساحلی بلامعارض و مقبول عامه انتقال می‌یافت که در این صورت برای یک بار هم شده حقوق شهروندی مد نظر قرار می‌گرفت و برای نیل به این هدف متعالی به طور مثال از ساحل موجود و طبیعی قبل یا بعد از اسکله به موازات ساحل صدف و یا ساحل معروف به «تراب کومه‌سی» استفاده می‌شد؟

متأسفانه سال‌هاست ساحل زیبا و طبیعت صاف و مسطح هکتاری جنب اسکله در سفیر امید که مورد استفاده بهینه خانواده‌ها و استقبال گردشگران بود، به ناگاه و ظالمانه مسدود و فنس‌کشی شده محوطه ممنوعه اعلام و به نیزاری زننده و نامأنوش تبدیل شد و با این ترفند تنها تفرجگاه بلامعارض و دنج خانواده‌ها از یدشان خارج شد که همه ساله خانواده‌هایی نیز با فروش مایحتاج مسافرین ارتزاق

می‌نمودند، مدتی است عده‌ای به عناوین مختلف عرصه را به شهروندان حتی پرندگان و خزندگان تنگ نموده و موجبات نارضایتی را فراهم نمودند.

آن از برکه سفیر امید که خصمانه تمام حیوانات موجود زنده به گور شده و زیستگاه پرندگان مهاجر با تمام اعتراضات افاقه نکرد و این هم از ساحل زیبا و مناسب جنب اسکله!

چرا از منابع ملی و طبیعی به درستی حراست و مراقبت نشده و این گونه مورد تعرض و چپاول قرار می‌گیرد؟ متأسفانه زمین‌خواران و سوداگران املاک و متصرفان منابع ملی و طبیعی کم بود تعرض آشکار به محوطه مورد علایق اهالی نیز افزوده شد. یعنی «گل بود به سبزه نیز آراسته شد» (نشریه آستارای فردا ـ امرداد ۱۳۹۷)

گذری در روادید مرزی

در سال‌های ۱۳۶۸ شاهد فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با تمام ید بیضا و برچیده شدن دروازه‌های آهنین و سرحدات بودیم. مرزی که از دوران کودکی به‌گونه‌ای تفهیم و تلقین شده بود که حتی با اشاره انگشت نیز جرئت نشان دادنش را نداشتیم و شاهد بودیم که اتباع آذری در آن سوی مرز پس از حدود هفتاد سال شادمان به شهرمان سرازیر شده و اقربا و اقوامشان را یافته و با چشمانی اشک‌آلود و یک نوع سادگی و صمیمیت خاصی همدیگر را در آغوش می‌گرفتند. خواهر، برادر، عمو، عمه و خاله گمشده سالیان متمادی که عده‌ای نیز با ترس و بیم مکاتباتی با هم داشتند، حادثه‌ای که در طول تاریخ بی‌نظیر و غیرمنتظره بود.

مطالب و مباحث در این باب متصور است که در این مقوله به طرح شمّه‌ای بسنده می‌شود سهم مرزنشینان شهرمان از این بازگشایی تا چه حد بود؟

قدر مسلم شهروندان عزیز روزهای اولیه بازگشایی مرز دو کشور را به خاطر دارند و محلی که از دیرباز در شهرمان به نام پل مرز معروف پلی که مانده از جنگ جهانی دوم و ساخته به دست روسیه تزاری بوده و فقط شاهد دورنمای ستون‌های آن بودند به خاطر دارند که چه غوغایی در خیابان‌های شهرمان برپا شده بود تعداد کثیری از شهروندان با بساط در حاشیه خیابان‌ها خاصه مقابل شهرداری سابق و خیابان گمرک به دست‌فروشی و دادوستد اجناس و اقلام روسی پرداخته و اشیای باارزش و حتی عتیقه‌جات که توسط آذری‌ها نیز رأساً خود اقدام به فروش اجناس می‌نمودند. عده کثیری از جوانان بیکار و خانواده‌ها که به‌حمدالله برخی نیز به مرور زمان تاجر موفقی شدند مشغول دادوستد بودند خیابان‌ها و حتی شهر چهره خاصی به خود گرفته و تا پاسی از شب حتی از استان‌های هم‌جوار نیز به شهرمان سرازیر می‌شدند پول رایج کشور مقابل روبل به منات معروف و به نام‌های محلی (شیروان و مَمَّد) خوانده می‌شد که بی‌ارزش و با نازلترین و کمترین نرخ معامله می‌شد. اتباع آذری کشور همسایه در مقابل اجناس و متاع باارزش خود اقلامی از قبیل انواع آدامس‌های بادکنکی، زردچوبه، حنا و پارچه‌های معروف به ژرسه که در کشورمان نیز طرفداری نداشته و قیمتی ناچیز داشت به اصطلاح به صورت پایاپای به کشورشان حمل می‌نمودند؛ به گونه‌ای که در اثر ازدیاد تقاضا و داشتن سود قابل توجه اکثریت قریب به اتفاق اهالی

و مغازه‌داران به امر پارچه‌فروشی روی آورده و حتی تعدادی از بازاریان با تغییر موقت شغل به وارد نمودن اقلام مذکور روی آوردند.
این روند مدت‌ها ادامه داشت و اتباع کشور مقابل تا توانستند آدامس بادکنکی و زردچوبه و ... به کشورشان انتقال دادند تا این‌که به مرور با ساماندهی توسط مسئولین و مرزبانان دو کشور ترددها کنترل و نهایتاً مقررات گذر مرزی تا شعاع ۴۵ کیلومتری برقرار شد. اما از حال و هوای سه پاساژ موجود (وصلی، نور، عمیدی) یادی بکنیم که تا آن زمان هیچ رونقی نداشته و کلاً خالی از سکنه بود و کسی حاضر به خریداری حتی یک باب صدهزار تومان نیز نبود و مغازه‌های تازه ساخته‌شده کوچک بازارچه ساحلی نیز پنجاه هزار تومان خریدار نداشت. فقط در طبقه فوقانی پاساژ وصلی اداره ثبت اسناد شهرمان با کارمندان قدیمی و ریاست برادرمان آقای جوادی مستقر بود و لاغیر. که به حمدالله با بازگشایی مرز، بازار تجارت رونق و انواع پاساژها نیز احداث گردید. صرف نظر از نحوهٔ ناخوشایند تجارت چمدانی و مشکلات پیش رو پس از اشباع کشور همسایه و نوپا از انواع متاع یادشده، جوانان و بازاریان شهرمان به سمت معاملات بازرگانی واردات و صادرات روی آورده و به یک‌باره چهره بازار دگرگون شد و مسیری جدید آغاز، این بار شاهد تخریب اتاق‌های خانه مسکونی و تبدیل به مغازه‌ها شده و اکثریت روی به گشایش دفاتر بازرگانی آورده و در کمترین زمان مبادلات بازرگانی که تعدادشان به بیش از هزار نیز رسید. خدا را شکر شهرمان که مدت‌ها در بن‌بست شدید اقتصادی و تجاری قرار داشت و ساکنین نیز از نظر بنیه مالی ضعیف و فاقد درآمده به یک‌باره چهره‌ای دیگر به خود گرفت. تعداد کثیری از شهروندان نیز به نان و نوایی رسیدند (صرف نظر از این‌که متأسفانه

عده قلیلی به انحراف کشیده و مشکلاتی برای خود و خانواده و حتی کشورمان به بار آوردند و تعدادی نیز به فکر تجدید فراش افتادند) در ادامه مقوله، جهت ساماندهی دست‌فروشان خیابانی و رفع ترافیک که صبح‌ها اجناس با گاری دستی و دوچرخه به محل حمل می‌شد فروشندگان به خیابان ساحلی بازار ساحلی بازار ماهی‌فروشان فعلی هدایت و با برپایی میزهای چوبی موقت اقدام به فروش اجناس روسی نمودند که به «تخته بازار» مشهور شد. محلی بسیار صمیمی و گرم که همهٔ فروشندگان را جوانان و شهروندان عزیزمان تشکیل می‌دادند. محیط به‌گونه‌ای صمیمی بود که کلاً نشانگر یک خانواده بزرگ بود و این رویکرد برای شهروندان واقعه‌ای شیرین و مطلوب تلقی می‌شد. متعاقب این روند شهرداری جهت زیباسازی و ساماندهی محوطه اقدام به احداث بازار فعلی معروف به بازار ساحلی و واگذاری مغازه‌ها با تسهیلات بسیار مطلوب و مقبول بانکی به هر یک از فروشندگان واجد شرایط نموده و تخته بازار نیز برچیده شد. این واقعه موجب رونق بازار و خرسندی خانواده‌ها گردید و همه شاکر که بالاخره تعدادی از جوانان و خانواده‌های محروم آستارایی دارای کسب و کار شدند، ولی غافل از این‌که در اندک مدتی عده‌ای از تجار خبره و زبردست و فرصت‌طلب سایر بلاد و کلان‌شهرهای غیربومی اقدام به فروش ممر زندگی خود نموده و خرسند از این‌که سرمایه زندگیش را به دو برابر بهای خریداری هفتصد هزار تومان به فروش رسانده غافل از این‌که با این عمل لگد به بخت خود زده و خود و خانواده‌اش را نیز دچار تخطئه نموده و از همان زمان نیز گرمی و صمیمیت بازار جای خود را به سردی و از دیدگاه شهروندان آستارایی به یک نوع احساس غریبگی گراییده است. به مرور چهره فروشندگان اشخاصی غیربومی و

ناآشنا تشکیل داده و محیط گرم و صمیمی تبدیل به محیطی خارج از فرهنگ شهروندی گردید که اگر به موقع این امر توسط مسئولین محترم ذی‌ربط به اصطلاح مهندسی می‌شد، شاید نتیجه مطلوبی حاصل می‌گردید.

و اما اگر در مقایسه و آنالیز معاملات روزانه و روادید اتباع دو کشور و نرخ تورم بالاخص افزایش ارزش پول کشور مقابل، دقتی داشته و مورد توجه قرار دهیم ملاحظه خواهد شد که تردد روزانه آذری‌های کشور مقابل بدون محدودیت بوده و شاهد هجمه آنان به بازارهای شهرمان و حمل ارزاق و مایحتاج عمومی و ضروری حتی انواع دارو به کشورشان آن هم بدون محدودیت بوده که تبعات آن گرانی بیش از حد و کمیابی برخی اقلام همراه خواهد بود و ترکش این گرانی‌ها بیشتر متوجه اشخاصی خواهد بود که هیچ مراوده و معامله‌ای با آنان نداشته و قشر کارمندان نیز از این تحفه بی‌بهره نمی‌باشند. آیا در مقابل، اتباع مذکور چه متاع باارزشی وارد کشورمان می‌نمایند زمانی که در ابتدای بازگشایی اجناس و ارزاق مورد توجه توسط مرزنشینان وارد و در عوض آدامس بادکنکی و غیره تحویلشان می‌شد حال عکس موضوع صدق نموده و امیدوارهستیم که این مهم ان‌شاءالله توسط مسئولین محترم مورد مداقه قرار خواهد گرفت.

موضوع بااهمیت که مستقیماً ارتباط با سلامت و تندرستی شهروندان و حتی کشور داشته و حیاتی است و لازمه‌اش توجه خاص مسئولان محترم بهداشت می‌باشد همانا ایجاد پست قرنطینه و بررسی سلامت اتباع خارجی است آیا احتمال این‌که یک نوع بیماری خاص به کشورمان انتقال یابد غیرممکن است؟ آیا تردد اتباع کشور همسایه به طریق فعلی آن قدر سودی به حال شهرمان دارد که از آن

همه مضرات چشم‌پوشی کرد؟ آیا این روند نیازمند یک نوع طراحی و کنترل و برنامه‌ریزی اصولی نمی‌باشد؟ متأسفانه عدم وجود رسانه‌های تلویزیونی محلی در شهر موجب گردیده تا بسیاری از معضلات موجود شهر و نارسایی‌ها مستور مانده و مشکلات موجود و درد دل‌ها به‌موقع به سمع و نظر مسئولین محترم برسد.
(نشریه خط آخر-اردیبهشت ۱۳۹۲)

رودخانهٔ مرداب؛ از دیروز تا امروز

همیشه برای من سوال بود که چرا به این نام بی‌مسما مشهور بودم در حالی که من یک زندگی آرام و پاکی داشتم. اما نمی‌دانستم گرفتار عده‌ای بی‌مهر و بی‌تفاوت با نام آدمی‌زاد خواهم شد. مرور زمان نشان داد که قدما نامم را به درستی پیش‌بینی کرده و انتخاب کرده بودند. آن‌ها می‌دانستند که در آینده چه ناسازگاری‌ها و بلایی سرم خواهد آمد.

رودخانهٔ مرداب راز می‌گوید: انگار پیشینیان آگاه بودند که از ابتدا نامم را «مرداب» گذاشته‌اند. زیرا عاقبت سرنوشت مرا هوشیارانه پیش‌بینی نموده و مردابم خوانده‌اند در حالی که در آن دوران، من رودی شاد با آبی زلال بودم.

اهل محل و همسایه‌ها از ظاهری پاک و محتوای روانم بهره‌مند شده و رخت‌های غبارآلودشان را با برپایی اجاق در کنارم و گرم کردن آب، پاکی را از من هدیه می‌گرفتند.

کودکان بدون واهمه در کنار مادرانشان به آب‌تنی مشغول بودند. آبزیان با نشاطی وصف‌ناپذیر در محیطی آرام به زندگی و تخم‌ریزی می‌پرداختند. همه ساله اولین صبح چهارشنبه سوری، اهل محل به

سمت من سرازیر می‌شدند تا با نیت و گرفتن مطلب دل، سیمای خود را در آب زلال روشنی چشم بگیرند. سایه درختان تنومند در حاشیه‌ام استراحتگاهی بود برای مردان خسته در گرمای روز. با تمام داشته‌ها و زیبایی‌هایی که رودخانه می‌بایست دارا باشد من یک‌جا همه محسنات را دارا بودم اما همیشه برای من سوال بود که چرا به این نام بی‌مسما مشهور بودم در حالی که من یک زندگی آرام و پاکی داشتم اما نمی‌دانستم گرفتار عده‌ای بی‌مهر و بی‌تفاوت با نام آدمی‌زاد خواهم شد. مرور زمان نشان داد که قدما نامم را به درستی پیش‌بینی کرده و انتخاب کرده بودند. آن‌ها می‌دانستند که در آینده چه ناسازگاری‌ها و بلایی سرم خواهد آمد.

آن‌ها نیک می‌دانستند که زمانی خواهد رسید تا به آلوده‌ترین و غمگین‌ترین رودخانه مرکز شهر تبدیل خواهم شد. خوب واقف بودند که زمانی می‌آید به فاضلاب روباز معروف خواهم شد. تا جایی که تمامی زباله‌ها و پسماندها حتی مبل و راحتی‌های مستعمل در اندرون منی که بی‌نظیرترین در شهر بودم رها خواهد شد در حالی که من شاداب‌ترین و زنده‌ترین رود مرکزی شهر بودم و آب روانم می‌خواندند و حالا بدون گناه مرا «مرداب» می‌نامند.

کجا هستند مردمان مهربان و قدردان و دوستان قدیمی که ارتباط صمیمی دوطرفه برقرار بود. سرریز شدن آلودگی‌ها و پسماندها و شیرآبه‌های منازل نه فقط مرا آزرده بلکه آبزیان بی‌زبان هم لب به شکوه گشوده‌اند. آن‌ها حالا بیمار شده‌اند و فوج فوج ترکم کرده‌اند. شکوه داشتند که چرا اهالی تا این حد خشن و بی‌رحم و بی‌تفاوت شده‌اند در حالی که نمی‌دانند شیوع بیمارهای ناشی از آلودگی، پیش از همه دامن خودشان را خواهد گرفت.

اما خوشبختانه یک سالی است که صدای ضجه‌هایی به گوش شنوای مُنجیان و جوانانی متعصب و پرشور در پوشش سَمَن‌ها رسیده است. خوشحالم از این‌که در تلافی اشتباهات و خطاهای چند دهه گذشته اهالی، حتی کودکان به نجاتم کمر همت بسته‌اند. وقتی دیدم این جوانان با حمایل طناب، مبل‌های سنگین را به سختی خارج می‌کردند، وقتی می‌دیدم جمعه‌های هر هفته حتی کودکان با دستان ظریفشان در پاک‌سازی من ساعی هستند نفسی دوباره گرفتم. (نشریه آستارای فردا- نوروز ۱۳۹۷)

رکورد تأخیر در اجرای همایش شکسته شد! (اندر حواشی برگزاری همایش شعر «شقایق‌های حیران»)

پنج‌شنبه پنجم مهرماه ۱۳۹۷ محفلی تحت عنوان نخستین همایش شعر (شقایق‌های حیران) به دعوت ستاد بزرگداشت هفتهٔ دفاع مقدس با حضور شعرای بنام استان و شهرستان در سالن اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار گردید که به نوبه خود نوآوری و منحصر محسوب می‌شد. ضمن این‌که در برپای و اجرای ادبی و حماسی این محفل زحمات زیادی متحمل و قابل قدردانی از مجریان و بانیان هست با حاشیه‌های قابل تعمقی نیز همراه بود، متأسفانه مطابق اکثر همایش و جلسات متداول با آن‌که مدعوین به احترام صاحب مجلس دقایقی قبل در سالن حضور داشتند، جلسه با بیش از یک ساعت تأخیر آغاز شد. زحمات میزبانی جناب تشرینی ریاست اداره فرهنگ و ارشاد و حضور به موقع میهمانان مدعو نیز عاملی برای وقت‌شناسی مسئولان محترم نشد، طوری‌که یک ساعت و اندی تأخیر در شروع برنامه موجب کلافگی حاضرین را به همراه داشت.

انواع نماهنگ با اصواتی ناهماهنگ جهت تست مسئول سمعی و بصری در طول مدت تا آغاز جلسه گوش‌خراش و آزاردهنده بود. اجرای برنامه‌های شعرخوانی و خاطره‌گویی با آن‌که بسیار زیبا و اثرگذار بود، مقید به زمان‌بندی نبود. تقدیر از برگزیدگان بدون حضور رزمندگان و یادگاران دفاع مقدس نیروهای مسلح مواردی بود که در ارتقا و حفظ کرامت حاضرین مد نظر قرار نگرفته در نتیجه ادامه محفل تا پاسی از شب به طول انجامیده، به خستگی و فرسایش میهمانان سوق یافت. به راستی چه حکمتی درکار است که تا به حال در احترام به حقوق شرکت‌کنندگان و ارزش‌دهی به زمان جلسات و همایش‌ها مدیریت نشده و قانون‌مند نمی‌شود؟ چرا مسئولان عزیز مقید به ساعت و حضور به‌موقع در جلسات نیستند؟ آیا ورود بزرگان با تأخیر در حالی که مدعوین به نظاره ایستادند ارج و قربی داشته و فخرآور هست؟ آیا زمان برای حاضران در مجلس قبل از ساعت مقرر فاقد ارزش است؟ که با تمامی گرفتاری و مشغله کاری به احترام دعوت‌کننده و صاحب مجلس و ارزش به زمان به هر ترتیب مقید و موظف به حضور می‌گردد، ان‌شاءالله به همت مسئولین مرتبط محترم، این روش و بدعت متداول ناهمگون منسوخ شود تا با احترام به ساعات و لحظات از هرزرفت زمان جلوگیری و قانونمند شود. (نشریه آستارای فردا ـ مهر ۱۳۹۷)

علاج واقعه، قبل از وقوع باید کرد

آیا تشکیل جلسات لحظه‌ای مقابله با بحران حوادث غیرمترقبه مسئولان چاره‌ساز است، در حالی که حوادث طبیعی و بحران‌ها غالباً همه ساله در اشکال مختلف تکرار می‌شود که اگر توسط دست‌اندرکاران در هر قسمت به‌موقع پیش‌بینی و چاره‌اندیشی شود،

حوادث به بحران بدل نمی‌شد که لای‌روبی به‌موقع رودخانه آستاراچای یکی از این موارد بود که جزءِ معدود مواردی بود که علاج واقعه قبل از وقوع انجام شد.

به نظر چنین سهل‌انگاری و عدم پیش‌بینی‌ها بیشتر به انتصاب مدیرانی غیرمرتبط اداری دلالت دارد که غالباً در گزینش از افرادی خارج از گردونه سازمانی و با تجربیات ناکافی استفاده می‌گردد. اگر انتصابات برابر روال سیستماتیک و مصوب رایج قانونی هر سازمان و بلاواسطه انجام گیرد، مسلماً مدیریت‌ها پرتوان و از آسیب‌پذیری کمتری برخوردار و اشتباهات و ضعف‌های مدیریتی به کمترین حد خواهد رسید. در نتیجه، فرایند تلخ چنین مداخلات و فقدان تجربه مدیران منتخب از سازمانی غریبه، موجبات نابسامانی‌های تضررآور و چالش‌برانگیزی را فراهم خواهد آورد که ثمره‌اش به اصطلاح با چنین ابداعات سلیقه‌ای در درازمدت، دود بر چشم شهروندان رفته و ادارات مرتبط را نیز گرفتار بحرانی جبران‌ناپذیر خواهد نمود.

برای مثال، در بارندگی شدید در ماه‌های گذشته که شاهد خسارات و خطراتی بودیم حتی یک دستگاه سواری پرشیا در آبان مستقیماً در رودخانه مرداب سقوط کرد و بلعیده شد و چندی قبل نیز سواری ۲۰۶ در مسیر پل فلزی ستارخان با سرنشینان در رودخانه سقوط کرد که با چنین تصورات بعید نیست راکبین موتورسیکلت و دوچرخه و کودکان حاشیه‌نشین نیز به چنین حوادثی ناگوار گرفتار آیند.

با این اوضاع تشکیل جلسات لحظه‌ای بحران و نشر تصاویر در فضای مجازی وجاهت نخواهد داشت. چرا با بررسی‌های تخصصی و به موقع چاره‌اندیشی نمی‌شود؟ آیا مسئولان و مهندسان فنی شهرداری به این امر مهم واقف نبودند که با بازگشایی و آسفالت کردن

حاشیه دوطرفه رودخانه مرداب بدون رعایت اقدامات ایمنی فیزیکی و بازدارنده شهروندان با حوادثی مرگ‌بار مواجه خواهند شد؟ چه کسی یا کسانی جوابگوی چنین خسارات جانی و مالی حادثه‌دیدگان می‌باشد؟ مسبب خطرات مرگ‌زا کدام ارگان و کدام شخصی است؟ بنابراین بهتر است به جای انواع جلسات غیرضروری و سلفی‌جات و نشر در فضای مجازی، به فکر مقابله جدی با بحران‌های موجود و ایجاد حاشیه امن و مهندسی‌شده امورات شهر و مناطق بحران‌ساز باشند تا اهالی فهیم گرفتار خسران و تضرر جانی و مالی نباشند. در این صورت هست که نتایج اقدامات مفید و مثبت عزیزان ارزیابی و قبل از آن‌که در آرشیو فضای مجازی قرار گیرد، مخاطبین قدرشناس به موقع آگاه و ممنون خواهند شد. (نشریه پند کدخدا- بهمن ۱۳۹۷)

باغ ملی تاریخی آستارا و دیگر هیچ!

چرا به راحتی تنها پارک قدیمی آستارا متلاشی شده و به این حال و روز افتاده؟ پارکی با سابقه دیرینه و در نوع خود بی‌نظیر باارزشی تاریخی که متأسفانه در اثر بی‌تدبیری و عدم دلسوزی و آگاهی از ارزش و قدمت آن توسط مسئولین وقت به سادگی همانند سایر آثار باارزش شهر به نابودی کشیده شد. در حالی که اگر به این محل که از قدیم‌الایام با نام «باغ ملی» خوانده می‌شد به چشم میراث فرهنگی نگریسته و در صدد ثبت در آثار ملی می‌نگریستند، امروز شاهد پرپر شدن و نابودی‌اش نبودیم. تنها پارک موجود در شهر که سال‌ها با زحمات دو باغبان دلسوز حفظ و نگهداری شده بود و مردم با فرهنگ از جای جای این باغ زیبا و بی‌بدیل خاطره‌ها در دل نهفته داشته که هنوز هم یادگاری‌های پدران در تنه درختان کهن به چشم می‌خورد،

موجب تأسف و شگفتی است که چنین گنجیه‌ای طبیعی و نفیس، توسط دست‌اندرکاران بی‌تدبیر وقت باسابقه‌ای بیش از یک قرن به تاراج رفته و به شکل دردآور کنونی درآمده است. به گونه‌ای که در مقابل دید ناوباورانه اهالی دلسوز و دوستداران طبیعت این پارک زیبا و تاریخی با قطع بی‌رحمانه درختان تنومند و شمشادهای منظم و شاداب و تخریب کامل حصار دورادور، اقدام به احداث انواع ساختمان و تصرف غیرقانونی گردید. نکتهٔ دردآورتر آن‌که انواع دکه‌های کبابی بدون ممانعت شهرداری همانند قارچ در قسمت‌های مختلف پارک روییده و با منظره‌ای زشت مرکز تجمع انواع طبقات و مسافرین گردیده است. در نتیجه حساس‌ترین نقطه شهر که به عنوان پیشانی جمهوری اسلامی و نقطه صفر مرزی محسوب می‌شد به حال و روز فعلی درآمده و مسلماً نظاره چنین منظره از دیدگاه اتباع خارجی نیز در شأن شهری توریستی نخواهد بود. همچنین جای تعجب است چرا مسئولان وقت با وجود زمین‌های بایر فراوان و بلامنازع همهٔ توجهشان در این محل بلاوارث و بی‌کس متمرکز و پروژه‌های مورد نیاز شهر را به این مکان انتقال دادند. در حالی که این پارک در نوع خود بسیار ارزشمند و در ردیف آثار ملی محسوب می‌شود و نیاز به حفاظت و حراست جدی داشت. واقعاً آیا برای احداث کتابخانه و کانون پرورش فکری و سالن کذایی تئاتر و تعبیه وسایل بازی کودکان و صدور مجوز انواع دکه‌های بی‌رویه کبابی و سرویس بهداشتی و ... محلی بلاصاحب‌تر و بی‌دغدغه‌تر از این پارک بی‌زبان و مظلوم وجود نداشت که این گونه مورد تاخت و تاز بی‌رحمانه قرار گرفته؟ کجا بودند دوست‌داران طبیعت؟ چرا شهردار و اعضای محترم شورای اسلامی که مدافعان قانونی آثار ملی و اکوسیستم شهری محسوب

می‌شوند ممانعت ننموده و برعکس به راحتی مجوز چنین ظلمی را صادر نمودند؟ در حالی که املاک واگذاری‌ها در ید آموزش‌وپرورش هنوزهم به حالت بایر باقی مانده و اماکن احداثی در پارک ملی شهر که متعلق به مردم بود با آموزش‌وپرورش سنخیت داشته و ایجاب می‌نمود از زمین‌های موجود و مناسب این پروژه‌ها استفاده شود و چنین ظلمی به این باغ با قدمتی دیرینه و ارزش تاریخی نشده و همانند پارک معروف حشمت رشت که جزءِ آثار ملی ثبت و به زیبایی حفظ گردیده حفظ و حراست می‌شد.

امیدوارم با وجود برادران متعصب و دلسوز اعضای شورای اسلامی شهر و شهردار محترم خاصه رئیس توانای اداره میراث فرهنگی آستارا ضمن مرمت و بازسازی و حفظ اشجار و شمشادهای باارزش در حال موت اقدامی جدی در به ثبت رساندن این باغ معروف با قدمتی تاریخی جزءِ آثار ملی و میراث فرهنگی حرکتی خارج از تصور و کارساز معمول و در استرداد ارزش از دست رفته این مکان با مساعدت فرماندار محترم و نماینده گرامی شهرمان گام‌های مثبتی برداشته شود. (نشریه آستارای فردا ـ اسفند ۱۳۹۶)

تجربهٔ تلخ مدیریت آب در آستارا

آستارا از لحاظ موهبت و الطاف خداوندی در نقطه‌ای از جغرافیای کشور پهناور قرار گرفته که به‌حمدالله نعمات و برکاتش جای شکرگزاری دارد. مهم‌ترین و حیاتی‌ترین نعمت الهی، اکسیر زندگی یعنی آب است. آیا مدیریتی مطلوب و کارشناسانه در هدایت آب‌های زیرزمینی و چشمه‌های موجود معمول گردیده؟ (به جاست تا لحظاتی مناطق کویری و کلان‌شهرهای کم‌آب را با این منطقه قیاس

کنیم) یقیناً مخاطبین عزیز به یاد دارند که تا اواخر دههٔ اول انقلاب، آب لوله‌کشی شهری آستارا قابل شرب نبود و اهالی آب مصرفی خود را از تانکرهای سیار (از آب آق چای) در شهر تهیه می‌نمودند. البته قبل از لوله‌کشی آب در منطقه، اکثر منازل دارای چاه آب طبیعی در حیاط خود بوده و بدون دردسر رفع نیاز می‌نمودند که نصب تلمبه دستی و یا وسیلهٔ چوبی بلند به نام محلی «قوقاچا» از آب چاه بهره‌مند می‌شدند. از زمانی که مسئولان وقت به فکر تأسیس منبع آب و تصفیه‌خانه افتادند با صرف هزینه‌های کلان در روستای بیجاربین اقدام به احداث تصفیه‌خانه‌ای مجهز و منبع آبی بزرگ نمودند. خوب به خاطر دارم در سال‌های پنجاه و نه و شصت برای افتتاح شاهکارشان چندین بار مقامات بلندپایه از استان و مرکز جهت افتتاح مراجعه و نهایتاً این بنای تاریخی افتتاح شد. در حالی که در یک مرحله از بازدید مقامات به حاضرین یادآوری شد که این آب با گاز مخلوط است، حتی با باز نمودن شیر آب در محوطه و خروج گاز از دهانهٔ شیر آب با کبریت روشن و گوجه فرنگی نیز در حرارت موجود کباب شد. نتیجهٔ کار این‌که بدون تحقیق فنی و کارشناسی، آب تصفیه‌خانه جهت مصرف به شهر انتقال داده شد اولاً آب با بویی ناراحت‌کننده همراه بود و مهم‌تر آن‌که پس از مدتی نتیجهٔ این بی‌مبالاتی موجب انفجار منبع و مرگ نگهبان نگون‌بخت گردید که توأم با خسارات مالی نیز بود و کلیه تأسیسات به حالت رکود و تعطیلی کشانده شد.

هدف از تبیین و یادآوری خاطره‌ای تلخ، تلنگر و هشداری است برای دست‌اندرکاران عزیز. اگر مسئولان وقت دلسوزانه و کارشناسانه بااحساس مسئولیت ورود کرده و در افتتاح شاهکارشان تعجیل

نمی‌نمودند، شهروندان و مسئولان با چنین مشکلات و تحمیل خسران به بیت‌المال مواجه نمی‌شدند. متأسفانه در طول تاریخ چهل سالهٔ شهر، نظایر چنین سهل‌انگاری و اشتباهات تضررآور از جانب دست‌اندرکاران وقت به کرات ملموس و مشهود بوده و به راحتی و بدون برخورد و تعقیب مسببین و جبران خسارات به فراموشی سپرده شده است. در تأئید اظهارات به سه مورد زنده بسنده می‌شود: بیمارستان تازه‌تأسیس، سینما سوخته، آینه دق اهلی، و کشتارگاه متروکه کشفی.

علی‌هذا با توجه به هشدارهای جدی در امر کمبود شدید آب تا مرحلهٔ خشکسالی که شاید در این منطقه بهشتی باور عده‌ای نشده و کماکان در مصرف آن زیاده‌روی و با خشونت مصرف می‌نمایند، موضوع را کاملاً جدی و هشدارها را باور کنیم. (نشریه پند کدخدا ـ خرداد ۱۳۹۷)

آگراندیسمان پل بازارچه ساحلی

و اما ضمن پوزش، از حاشیه‌پردازی حذر کرده به ایجازگویی و اصل مطلب می‌پردازم. داستان و ماجرای برداشت و تفکرات و احساس متولی ساخت پل مذکور در خصوص شهرمان هم بی‌شباهت به دوست قدیمی‌ام نیست. با این تفاوت که این مهندس عزیز در خط آخر که اشاره‌ای نیز به شجره و سن و رزومه‌اش نشده گویا از نسل جدید می‌باشند. تعریفات و خیال‌بافی‌های ایشان از شهر در زیرساخت‌ها و امر اشتغال‌زایی و تبدیل شهر با توجه به پتانسیل‌های موجود و جاذبه‌های طبیعی به یک شهر پیشرفته توریستی ممتاز و برابری آن با کلان‌شهرها حتی با دبی و کیش و ... کاملاً تخیلی و رویایی بوده که بیشتر به یک نوع خیال‌پردازی شباهت دارد و البته به صورت

آرزو و تئوری بیانش هیچ عیبی نخواهد داشت. به این دلیل که آیا با گذشت سی و شش سال از انقلاب شکوهمند اسلامی و از دست دادن فرصت‌های ناب طلایی با آن همه اعتبارات و تناسب بهینه قیمت‌ها و درآمد مکفی و مهیا بودن بستر فعالیت و اجرای پروژه‌های سودآور و طرح‌های زیباسازی و عمران و آبادانی اصولی شهر، به اذهان خارق‌العاده متصدیان وقت خطور نمی‌نمود؟ که این گونه زمان به هرز رفته و از فرصت‌ها استفاده نشده آیا توسعه و بهره‌برداری به‌موقع از منابع و جاذبه‌های خدادادی موجود شهر امکان‌پذیر نبود؟ به طور مثال با جذب سرمایه‌گذار و راه‌اندازی تله‌کابین و احیاء تالاب استیل به صورت مدرن و ایجاد تفرجگاه و به قول ایشان پدالوبازی در تالاب که یکی از بی‌بدیل‌ترین و زیباترین مناظر بکر و طبیعی است و از نِعَم و الطاف خدادادی که بر شهرمان ارزانی شده ممکن نبود؟ که متأسفانه سال‌هاست به حال خود رها شده و هیچ توجهی به آن نشده در حالی که دیگر بلاد کشورمان در آرزوی داشتن چنین نعمت خدادادی بوده و در راستای ایجاد اماکن تفریحی رفاه مردم با ساخت استخرهای مصنوعی و صرف هزینه‌های کلان به چنین جاذبه‌ای دست می‌یابند همهٔ این آیا و اگرها به وقت خود میسور و امکان‌پذیر بود، حال چرا تا این لحظه عملی نشده علل و انگیزه را باید جست؟ در عوض دیدیم که با تمام اعتراضات و پیگیری‌ها و انتقادات اهالی طبیعت‌دوست شهر چگونه در کوتاه‌ترین زمان و شقاوت تمام تنها برکهٔ طبیعی مانده در بلوار سفیر امید، تالابی با اکوسیستم طبیعی راکه می‌شد به یک محیط تفریحی و تفرجگاهی مطلوب بدل نمود با خاک یکسان شد که جا دارد به مسببین دست مریزاد گفت.

و اما چرا نصب و تعبیه یک پل با سازه فلزی این گونه بزرگنمایی و به اصطلاح «آگراندیسمان» شده و به صورت پخش سریالی در شماره‌های ۲۲۰ و ۲۲۱ خط آخر توصیف می‌گردد در حالی که شهرداری محترم در طول سال دو پل پیش‌ساخته در عرض همین رودخانه نصب کرد و هیچ تبلیغی مشابه به‌عمل نیامد گو این‌که احداث پل‌های مذکور موجب خرسندی و تقدیر و تشکر اهالی نیز قرار گرفت.
البته از نظر شکل ظاهر تمایزی در این دو نمونه به نظر می‌رسد آیا در برآورد ریالی و هزینه‌ها و استحکام تا حدی مقرون به‌صرفه بود که با آن همه تبلیغ مواجه گردد؟ و اگر بود چرا از ابتدا چنین اقدامی نشده و هزینهٔ بیشتر از نظر مالی تحمیل شده؟
به هر حال اگر متولیان امر در شهرداری تفاوت پل فلزی تعبیه‌شده را با پل‌های پیش‌ساخته موصوف از جهت استحکام و بهای تمام‌شده مدت زمان و ادوات به‌کاررفته در ساخت و نصب و بالاخره مقرون به صرفه بودن و مزیت این دو پدیده نسبت به هم را بیان نمایند اطلاعات مفیدی به علاقه‌مندان انتقال خواهند داد.
البته هدف این نیست که زحمات این عزیز علاقه‌مند را که پس از سالیان با دیدگاهی سازنده و دلسوزانه با بهره‌وری از امکانات و داشته‌ها در خدمت‌دهی به دیار خود برگشته مورد تخطئه قرار گیرد بلکه از این بزرگوار نیز به نوبهٔ خود به‌عنوان شهروندی ساده ممنون می‌باشم که با آن علاقه‌مندی وارد گود شده و امیدوارم به همت مسئولین محترم شهر خاصه نماینده عزیز مردم در مجلس شورای اسلامی سایر جوانان متخصص حتی در خارج از کشور ترغیب و تشویق شوند تا تجارب و اندوخته‌های به‌روزشان را به زادگاه خود هدیه کنند و به ارمغان آورند. (نشریه خط آخر- تیر ۱۳۹۴)

حق و حقوق شهروندان از شهرشان چه قدر است؟!

یقیناً شهروندان محترم و اصیل شهرمان که به قول معروف چند پیراهنی بیشتر پاره کرده‌اند منظرهٔ بدیع و بکر و دل‌باز شهر زیبایمان را زمانی‌که در ورودی شهر تابلوی نمایانگر جمعیت هشت هزار سپس دوازده هزار نفری را نمایش گذاشته خوب به یاد دارند. در عوض نظارهٔ چهرهٔ عبوس فعلی شهر این قشر محترم و فهیم را آزرده و نگران کرده است. خوب به یاد دارند زمانی در شهرمان محیطی امن و مناسب و فضایی مطلوب و سرسبز جهت گذراندن اوقات در اختیار داشتند امکنه‌ای بکر و زیبا با مردمانی مهربان و بشّاش سرشار از عواطف، خانه‌هایی ساده و بدون مرز و حصار و محوطهٔ فعلی گمرک و باغ ملی و ساحل دریا جولانگاه اوقات فراغت جوانان و خانواده‌ها و به تماشا ایستادن خانواده‌ها در محوطهٔ بایر بانک ملی مرکزی فعلی وقتی سینما سیار از استان وارد شهر شده و در محوطهٔ باز روی پرده‌ای سفید پایه‌دار فیلم به نمایش می‌گذاشتند و یا روزهای سیزده نوروز اکثریت شهروندان با دوچرخه و پای پیاده به روستای عباس‌آباد رفته و در محیط بسیار زیبا در دامنهٔ کوه سرشار از بته‌های چای معروف به «چایکار» بدون ایجاد کمترین مزاحمت و درگیری به اصطلاح نحسی روز را سپری می‌کردند. تنها سینمای قدیمی شهر روزهای پنج‌شنبه خانوادگی بوده و اکثریت شهروندان و جوانان قدیم با تهیهٔ تخمه و آجیل با طیب خاطر از سینما استفاده می‌کردند. به هر حال شهروندان و جوانان قدیم آرامش و یک‌رنگی و صفا و صمیمیت مردم فهیم آستارایی را به یاد دارند که اگر همهٔ سجایا اشاره گردد، سخن به درازا خواهد کشید و پیامد آن همهٔ عزیزان با خود خواهند گفت یادش به خیر چه دورانی داشتیم.

و اما هدف از مقدمه‌چینی بیان مواردی دردآور از شهرمان بوده که مختصری به بی‌مهری‌های مسئولین محترم وقت اشاره شده و امید آن می‌رود که لااقل آنانی که صدارت امور شهر را به امانت در دست دارند فکری اساسی و جدی به حال شهرمان نمایند.

نظارهٔ چهرهٔ نامأنوس و ازدحام بیش از حد شهر، دل هر بیننده‌ای را به درد می‌آورد. کدامین دردآشنا و قهرمانی قادر خواهد بود تا لااقل محیطی آرام و فضایی باز و مفرح برای شهروندان مهیا نماید در حالی که حتی عبور از خیابان‌ها و پیاده‌روها به سختی انجام می‌شود.

زمانی که آمار و ارقام نفوس و وسایط نقلیه در شهر ناچیز و ملک در شهرمان وفور و بی‌ارزش بود به اصطلاح عواطف و یک‌رنگی برمادیات حاکم، متأسفانه مسئولین وقت هر اداره با اغتنام از فرصت و قدرت بدون رعایت قوانین و اصل تملک در واقع دست به تصرف بهترین نقاط شهرمان زدند و هیچ بازدارنده مسئول نیز درمقابل ندیدند که ذیلاً به چند مورد اشاره می‌شود تا به وجدان عزیزان مسئول فعلی واگذار گردد.

محوطهٔ کلان گمرک با صرف نظر از مناطق هکتاری اطراف اداره و کوی بندر که ضرورت اقتصادی دارد منظور محوطهٔ مقابل دادگستری است و زمین مرغوب چندین هکتاری فقط به چند کارمند به عنوان خانه‌های سازمانی واگذار شده و مابقی محصور و تصرف گردیده و اختصاصی و یا در جوار همین ملک فضایی هکتاری دیگر همانند و بسیار باارزش موازی با ساحل که توسط شرکت گاز تصرف شده و بازهم در خیابان ساحلی ملکی با ارزش دیگر بلااستفاده در ید آموزش‌وپرورش و اگر بالاتر توجهی بشود محوطه‌ای بسیار مطلوب و باارزش دیگر که زمانی به زمین پیش‌آهنگی معروف بود

هم‌اکنون در ید نیرویی دیگر قرار گرفته و تصرف شده و اگر باز هم ادامه دهم محوطه‌ای که تنها جولانگاه ساحلی شهروندان و میهمانان بوده و بی‌رحمانه فنس‌کشی و محصور و ممنوع‌الورود گشته، و اگر باز هم دقت کنیم محوطهٔ بایر باتلاقی چندین هکتاری در انتهای بازار ساحلی را خواهیم دید که امسال پرندگان مهاجر به عنوان پناهگاه امن بیتوته کردند که متأسفانه امروزه به جای آن‌که این محوطه بازسازی و به یک گردشگاه تبدیل شود، اقدام به پرکردن آن، آن هم از زباله‌های شهر شده و اگر دوست دارید اشارتی به محوطهٔ کلان شیلات آستارا داشته باشم که ادارهٔ مذکور گویا آب رفته و به حالت فعلی درآمده است و باز هم اگر توجهی به زمین بایر انتهای کوچهٔ پریان داشته باشیم، چند سال قبل اگر اشتباه نکرده باشم، کلنگ هتلی مجلل توسط معاون اول رئیس جمهور محترم به زمین زده شده و حال و هوای این ملک را هم بهتر از من می‌دانید و اگر دوست دارید به داخل شهر برگردیم و بهتر از من می‌دانید که چه فضاهایی تصرف شده و اکثراً بلااستفاده محصور شده و محیط برای شهروندان تنگ‌تر گردیده و با نظارهٔ کریه‌المنظر سینماسوخته، دلِ هر بینندهٔ آستارایی را به درد می‌آورد. غیربومی‌های عزیز که خاطره‌ای از آن ندارند، به محدوده و مقوله خارج از شهر وارد نمی‌شوم. به هر حال، با تمام این صغرا و کبرا چیدن‌ها جای سوال است که آیا نمی‌توان از این همه محوطه‌های باارزش که محصور گردیده و اختصاصی به صورت عام‌المنفعه بهره‌وری و در رفاه حال اقشار مردم شهر استفادهٔ بهینه به عمل آید؟ آیا مسئولی دلسوز و قَدَر قادر به انجام این مهم خواهد بود و آیا فکری به حال اوقات فراغت جوانان و سالمندان و ایجاد مکان‌های مفرح ورزشی و تفریحی مدرن خواهد شد و پیشکسوتان و

فرهیختگان و جانبازان عزیز از سپری کردن عمرشان در پارک کوچک معلم نجات خواهند یافت؟! آیا مسئولانی قدر قادر به انجام این مهم خواهند بود؟ در حالی که جوانان شهرمان و در کنار آنان پیشکسوتان فرهیخته می‌توانستند از محیطی مفرح و مراکز تفریحی سالم و سالن‌های ورزشی مدرن و استخرها همانند سایر شهرستان‌ها بهره‌مند باشند و خوشبختانه بستر آماده و اعتبار کافی نیز جهت انجام این مقوله وجود دارد.

در نهایت امیدوارم تا همان گونه که رهاسازی حاشیهٔ دریای خزر در مازندران و مقادیری نیز در گیلان با حرکت انقلابی استانداران محترم وقت انجام شد این مهم نیز با وجود و حمایت استاندار عزیز استان که از فرزندان برومند و جانبازان غیور شهرمان می‌باشند و فرصت مغتنمی است یقیناً ایشان نیز دلسوز آبادانی زادگاهشان هستند. این گره کور به دست توانای ایشان و سایر مسئولان استانی و شهرستانی حل شود.

آیا خرد آدمی قابل معامله است؟

انسان این موجود ناشناخته و اشرف مخلوقات چنان جایگاهی ژرف و منزلی الهی دارد که از فرش به عرش سیر نموده و با افلاکیان حشر و نشر دارد. به مرتبه‌ای از تکامل دست می‌یابد که به عروجی ملکوتی و معراج می‌رسد و این موهبت الهی در پیامبر عظیم‌الشأن متجلی گشت. در عصر حاضر آموزه‌های دینی و پیشرفت علم و تکنولوژی و فناوری‌های محیرالعقولی را نظاره‌گر هستیم. با تمام تکامل و تبلور انسانی و سیر صعودی شعور انسان که اهم وجه تمایزش از دیگر موجودات را شکل می‌دهد نگرشی به این مهم داشته باشیم که شهر زیبا و کوچکمان به کدامین سو هدایت می‌شود و شهروندان

گرانسنگ تا چه حد توانسته‌اند از خرد جمعی بهره‌وری داشته و در سرنوشت شهرستان دخیل و مثمر ثمر باشند و به اصطلاح شهری که آدمیانش از دیرباز به دارا بودن فرهنگی مقبول و شایسته در اقصانقاط کشور و حتی خارج از آن اشتهار داشته و زبان‌زد؛ در عصر کنونی تا چه حد موفق به حفظ افتخارات گذشته بوده‌اند. شاید به تعدادی کثیری از مخاطبین محترم چنین تصوری محتمل باشد که هدف از مقدمه‌چینی چیست و نشانگر کدامین مطلبی است در جواب، علی‌رغم میل باطنی نظری اجمالی و گذرا و اشارتی به فلسفهٔ وجودی امر انتخابات مجلس شورای اسلامی و شوراهای شهر در شهرستان داشته و ثمره بدعت‌های نامأنوس مورد بررسی و آنالیز قرار گیرد.

به یاد داریم که در دوران آغازین پیروزی انقلاب شکوهمندمان در اولین همه‌پرسی و انتخابات مجلس شورای اسلامی شهروندان با سادگی محض و شور و حالی وصف‌ناپذیر و به دور از دغدغه و حاشیه‌ها به کاندیداهای مورد دلخواه رأی داده و هیچ منتی نیز بر فرد کاندیدا نداشته و به اصطلاح وظیفهٔ شرعی و ملی خود را به جا می‌آوردند، طلبکار کسی هم نبودند و بالطبع فرد کاندیداتور هم وام‌دار کسی نبوده و به راحتی وظایف اصلی خود که همانا قانونگذاری بود پرداخته می‌شد. انتخابات اولین دورهٔ شورای اسلامی نیز به همین سادگی و صمیمیت برگزار شد و چون تجربه آغازین و مبتدی بود، کاملاً در آرامش و بدون دغدغه و کشمکش پیش رفته و اعضای شورا نیز در محیطی به دور از اما و اگرها و حاشیه‌سازی‌ها انجام وظیفه نمودند و اما مراحل بعدی انتخابات شوراهای اسلامی به مرور به چالش کشیده شده و همانند نمایندگان مجلس شورای اسلامی

تریبون آزاد و میتینگ تبلیغاتی در اختیار اعضای کاندیداتورها قرار گرفت و از همان لحظات بود که آرامش و متانت اولیه جای خود را به جلساتی پرشور و هزینه‌ساز و به اصطلاح جنجال‌برانگیز داده و هر یک از کاندیداها به جهت پیشی گرفتن و دست یازیدن به کرسی شورا با تجربه یا بدون تجربه با مدرک یا بدون مدرک با علم و آگاهی و درایت یا ... در مدت کوتاه یک هفته‌ای صرف نظر از جلسات متشکله مخفیانه زودرس در منازل و محافل و صرف هزینه کلان شروع به تخریب رقبا و افشاگری و وعده وعیدهای آن چنانی و اشاره به نقاط ضعف مسئولین خاصه شهرداری و کلماتی آن چنانی نموده تا به کرسی دلخواه تکیه زنند.

تا این جای مرحله اوضاع قابل هضم بود فلذا به مرور بین اعضای داوطلب به جهت تکیه به کرسی شورا به هر نحوی از انحا رقابت‌ها جنبهٔ جدی حتی قهری به خود گرفته تا جایی که برخی از کاندیداها با هر ترفندی و توسل به هر حربه‌ای مادی و معنوی، قسم و آیه و ... تلاش در پیشی گرفتن از رقبا و رسیدن به خط آخر نمودند و از اینجا بود که چهره انتخابات منقلب شد و سیر جدیدی را آغاز کرد و ابداعات نوینی پایه‌گذاری شد که درست یا نادرست بودنش را مخاطبین محترم بایست صحه‌گذاری نمایند.

دورانی که شهروندان با صمیمیتی خاص به همراه خانواده پای صندوق‌ها حاضر و وظیفهٔ شرعی و ملی خود را به جا می‌آورند در ادوار کنونی شاهد دگرگونی و تغییر روش و سلیقه‌ها می‌باشیم گویی گرفتار یک نوع دگراندیشی و در واقع بیماری شده تا جایی که به خانواده‌ها نیز تسری پیدا کرده به‌گونه‌ای موجب تخریب افکار و تخطئه ضمیر انسانی گشته متأسفانه این بیماری نامیمون تا حد مورد معامله قرار

گرفتن شعور و خرد آدمی نیز پیش رفته نتیجه این روند و استمرار آن نشانگر چه عواقبی است کدام تفکر متعالی را دنبال می‌کند محتوی ترفندهای این چنینی سرنوشت شهرمان را به کدام سو سوق می‌دهد؟ آیا بازیچه قرار دادن خرد جمعی و شعور آدمی به هر نحو ممکن حتی وعده‌های دروغین و ناممکن و غیرمرتبط خاصه در ادوار تبلیغات آزاد، دردی را دوا خواهد کرد؟ و شایسته فرهنگی دیرینه شهروندانمان خواهد بود؟ تصاحب منصبی زودگذر به چه بهایی میسور است؟ آیا فردی ناآگاه که خود و تفکرش را به پلوسی ارزانی داشته حقی از خود به جا گذاشته تا از فرد منتخب خود توقع ایفای وظیفه نماید؟ اصلاً مگر حقی خواهد داشت در حالی که خرد خود را در این زمینه در تعرض و تملک دیگری قرار داده و به پشیزی از دست می‌دهند.

حال نگرشی از آن سوی ماجرا داشته باشیم. هدف اشخاص کاندیدا از این همه ریخت‌وپاش و هزینه‌های سرسام‌آور در جهت دست یازیدن به کرسی مورد دلخواه چیست؟ کرسی مذکور و معروف چه مزیتی مافوق تصور دارد و چه اهدافی در پسِ این همه تلاش و جدل دنبال می‌کند که برای تصاحب آن به هر ترفندی وارد گود می‌شوند مگر نه این است که هر یک کمر همت بسته و تمام سعی و تلاش و عزمشان را در عمران و آبادانی شهر جزم خواهند نمود و در واقع وارث یک سری کارهای ناتمام و مضاعف و پرمشغله و دشواری شده و جوابگوی سیل مراجعین نیز خواهند بود. آیا دست یازیدن به این منصب پرمسئولیت ارزش آن را دارد تا با تخریب دیگران به اصطلاح پای بر گرده دیگری گذاشته و بالا روند؟ اصولاً اگر به این مقوله به صورت عمیق و ژرف بنگریم و فقط جنبه کار دلسوزانه و به دور از

حاشیه‌ها و ... بیندیشیم، جهت قبول این همه مشغله و کاری مضاعف اهل محل و شهروندان با خواهش و تمنا به سراغ فردی صالح و امین و بادرایت رفته و در قبول این مسئولیت خطیر مصراً ترغیب نمایند نه به طریق نمایان کنونی چه خیراتی در شهرداری برپاست که تشنگان خدمت این گونه در ورود به آن هنرنمایی می‌کنند و بال‌بال زده و گوی سبقت را از دیگری می‌ربایند. علی‌ای حال از آن‌جا که متون معنونه دردِدل اکثریت شهروندان دلسوز نیز بوده به قلم کشیده شد تا ان‌شاءالله پیش‌درآمدی باشد در مراحل بعدی و سال‌های آتی تا شاهد حضور خالصانه و آگاهانه شهروندان عزیز در انتخاب فرد اصلح و مفید بوده باشیم.

قصهٔ شهر توریستی و مسافران آفتابه به دست!

از آن‌جا که شهر زیبایمان در کشور و حتی برخی ممالک دیگر نیز به لحاظ دارا بودن مردمی با فرهنگ و فرزندانی عالم و دانشمند در اقصانقاط کشورها شناخته شده و از لحاظ سوق‌الجیشی و استراتژیکی مهم و با مردمانی خون‌گرم و میهمان‌نواز و با دو چشمان آبی و سبز از تمامی نعمات خداوندی بهره‌مندند، متأسفانه سال‌هاست در اثر سوءمدیریت و گاهی عدم دلسوزی دست‌اندرکاران و مواجه بودن با کمبود ظرفیت پذیرشی مسافرین میلیونی تابستانی و نوروزی و ایام تعطیلات و هجمهٔ میهمانان دچار یک نوع سردرگمی و درماندگی شده که این امر موجب سلب آسایش و آرامش و آزار شهروندان عزیز می‌شود. زندگی آرام و بی دغدغه نیز حق قانونی هر شهروند می‌باشد که انگار این مهم به یک نوع بیماری تبدیل شده و اگر به موقع درمان نشود، که نشده اثرات سوئی در بر خواهد داشت.

همهٔ عزیزان حداقل در مسافرت‌ها نظاره‌گر پیشرفت حتی کوچکترین بخش و روستاهای دوردست کشورمان بوده و ملاحظه نموده‌اند که چگونه در زیباسازی محیط شهر و روستایشان با جدیدترین اسلوب مهندسی در حد توان تلاش و اهتمام شده که پارک‌ها و استراحتگاه‌های بین راهی نیز مؤید این امر می‌باشد.

خوشبختانه شهر زیبای آستاراکه خداوند تمامی محاسن طبیعی و آب وهوایی را در آن نهفته با کمترین حرکت و تدبیر به بهترین و نمونه‌ترین سوق داده خواهد شد که متأسفانه به وضع فعلی درآمده واقعاً جای تعجب است که بدون مهیا نمودن و تدارک محل‌های مناسب جهت اسکان میهمانان میلیونی و عدم توانایی پذیرش که متعاقب آن ترافیک سرسام‌آور، بهداشت، امنیت و امکانات رفاهی شهروندان همه و همه تحت‌الشعاع قرار گرفته است. در حالی که این امر همه ساله تکرار می‌شود چگونه تبلیغ و دعوت به سرازیر شدن مسافران می‌شود؟ مسافرانی که در بارندگی‌های ناگهانی سرپناه و محیطی امن برایشان پیش‌بینی نشده، مسافرانی که چادرهای مسافرتی‌شان به صورت زنجیره‌ای به هم وصل شده و تا صبح در هر مکانی که دلشان خواست بیتوته می‌نمایند با چه ضریب حفاظتی و امنیتی مستقر می‌شوند؟ از کدام سرویس‌های بهداشتی استفاده می‌نمایند؟

آیا تعبیه چند سکوی خالی آن هم به تعداد محدود و بدون امکانات رفاهی کفاف و جوابگوی هجمهٔ مسافران خواهد بود؟ آیا با یک محاسبهٔ منطقی و اساسی نمی‌توان از پسِ این معضل درآمده و شهروندان محترم عصبی راکه در میهمان نوازی نیز سرآمد بوده آرامش بخشند و با این‌که نصب و استقرار چادرهای مسافرتی موقت

میهمانان به دلخواه و در هر مکانی مجاز است؟ قدر مسلم خیر! لذا چنین استنباط می‌شود چون مسئولان محترم به موقع قادر به برآورد نیازمندی‌ها نمی‌باشند بالاجبار مماشات و سکوت اختیار کرده که در واقع به یک نوع باج‌دهی شباهت خواهد داشت.

کمی کلاه خود را قاضی کنیم. از نظر اقتصادی که شهرمان به یک شهر توریستی نیز مشهور است، آیا بدون دارا بودن امکانات رفاهی که به مختصری اشاره شد مقبول صاحب‌نظران و جامعه‌شناسان خواهد بود؟ آیا تحمل این همه ناملایمات توسط شهروندان در مقابل ورود خیل مهیمانان به روش موصوف ارزش آن را دارد که شهر با این معضلات کم‌آبی و گاهی بی‌آبی و نوسانات برق و سایر موارد مذکور روبه‌رو باشد؟

چه باید کرد؟ آیا نصب چند پلاکارت و نیز خوش‌آمدگویی به مهیمانان و استقرار چادرهای هلال احمر به صورت نمادین جوابگوی خواسته‌ها خواهد بود؟ مسلماً اگر فکر بکری توسط دلسوزان جامعهٔ کوچمان به عمل آید، بلی. در غیر این صورت عنوان «گوش، اگر گوش تو و ناله اگر نالهٔ من....» مصداق پیدا خواهد کرد.

از آن جا که معتقد بر این اصل می‌باشم که انتقاد باید سازنده بوده و در کنار آن به پیشنهاد منطقی نیازمند است، به عرض آقایان مسئول که بیشتر روی سخن با برادران شش سالهٔ شورای شهر بوده می‌رسانم آیا شهر ما استعداد و ظرفیت پذیرش میهمانان را ندارد؟ آیا با بهره‌مندی از زمین‌های بایر که به حمدالله به وفور موجود است و تجمع کلیهٔ امکانات رفاهی و حتی استقرار نیروی انتظامی در محل نمی‌توان ساماندهی نمود و با هدایت مسافران به محل، شهرمان را نیز از این معضل نجات بخشید. حتماً خواهند گفت چرا می‌توان.

ان‌شاءالله در مرحلهٔ بعدی انتخابات شوراها جزءِ پروژه‌های ناتمام انجام خواهیم داد! موفق باشید. (نشریه خط آخر- دی ۱۳۹۱)

آستارا در حسرت پزشک متخصص و تجهیزات بیمارستانی

اصولاً برنامه‌ریزی مدون و جامع خاصه در حیطه‌ای وسیع و گسترده لازمه‌اش اعمال یک مدیریت صحیح و درایت توأم با دلسوزی است تا اقشار جامعه با طیب خاطر به زندگی عادی خود پرداخته و دغدغه‌ای نداشته باشند. مدیریت مستمر، پایبند قوانینی است که اگر با چاشنی درایت و تخصص نیز آمیخته شود، موجب آرامش و اعتماد به‌نفس زیرمجموعه نیز خواهد شد و اگر دامنهٔ مدیریت به امر خطیر سلامت و جان انسان‌ها بستگی داشته باشد که در این صورت تکلیف روشن است و آن وقت است که وجدان کاری و اخلاقی و انسانی نیز نقش مهم‌تری ایفا می‌نماید. مخاطبین محترم شاید حدس زده باشند که سخن از کجاست و بیانگر چه موضوع مهمی است در واقع مدیریت و رهبری باید مبتنی بر یک برداشت متهورانه باشد.

مطلبی که سال‌ها با پیگیری و تلاش نتیجه‌ای مطلوب نداشته و شهروندان کماکان با این مهم دست به گریبانند. نوشتارها و گفتارها هم به جایی نرسیده مسئولین وقت یکی پس از دیگری بار سفر بسته و جای خود را به مسئولی جدید داده، شهروندان فقط پرده‌های تبریک این عزیزان (با جمله انتصاب شایسته) را در دیوار ادارات نظاره‌گر هستند.

موضوع این مقوله مسئلهٔ مهم بیمارستان‌ها و عدم امکانات پزشکی و مهم‌تر از آن، پزشکان متخصص ثابت است که گویا مسئله‌ای است

لاینحل. شهری که به نوبهٔ خود همیشه ادعای برتری داشته، سال‌هاست به جهت عدم امکانات و تجهیزات ضروری بیمارستانی بیماران و مصدومان جهت رفع تکلیف و مسئولیت بلافاصله به استان‌های هم‌جوار اعزام می‌شوند که اکثراً تکلیف بیماران نگون‌بخت نیز در وسط راه و آمبولانس مشخص می‌شود و یا این‌که پزشکان متخصص به‌صورت دوره‌ای محدود یا هفته‌ای یک روز به مداوا و ویزیت بیماران می‌پردازند. آیا با مهیا نمودن امکانات رفاهی، نمی‌توان پزشکان مذکور را جذب نمود تا مجبور نباشند در هفته یک روز برنامه ویزیت داشته باشند؟ چرا می‌بایست این شهر با تالش مقایسه شود؟ به طور مثال اکثر امکانات پزشکی و تجهیزات مثل سونوگرافی رنگی و سه بعدی و چهاربعدی و غیره در تالش موجود است اما این این شهر فقط یک پزشک متخصص سونوگرافی دارد که اگر آقای دکتر اسلامی چند روزی در مرخصی به سر ببرند تکلیف این همه بیمار چه خواهد شد؟ این پزشک دلسوز تا پاسی از شب مشغول ویزیت مراجعین است.

آیا مسئولین محترم شهرستان فرمایشات رهبر عالی‌قدر را که فرموده‌اند: «ما می‌خواهیم اگر کسی در خانواده مریض شد، آن خانواده بیش از رنج مریض‌داری، رنج دیگری نداشته باشد.» به مرحلهٔ اجرا درآورده‌اند؟ و در واقع آیا شهروندان از این بابت رنجی را متحمل نشده و دعاگوی مسئولین هستند؟ آیا خرید دستگاه‌های بیمارستانی به طور مثال دستگاه پیشرفته سونوگرافی و دیالیز (جدید) نیازمند تهیه قبوض و جمع‌آوری از اهالی است؟ اگر جواب مثبت است شهرهای هم‌جوار چگونه از خیلی جهات بی‌نیازند؟ علاوه بر آن، انسان‌های خیّر و دلسوز در شهر بافرهنگمان کم نیستند که می‌توان

با دعوت از حضرات کارگشایی نمود و این شهر را از معضلی بزرگ نجات داد. آیا وقت آن نرسیده تا با مهیا نمودن امکانات رفاهی جهت پزشکان متخصص آنان را به‌صورت ثابت جذب نمود تا پزشک موقتی پس از مدتی چندماهه فرار را بر قرار ترجیح داده و سرنوشت بیماران نگون‌بخت تحت مداوا به مخاطره کشانده شود با علم به این‌که آرزوهایمان در این باب برآورده نخواهد شد پیشنهادی ارائه می‌دهم تا شاید با پیگیری جدی در امر خداپسندانه گامی مفید برداشته شود و آن این‌که حداقل برای یک بار هم که شده با هماهنگی و اخذ مجوز موجودی عواید یک یا دو ماهه امامزاده که مختص شهرمان است، به استان سرازیر نشده، در یک امر خیر عام‌المنفعه به کار گرفته شود که به جان صدها انسان بستگی دارد و در این باب از مصداق «چراغی که به خانه رواست بر مسجد حرام است» بهره‌گیری گردد.

فکر می‌کنم به امتحانش بیارزد وقت آن رسیده آقای فرماندار و نماینده محترم و دلسوز شهر در مجلس شورای اسلامی، رؤسای بیمارستان‌ها و شبکه بهداشت با تشکیل جلسه‌ای اضطراری و فوق‌العاده دلسوزانه‌تر و مسئول‌تر به این امر بذل عنایتی داشته باشند تا اهالی شهر را از نگرانی و دغدغه‌ای عمیق رهایی بخشند و اگر ورود به این مهم میسور نیست، همانند دوران اوایل انقلاب از وجود معتمدین و خیرین شهرمان همچون آقای اسدآقا عبداللهیان و سایرین همان گونه که در راه‌اندازی دانشگاه آزاد شهرمان پیشقدم شدند بهره‌گیری و خود اهالی وارد عمل شوند.

به امید روزی که شاهد مداوای تخصصی بیماران شهرمان با مدرن‌ترین تجهیزات و حاذق‌ترین پزشکان بدون اعزام به استان‌های هم‌جوار بوده باشیم. ان‌شاءالله. (نشریه خط آخر- شهریور ۱۳۹۲)

تصاویر

محله ستارخان، انتهای کوچه. با تمام هجمه به بافت طبیعی آستارای دیروز و نابودی بام‌های سفالی، هنوزهم عده‌ای از شهروندان در حفظ سنت دیرینه نیاکان و بام‌های سفالی شهر در حد توان مصمم و ایستاپی کردند تا شهری که به بام‌های سفالی مشهور بود از ذهن‌ها پاک نشود.

نمايي از منزل، مسكونی و زادگاه نویسنده که در ردیف بناهای اولیه محله بندر محسوب می‌شود و نویسنده با خانواده‌اش در این مکان معنوی زندگی می‌کرد. این ساختمان قدیمی با خانه سازمانی فعلی گمرک دارای دیوار مشترک بود که به سبک بلژیکی ساخته شده و تماماً چوبی و دارای شومینه دیواری است که متأسفانه در حال فرسایش و تخریب قرار دارد.

شرح روی جلد: ساختمان چوبی بلژیکی گمرک آستارا؛ تاریخی مقارن با دوره عباس میرزا ولیعهد فتحعلی‌شاه به سال ۱۲۰۵ دارد و در حاشیه رودخانه مرزی آستارا چای به دست شرکت بلژیکی‌ها ساخته شده بخشی از تاریخ و هویت قطور گمرکات کشورماست که در سال ۱۲۸۵ ساخته شده و توسط میراث فرهنگی در فهرست آثارملی ایران ثبت شده.

سال ۱۳۴۷، مقابل درب ورودی دبیرستان محمدرضاشاه پهلوی سابق با حضور رئیس دبیرستان (آقای حریری) آخرین نمایندهٔ مردم آستارا در مجلس شورای ملی و استاد ادبیات (آقای اسد عبداللهیان) با همکلاسی‌های ششم متوسطه

صف اول از راست: صمدانی، فکری، کاظم سیدی، طوفان شیروانی، فرهنگی، حمیدی‌نژاد، احد ساسانی، استاد حریری، اسدآقا عبداللهیان، مسعود هاشم‌نیا، نصیب سجادی

نیمه شعبان سال ۱۳۷۹؛ مراسم کلنگ‌زنی توسعه مسجد غربا، حیاط مسجد.
از چپ: مجتبی قره‌سیدی، یعقوب نعمتی، مهندس سعید یگانه (مجری پروژه توسعه مسجد)، احد ساسانی، میرجواد سیدی، ایوب نعمتی، اسماعیل جولائی، شیخ هابیل، دکتر وثوقی

نیمه شعبان سال ۱۳۷۹؛ مراسم توسعه مسجد امام رضای غریب(ع) (غربا) آستارا با حضور هیئت امنای مسجد و مرحوم رحیم کریم‌زاده، مرحوم اسدآقا عبداللهیان، مرحوم دکتر وثوقی، مرحوم شیخ هابیل (پدر روحانی آستارا)، میرمجتبی قره‌سیدی، میرجواد سیدی، اسماعیل جولائی، مجید قره‌یاضی، احد ساسانی، ایوب نعمتی

سال ۱۳۴۷؛ تیم فوتبال محله بندر، دبیرستان شهرستان آستارا (دبیرستان محمدرضای آستارا)

ایستاده از راست: ابراهیم موسوی، عزیز صالحی، حسین‌نژادی، سرخابی، مسعود هاشم‌نیا، احد ساسانی، فرهاد احدی، شاپور شاه‌پسند، ملک‌پور (ناظم دبیرستان)

نشسته از چپ: اکبر صالحی‌مقدم، اصغر آقاپور، محمد عزتی، صابر، زینالی

تیم ملی فوتبال آستارا (سال ۱۳۴۸)؛ مربیان آقای ابراهیم نمینی و بهمن برزگر

ایستاده از راست: برزگر (مربی)، نقی صالحی‌مقدم، شاپور شاه‌پسند، اکبر نوری‌پور، میرحسین موسوی (گُلر)، فرهاد احدی، محمود سرحدی، سیامک حسینی، ابراهیم نمینی (مربی ورزشی) نشسته: رحمت عابد، کاظم سیدی، ناصر ظفری، احد ساسانی، محمد عزتی (گلر رزرو)، احمد

یادبودی از هفته کتاب (روز سه‌شنبه ۱۳۴۸/۱/۲۱) دوران تحصیل دبیرستان با حضور رئیس آموزش‌وپرورش رئیس فرهنگ آقای مهاجری دبیرستان محمدرضاشاه آستارا
از راست: دانش‌آموزان: رحیمی، ودود جوادی، مهاجری (رئیس آموزش‌وپرورش)، احد ساسانی در نقش انتظامات
ردیف ۲: زمردپور، رسول چرمی، موسی‌زاده و رحیم سلامت

سال ۱۳۴۹، پل مرزی آستارا و شوروی سابق، استقبال مقامات لشکری از نیکلا پادگورنی صدر هیئت اتحاد جماهیر شوروری، افتتاح لوله گاز از آستارا به شوروی با حضور محمدرضاشاه

سال ۱۳۳۷، حیاط منزل ساسانی
از راست: آقای جواد سیدی، دکتر وثوقی، جمشید ساسانی سیدرضا هاشمی (داماد)،
وروجک پایینی هم احد ساسانی!

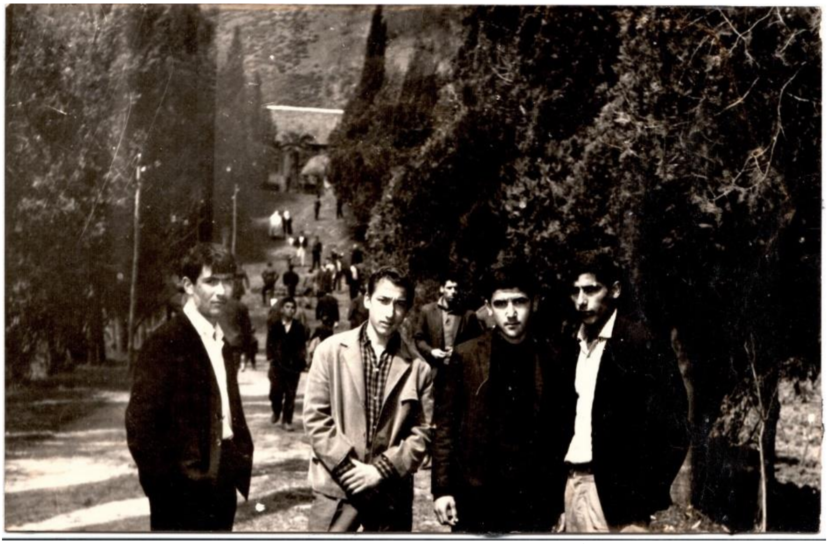

سال ۱۳۴۶، تصویر یادگاری با دوستان در روز سیزده به در، محیط باصفا و زیبای
چایکار عباس‌آباد

تابستان ۱۳۳۸ به طرف عباس آباد
دکتر وثوقی، جمشید ساسانی، انوشیروان ساسانی، بهمن سلیمی (پسر دایی)، ایرج ساسانی

سال ۱۳۴۸، سهراب ملکی‌نژاد، کاظم سیدی و احد ساسانی.
میدان فوتبال بندر، جنب گمرک محوطه پشت منطقه بایر و وسیع حفاظت‌شده و سیم خاردارکشی‌شده توسط ژاندارمری که گمرک کلاً تصرف کرده

سال ۱۳۴۷، اجرای تئاتر
احد ساسانی، نادری و مجید غفاری

سال ۱۳۴۷، اجرای تئاتر در سالن سرپوشیده ورزشی
احد ساسانی (در نقش نگهبان)، حسن نذری، مجید غفاری، توفیق سفرکار، زینالی

تیم فوتبال محله بندر آستارا، زمین شنی میدان ورزشی آستارا
ایستاده از راست: فرهاد احدی، بهمن دولت‌پرست، یعقوب نعمتی، میرحسن میریار، سرخابی، احد ساسانی، حسین صالحی، محمد انوشا
نشسته از راست: آذریان، داوود نعمتی، فریور احدی، کاظم سیدی، کیهان سیف‌پور

ساحل زیبای شنی آستارا جنب پلاژ معروف شرقی تابستان سال ۱۳۴۶ حرکات جودو تفریحی نویسنده و زنده‌یاد محمد محمدزاده

نمای قدیمی و اولیه مسجد امام رضای غریب (غربا) (آستارا) قبل از تغییرات توسعه و احداث ساختمان دو طبقه زینبیه و چایخانه و کفشداری

تجمع دانش‌آموزان دختر و پسر سال ۱۳۴۵ و عده ای از اهالی در باغ ملی در یکی از روزهای جشن ملی

نمايي از ساختمان مسکونی و مغازه مرحوم مشهدی ذکی صالحی‌مقدم که در زمان خود از معماری و سبک خاص برخوردار و مورد توجه بود و قدمتی بیش از یک‌صد ساله داشت. مرحوم معتمد محله آبروان و مالک مغازه‌های راسته منزل مسکونی خود مردی شوخ‌طبع و بسیار خونگرم و اجتماعی بود. زمانی از تجار بزرگ آستارا محسوب می‌شد. درب منزل مسکونی و مقابل مغازه‌های مرحوم تا مدت‌ها قبل در مناسبت‌ها به ویژه ایام محرم مرکز تجمع اقوام و بانوان محله بود. روانش شاد یادش گرامی.

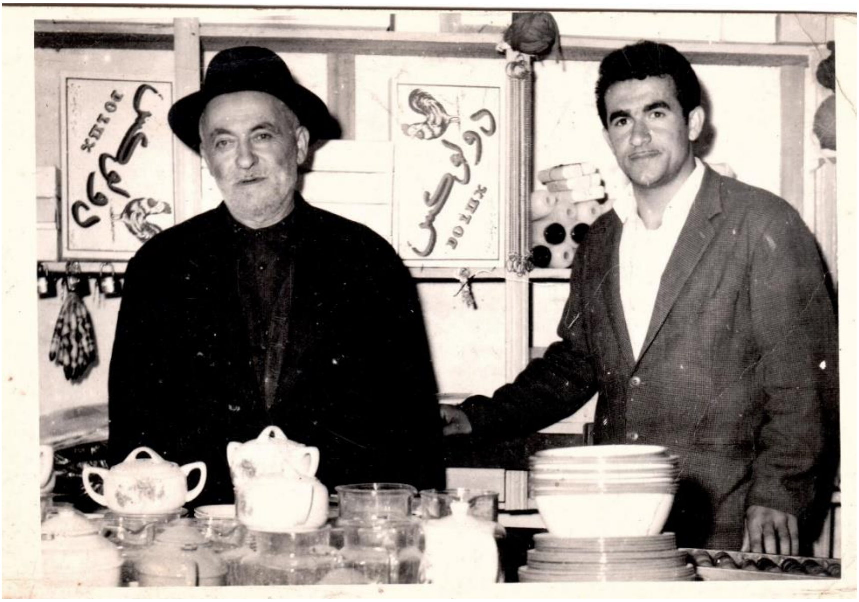

سال ۱۳۴۰

معتمد و بزرگی از محله آبروان: مرحوم مشهدی ذکی صالحی‌مقدم و فرزندش مرحوم نادر صالحی‌مقدم در مغازه مقابل خانهٔ مسکونی‌اش

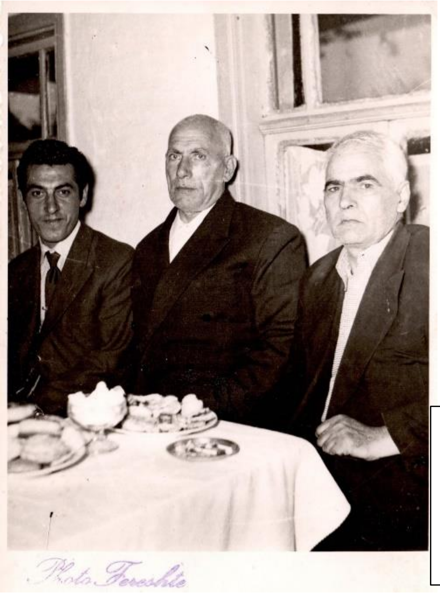

بزرگ خاندان خانواده‌ها: مرحومین وثوقی، میربابا سیدی، ایرج ساسانی در ایوان منزل مسکونی نویسنده

انتهاترین ساختمان و محوطه قدیمی گمرک، ضلع شمال شرقی که زمانی به‌عنوان سالن ورزشی استفاده می‌شد و این محوطه بایر و آزادی است که میدان ورزشی اهالی شهر و محل بود. همکلاسی‌های محله بندر، سال ششم دبیرستان از چپ: عزیز صالحی، میرکاظم سیدی، سهراب ملکی‌نژاد، احد ساسانی

اردیبهشت ۱۳۴۷
لذت داشتن دوچرخه؛ همراه دوست و همسایه خوبم زنده‌یاد آقای حکایت باغچه‌سرائی.
داشتن این دوچرخه در زمان خود لذتی برابر با داشتن ماشین شاسی‌بلند داشت. یادش بخیر.

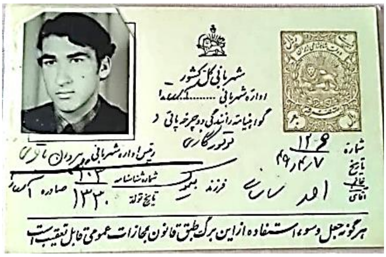
شهربانی کل کشور
اداره شهربانی
گواهینامه رانندگی دوچرخه پائی و موتورگازی
هرگونه جعل و سوء استفاده از این برگ طبق قانون مجازات عمومی قابل تعقیب است

به دنبال توقف دوچرخه نویسنده توسط مأمور شهربانی در خیابان و دلالت به دادگاه و جریمه ده هزار تومانی، گواهینامه دوچرخه پایی و موتورگازی دریافت شد.

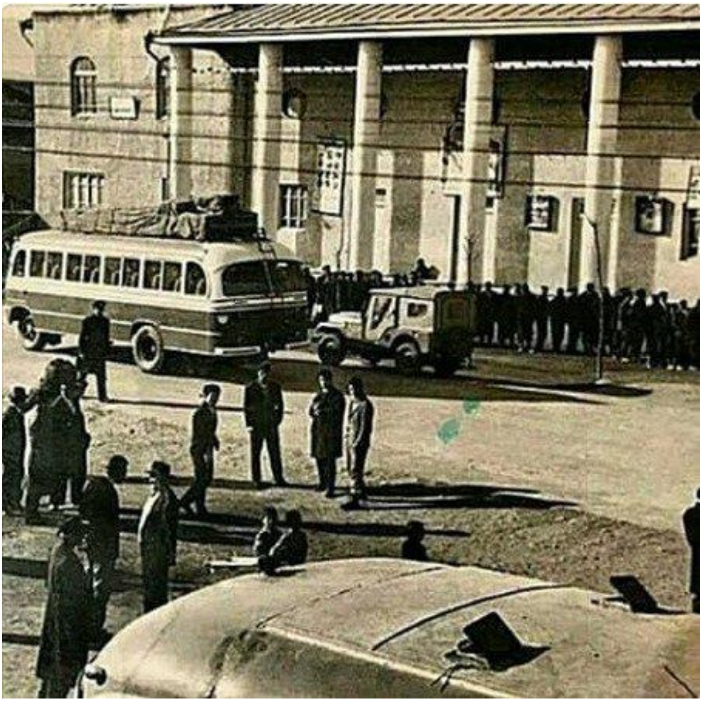

تصویری از سینما سوخته آستاراکه شهروندان دیروز خاطرات به یادماندنی از این سینما به یاد دارند

نمایی ازمیدان شهرداری قدیم آستارا، جلوی سینماسوخته

آستارا، پل مرداب

محل فرودگاه واقع در میدان فرمانداری و شهرداری فعلی آستارا به نام «طیاره میدانی» در این عکس، ۹ نفر از خلبانان شجاع و غیور وطنمان به همراه چند فروند هواپیما به وضوح نمایان هستند.

سال ۱۳۴۷؛ باغ ملی زیبا در کنار دوستان و جوانان؛ انور زحمتکش، احد ساسانی، بهمن دولت‌پرست، بیژن حریری نفر پنجم محمدرضا نعمت‌اللهی

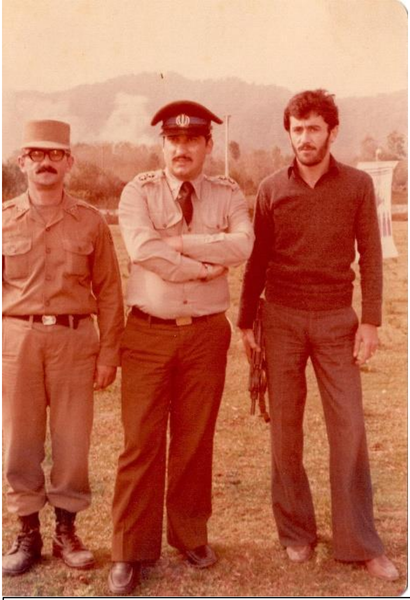

سال ۱۳۵۹؛ ستوان ساسانی فرمانده گروهان و مرزبان درجه دو آستارا همراه آقای کارگر و سرکار ستوان‌یار جبالی از همکاران وفادار و خوبم

شیرهای پر و بال شکسته باغ ملی آستارا، تداعی‌گر خاطرات به‌یادماندنی شهروندان آستارای دیروز که در گوشه‌ای از این باغ دیرینه رو به زوال است.

سال ۱۴۰۰ در محل کار و منزلِ استاد کریم صمدزاده و اهداء کتاب نفیس «بشقاب‌نگاره‌ها»
از راست: آقای نظیری (مسئول سابق اداره ارشاد آستارا)، دکتر اورنگ استقامت (رئیس دانشگاه آزاد آستارا)، احد ساسانی، داریوش ملک‌زاده، استاد صمدزاده، تشرینی (رئیس وقت اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی آستارا) عارف باباشپور (رئیس اسبق مجمع امور صنفی آستارا)

اهداء کتاب نفیس استاد صمدزاده به نویسنده

متن و شعری از سعدی (علیه‌الرحمه)

خداوند رحمان و رحیم ما آدم‌ها را آفرید تا چند صباحی در این گردون سپهر زندگی کنیم. توشه‌ای معنوی برگیریم و طریق حق بپیماییم.
آدم‌ها با همه آمال و آرزوهایشان روزی می روند.
بماند سال‌ها این نظم و ترتیب.
زِما هر ذره خاک افتاده جایی.
غرض نقشی است کز ما بازماند.
که هستی را نمی‌بینم بقایی.
مگر صاحبدلی روزی به رحمت
کند در حق درویشان دعایی.
به پایان آمد این دفتر، حکایت همچنان باقی است.

***

The storyteller of Astara's Past

Ahad Sasani